

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۴)

رسالة

طهارت انسان

بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

تألیف

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قال الله تعالى في حديث قدسي:

«خَلَقْتُ عِبَادِي كُلَّهُمْ حُنْفَاءً.»

”من همهٔ بندگانم را بر فطرتی پاک و پاکیزه از هر کدورت و معصیتی
آفریده‌ام.“

تفسیر مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۷؛ شرح اصول کافی، صدر المتألهین، جلد ۴،
صفحه ۳۷۱.

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات
رساله طهارت انسان

صفحه	عنوان
۱۳ - ۱۶	پیشگفتار

مقدمه

۱۷ - ۳۱

شامل مطالب:

۱۹	ثبات و عدم تبدل فطرت و سرشت انسان
۲۱	تشریح دین بر اساس فطرت ثابت و لایتغیر
۲۲	انطباق حقیقت تشریح بر کیفیت تکوین و خلق
۲۴	کیفیت ارتباط بین نشئه انشاء احکام الهی و نشئه خلق و حیثیت تکوین
۲۵	کیفیت دخالت زمان و مکان در نحوه اجتهاد و استنباط حکم شرعی
۲۹	جواز تبدل احکام الهی فقط به واسطه تغییر مبادی و شرایط محققه موضوع احکام

فصل اول:

حقیقت نجاست و اقسام آن

۳۱ - ۳۷

شامل مطالب:

۳۳	معانی لغوی لفظ «نجس»
۳۶	مصادیق و معانی مختلف لفظ «نجس»
۳۶	رجوع تمامی مصادیق لفظ «نجس» و مشتقات آن به مقوله تنفر و انزجار

فصل دوم:

استعمال لفظ نجس در عرف متشرعه

۳۹ - ۵۲

شامل مطالب:

- ۴۱ خبثات باطنی مشرکین، علت تحریم ورود آنان به مسجدالحرام
- ۴۲ عدم منع پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام از ورود مشرکین به سایر مساجد
- ۴۳ روایاتی از عامه در استعمال لفظ نجس در غیر از نجاست ظاهری و اصطلاحی
- ۴۵ روایاتی از شیعه در استعمال لفظ نجس در غیر از نجاست ظاهری و اصطلاحی

فصل سوم

معنای شرک و مفاد آیه کریمه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾

۵۳ - ۶۹

شامل مطالب:

- قرائن موجود در آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ مبنی بر عدم نجاست ظاهری و اصطلاحی
- ۵۵ مشرکین
- ۵۶ تبیین عنوان شرک و مشرک
- ۵۸ آیات داله بر خروج اهل کتاب از دایره شرک
- ۶۰ علت تخصیص حکم آیه شریفه فقط به مسجدالحرام
- ۶۱ علت تقیید حکم آیه شریفه به ﴿بَعْدَ عَامِهِمْ هُنْدًا﴾
- ۶۲ علت ترتب حکم عدم قرب و نزدیکی به مسجدالحرام، بر نجاست مشرکین
- ۶۳ کیفیت تحقق موضوع و انعقاد ظهور از لفظ ﴿نَجَسٌ﴾ در آیه شریفه
- ۶۴ روایاتی دال بر مناظره ائمه علیهم السلام با کفار و زنادقه در مساجد
- ۶۸ اقوال اهل سنت در نجاست ظاهری و نجاست ذاتی مشرکان

فصل چهارم

ادله فقهای شیعه بر نجاست ذاتی مشرکین، و نقد آن

۷۱ - ۱۱۲

شامل مطالب:

- استدلال به آیه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ بر نجاست ذاتی مشرکین، و
- ۷۳ اشکالات آن
- ۷۴ اتفاق فقهای شیعه بر نجاست ذاتی مشرکان، و عدم توضیح آن

۷۷	استدلال به روایات باب، و اشکالات آنها
۷۷	روایاتی در نص یا ظهور بر طهارت اهل کتاب و غیره
۸۱	کیفیت دلالت روایات بر طهارت ذاتی اهل کتاب، با وجود نجاست عرضی آنها
۸۳	دلالت بسیاری از این روایات بر کراهت تماس با اهل کتاب
۸۵	عدم تمامیت استدلال فقها بر عدم طهارت اهل کتاب با استناد به روایات «حبوب»
۸۸	منع نمودن روایات از هم غذا شدن با اهل کتاب، به جهت عدم اجتناب آنها از خمر و خنزیر
۸۹	کیفیت دلالت روایات باب بر عدم نجاست مخالفین اسلام
۹۰	روایاتی در نهی از تماس و ارتباط با اهل کتاب و غیره
۹۱	عدم دلالت روایات نهی کننده از تماس و ارتباط با اهل کتاب، بر نجاست ذاتی آنها
۹۲	حکم به قذارت عارضی کفار به واسطه وحدت سیاق در کافر ذمی و ناصبی
	بررسی روایات نهی کننده از غسل یا تناول از ظرف مجوسی یا پوشیدن لباس خریداری شده از نصرانی
۹۳	
۹۵	دلالت روایات مبنی بر جواز ازدواج با اهل کتاب، بر طهارت آنها
۹۹	استدلال بر طهارت اهل کتاب به واسطه جواز ازدواج با آنها
	علت نهی روایات از نکاح با مشرکین، به جهت تأثیر گذاری اخلاق و آداب مشرکین به واسطه ازدواج با آنها
۱۰۰	
۱۰۱	دلالت روایات مبنی بر جواز رضع طفل مسلمان توسط اهل کتاب، بر طهارت ذاتی آنها
۱۰۴	استدلال بر طهارت اهل کتاب به واسطه روایات رضع
۱۰۶	دلالت روایات مبنی بر جواز تناول لشکر اسلام از مأكولات اهل کتاب، بر طهارت آنها
۱۰۹	دلالت روایات مبنی بر جواز تغسیل جنازه مسلمان توسط اهل کتاب، بر طهارت آنها
۱۱۱	دلالت روایات مبنی بر جواز استرقاق کفار و ادخال آنها در منزل، بر طهارت ذاتی آنها

فصل پنجم

اقوال فقها رضوان الله علیهم در این مسئله

۱۳۴ - ۱۱۳

شامل مطالب:

۱۱۵	اختلاف کلمات فقها در اطلاق لفظ «نجس» به مطلق کفار یا غیر اهل کتاب
۱۱۷	کلام مرحوم صاحب جوهر در نجاست مطلق کفار

- اشکالات وارد بر کلام صاحب جواهر ۱۱۹
- کلام مرحوم صاحب جواهر در خصوص نجاست اهل کتاب ۱۲۱
- نقد کلام صاحب جواهر ۱۲۲
- کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی در مسئله، و دغدغه ایشان در حکم به نجاست غیر مسلمان ۱۲۳
- استدلال صاحب مصباح الفقیه در ترجیح بین اخبار طهارت و نجاست، و نقد آن ۱۲۵
- تمامیت اخبار طهارت از حیث دلالت و سند، و خدشه صاحب مصباح الفقیه در حیثیت جهت صدور ۱۲۸
- نقد صاحب مصباح الفقیه مبنی بر بدون حجّت بودن قائلین به نجاست ذاتی اهل کتاب ۱۳۱

فصل ششم

نقد و بررسی اجماع مدّعا بر نجاست غیر مسلمان

۱۴۵ - ۱۳۵

شامل مطالب:

- بیان حجّیت اجماع از باب دخول امام علیه السّلام در جمله فقها، و بیان اشکال آن ۱۳۷
- بیان حجّیت اجماع از باب قاعده لطف، و اشکال وارد بر آن ۱۳۸
- بیان حجّیت اجماع به طریقه حدس، و اشکال آن ۱۴۲
- اشکالات وارد بر اجماع مدّعا بر نجاست غیر مسلمان ۱۴۳

خاتمه

۱۵۴ - ۱۴۷

شامل مطالب:

- نقد استناد فقها بر نجاست مشرکان به واسطه آیه شریفه ۱۴۹
- حکم آیه شریفه در اثبات قذارت باطنی مشرکین و حفظ حرمت مسجدالحرام ۱۵۱
- عدم جواز حمل روایات صریحه طهارت ذاتی اهل کتاب بر تقیه ۱۵۱
- حکم به طهارت ذاتی کفار، در عین استحباب رعایت احتیاط و اجتناب از تماس با آنان و تناول اطعمه شان ۱۵۳

۱۸۱ - ۱۵۵

فهارس عامه

۱۹۰ - ۱۸۳

آثار منتشره

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ خَلْقِهِ
وَ سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ

رساله‌ای که اینک پیش روی خوانندگان محترم قرار دارد، حاصل مباحثات و دروسی است که پیرامون طهارت انسان در سال هزار و چهارصد و بیست هجری قمری در بلدة طيبة قم، حوزه علم و درایت و فقه آل محمد ایراد گردیده است. مسئله طهارت و نجاست انسان از دیرباز بین فقهای عظام شیعه مورد بحث و نقد قرار گرفته است؛ جمعی به نجاست تمام افراد بشر به استثنای مسلمان فتوا داده، و گروهی دیگر اهل کتاب را نیز در این استثنا وارد نموده‌اند. البته معدود افرادی بوده‌اند که نجاست مخالفین را از هر فرقه و گروهی، باطنی - نه ظاهری و اصطلاحی - شمرده‌اند؛ ولیکن به نظر می‌رسد بحث کافی و تحقیق وافی در حول و حوش این مسئله نشده است.

حقیر با توجه به اهمیت مسئله، بالأخص در دنیای کنونی و هجمات معاندین و معارضین به مبانی گرانسنگ اسلام خصوصاً در این موضوع بسیار مهم، بر آن شدم تا تحقیقی نه‌چندان وسیع بلکه درخور توان و لیاقت فکری خود، با برادران از فضلاء و اخلاء روحانی داشته باشم و به دور از هر پیش فرض و داوری معجلی این فرع مهم فقهی را مورد فحص و تحقیق قرار دهم. بحمدالله و المنه این مهم به

انتهای و این بررسی به نتیجه رسید؛ و از توفیقات و الطاف الهی اینکه به نتایجی درخشان و افق جدیدی از معرفت فقهی و شناخت دست یافتیم که قبلاً برای ما دشوار می‌نمود و تصور دیگری از مسئله برای ما مطرح شده بود.

البته باید اذعان نمود که فقه اجتهادی شیعه همواره این اجازه را به پویندگان مکتب امامت و ولایت عنایت کرده است تا آزادانه و به دور از هر جنجال و غوغایی بتوانند از متن ادله و حجج مدونه شرع، به حاقّ واقع و حقیقت احکام در حدّ طاقت و توان بشری دست یابند. و ما باید خدای متعال را شاکر باشیم و منت هدایت او را با جان و سرّ و سویدای وجود خود پذیرا باشیم که ما را به مکتبی هدایت فرمود و در راه مستقیم و صراط مستوی اولیایی قرار داد که سرلوحه فرامین و دستورات خود را به شیعیان، اتباع حق و متابعت از واقع در هر زمینه و ظرفی و در هر رتبه و مجالی و بالأخره در جمیع حالات و اطوار مختلف حیات قرار داده‌اند؛ و این نکته، رمز موفقیت و پویایی دائمی فقه تشیع و برتری آن بر سایر مکاتب و ادیان می‌باشد.

بدیهی است که این نوشتار هیچ‌گاه در صدد ردع و یا تنقیص کلمات و فتاوی فقهای بزرگوار و زحمات و کوشش‌های ارجمند آنان نمی‌باشد؛ زیرا همه در راستای وصول و بلوغ به احکام الهی مأجور و محمودند.

امید است محققان گرامی و فضیلتی محترم با تدبّر و تأمل شایسته، مواقع نقد و نقص را متذکّر شوند و نویسنده را رهین لطف و کرامت خود قرار دهند. باشد که این اثر ناچیز طلیعه‌ای جهت هرچه نزدیک کردن انظار مختلف و آراء مبعده از حق، و تحقیق وحدت مطلوبه در افکار و فرهنگ ملل گردد؛ و من الله التوفیق و علیه التکلان.

مشهد مقدّس رضوی علی‌ثاویها آلاف التّحیّة و الثّناء

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

۱۴ محرم الحرام ۱۴۲۳ هجری قمری

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قبل از ورود در بحث طهارت و نجاست اصناف مختلف انسان، مقتضی است به عنوان مقدمه قدری در مسئله دخالت دو اصل زمان و مکان در کیفیت اجتهاد و استنباط حکم فقهی و یا عدم دخالت آنها بحث شود.

بر اساس مکتب توحید و وحی - که استناد عالم خلق و ظهور در جمیع مراتب آن، چه شهادت و چه غیب، به مبدع و فاعل واحد احدی یعنی ذات مجرد و بسیط بالإطلاق و غنی عن الغیر در همه مراتب فعل و صفات و ذات می باشد؛ و کریمه شریفه ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۱ دال بر تثبیت استناد به نحو اطلاق است، و كذلك آیه شریفه ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنِّي يُؤَفِّكُونَ﴾^۲ و هم چنین آیه شریفه ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۵۴. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۱۵۱، تعلیقه ۲:

«آگاه باشید که عالم خلق و عالم امر اختصاص به او دارد.»

۲. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۱. ترجمه:

«و ای پیامبر، اگر تو از این مردم شرک پیشه بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است ⇨»

وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقْنَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ^۱ - و حتی بر اساس مکاتب إلحادی و نفی صانع و مبدأ اعلی، وجود انسان بر اساس قوانین دقیق و مجموعه‌ای از پدیده‌های مختلف و اموری است مرکب؛ چه در حقیقت انسان که همان روح و نفس ناطقه است و چه در جسم و ظاهر انسان که مرتبه نازله از نفس آدمی است. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۲ و این ترکیب، حقیقت نفس ناطقه را از حیثیت استعداد و قوه و شأنیت، به بلوغ و کمال و فعلیت درمی‌آورند.

از این مجموعه و ترکیب، در لسان شرع، به فطرت و سرشت تعبیر شده است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳

شکی نیست که این امور، ثابت و لایتغیر و از لوازم لاینفک طبیعت انسانی و

﴿ و خورشید و ماه را مسخر نموده است؟ می‌گویند: ”البته و البته الله آفریده است!“ پس اینها از حق به کجا منصرف می‌شوند؟!﴾ (محقق)

۱. سوره زخرف (۴۳) آیه ۹. ترجمه:

«و اگر از مشرکین پیروی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قطعاً خواهند گفت: ”خداوند عزیز علیم آنها را خلق نموده است.“» (محقق)

۲. سوره تین (۹۵) آیه ۴. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۴:

«ما انسان را در بهترین قوام وجودی و ماهوی و عالی‌ترین طینت و سرشت، نیکوترین بنیاد و سازمان آفریدیم.»

۳. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰:

«توجه دل خود و چهره باطن خود را به سوی این دین حنیف، که بر اساس حق استوار است و از انحرافات منزه و مبرا است، بگردان. این دین بر پایه همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است، و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست. این است آن دین استوار، ولکن اکثریت مردم از درک این حقیقت فرو مانده‌اند.»

نفس ناطقه آدمی است، که ثبوت موضوع مقتضی ثبوت آنها، و نفی و عدم آنها کاشف از نفی و عدم نفس ناطقه خواهد بود؛ و این معنا همان است که در آیه شریفه با بیان ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ به آن اشاره شده است. و دین همان حرکت در راستای ملاکات فطری و عدم اهمال آنها ولو در یک مورد از موارد مودعه و نهادینه شده است؛ و تعبیر آیه شریفه ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ﴾ حاکی از این معنا است.

بنابراین از آنجا که فطرت انسان بر اساس اصل خلقت انسان ثابت و لایتغیر است، دین نیز چون کیفیت اعمال و حرکات و تکالیف عامه افراد مکلفین است باید ثابت و لایتغیر باشد؛ یعنی اصول کلیه آن و فروع باید در راستای تحصیل فعلیت بر اساس نیاز فطری بشر به واسطه وجود ملاکات ثابت و لایتغیر تحقق پذیرد. آیه شریفه در سوره شوری می فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾^۱

گرچه در پاره‌ای از فروع ممکن است اختلافاتی دیده شود. در سوره مائده می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي

۱. سوره شوری (۴۲) آیه ۱۳. *الله شناسی*، ج ۲، ص ۱۹۴، تعلیقه ۱:

«تشریح کرد برای شما از دین خود آنچه را که نوح را بدان سفارش نموده بود، و آنچه را که ما به سوی تو وحی فرستاده‌ایم، و آنچه را که بدان ابراهیم و موسی و عیسی را سفارش نمودیم، که دین خدا را اقامه کنید و در آن تفرقه را راه مدهید! بزرگ و سنگین است بر مشرکین آنچه را که شما ایشان را به سوی آن می خوانید! خداوند است که برمی‌گزیند به سوی خود هر کس را که بخواهد، و هدایت می‌کند به سوی خود هر کس که وی به خدا رجوع کند.»

مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ ﴿١﴾

امیرالمؤمنین علیه السلام از بعثت انبیا و حقیقت تشریح این طور تعبیر می فرماید:

و اصْطَفَىٰ سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ، أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَ عَلَى تَبْلِيغِ
الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا
الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ. فَبَعَثَ
فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوا مِنْهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ
نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ. - الخ. ٢

١. سوره مائده (٥) آیه ٤٨. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ٣٦:

«و ای پیغمبر ما به سوی تو کتاب قرآن را به حق فرو فرستادیم، درحالی که قرآن تصدیق کننده کتابی است که در برابر اوست (تورات و انجیل) و مهیمن و مسیطر و محیط بر آن است. بنابراین، تو در میان ایشان که طائفه یهود و نصاری هستند، به همان چه خداوند به تو فرو فرستاده است، حکم کن؛ و از آراء و انظار تو خالی آنها بعد از حقی که خدا به تو داده است، پیروی مکن. برای هر یک از شما، ما شریعه و آبشخوار وصول به حقایق، و راه و منهاجی در طریق کمال قرار داده ایم. اگر خداوند می خواست همه شما را امت واحدی که دارای یک پیغمبر و یک کتاب باشند قرار می داد؛ ولیکن این گونه از ارسال رسل و انزال کتب برای آن است که: شما را در آنچه را که به شما داده است، آزمایش نماید. بنابراین شما در خیرات و حسنات پیشی بگیری و سبقت بجوید. بازگشت همگی شما به سوی خداست؛ و در آن حال وی شما را به آنچه در آن اختلاف ورزیده اید، متنبه و آگاه می گرداند.»

٢. نهج البلاغه (عبد)، ج ١، ص ٢٣. ترجمه:

«و خداوند سبحان از فرزندان آدم انبیا را برگزید و بر وحیی که بر آنان نموده بود عهد و پیمان گرفت که در تبلیغ رسالت امین باشند، در آن زمانی که اکثر خلق او عهدی را که خداوند با آنان بسته بود تغییر داده بودند و نسبت به حق او جاهل بوده و برای او ماندها و شریک هایی قرار داده بودند، و شیاطین آنان را از معرفت او منصرف نموده و از عبادت و پرستش او بازداشته بودند. پس در این هنگام خداوند پیامبران خود را در میان آنان برانگیخت و انبیا خود را یکی پس از دیگری به سوی آنان فرستاد تا از آنان بخواهند که عهد و میثاقی که خداوند در هنگام خلقشان با ﴿

بدین لحاظ وجود و بعثت حجج الهیه - که از آنها به عقل منفصل تعبیر می‌شود - نمی‌تواند با ملاکات فطری بشر و اصول آن مبانی منافات و معارضه داشته باشد. و به تعبیر دیگر، انطباق تشریح بر کیفیت و نحوه تکوین، اصل اولی و قاعده اولای مفروغه در تدوین احکام می‌باشد.

و اینکه گفته می‌شود:

همان‌طور که قضیه خلق و تکوین به ید مشیت و اراده پروردگار است، مسئله تشریح - که عبارت از جعل و اعتبار معتبر در نحوه تکالیف است - نیز به اراده و اختیار خداوند است و هرطور که او بخواهد، چه موافق با تکوین یا مخالف، حق اوست و کسی را یارای سؤال و پرسش نیست.

سخنی عاری از مرتبه تحقیق و صلاح است؛ و آیه شریفه ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۱ مسئولیت پاسخ‌گویی در برابر افعال را بر عهده مکلفین قرار داده است نه بر عهده حضرت حق. زیرا مقام مکلف در قبال تکلیف، مقام اختیار و انتخاب است؛ ولی مقام اراده و مشیت و فعل حضرت حق، اقتضای اختیار و انتخاب یکی از طرفین وجود و عدم بر اساس رجحان و رعایت مصالح و مفاسد نفس‌الامریه و انطباق فعل بر اساس آن را نمی‌کند، بلکه نفس اراده و مشیت حضرت حق موجب و مولد و منشی صلاح و رجحان است، و صلاح و فضیلت و خیر، امور منتزعه منبعثه از نفس فعلیت افعال حق هستند، به عکس افعال و کردار مکلفین.

بلکه منظور و مقصود از انحصار مسئله تشریح و جعل به حیطة و حریم اراده پروردگار آن است که او اصل و مبدأ و فاعل عالم هستی است، لذا حقاً و حقیقتاً

﴿ آنان نموده بود، ادا نمایند و نعمت فراموش‌شده او را به آنان یادآوری کنند و با تبلیغ دین حجت‌های خداوند را بر آنان تمام نموده و عقول مدفون‌شده آنان را بیرون بکشند. ﴾ (محقق)

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۳/ الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۲:

«خداوند از کاری که می‌کند مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمی‌گیرد؛ و ایشان‌اند که مورد پرسش و مؤاخذه واقع می‌شوند.»

بر اساس ملاک عقل و انطباق با نفس الامر، حیثیت مولویتی و شأنیت تشریح باید منحصرأ در ید اختیار و مشیت او باشد و بس. و در این مسئله هیچ اقتضائی نسبت به مخالفت تشریح با کیفیت و نحوه تکوین وجود ندارد، بلکه اقتضای حکمت بالغه حق و علّیت غائی در خلق مخلوقات همان بیان نفیس و شریف آیات کتاب مبین است که:

﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾^۱.

و یا آیه شریفه:

﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲.

و یا آیه شریفه:

﴿قُلْ أَعَزَّ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي

أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۳.

بناءً علی هذا امکان تخلف احکام از مقتضای خلقت و تکوین وجود ندارد و نشئه انشاء احکام تکلیفیه و وضعیه از نقطه نظر اعتبار و جعل، قطعاً باید منتزع از

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۴۹ و ۵۰. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۱۰۷:

«فرعون گفت: پس چه کسی می باشد پروردگار شما دو نفر (موسی و هارون) ای موسی؟! موسی گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیز، مقدار ظرفیت و هویتش و استعدادش را در جهان آفرینش عطا کرده است، و سپس آن را در راه و مسیر کمال وجودی خود به راه انداخته و بدان سمت هدایت نموده است.»

۲. سوره هود (۱۱) آیه ۵۶. *امام شناسی*، ج ۴، ص ۳۷:

«هیچ جنبه ای نیست مگر آنکه اراده و اختیار او به دست خداست؛ و پروردگار من بر راه مستقیم است.»

۳. سوره انعام (۶) آیه ۱۴. *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۲۵:

«بگو (ای پیامبر): آیا من برای خودم ولیی غیر از خداوند بگیرم، درحالی که او آسمانها و زمین را آفریده است، و او غذا می دهد و کسی به او غذا نمی دهد؟! بگو من مأمور شده ام که اولین کسی باشم که به این خدا ایمان آورده و تسلیم شده باشد! و البتّه البتّه از مشرکان به خدا مباش!»

حیثیت تکوین و نشئه خلق باشد تا بتواند موجب حصول فعلیت‌ها و بلوغ به غایات عالم خلقت گردد. بدین لحاظ، طریقی می‌تواند موصل به این غایت و مقدمه حصول این غرض واقع گردد که منافات با غرض و غایت فعل نداشته باشد، و هرچه که مورد رضا و اختیار خدای متعال است قطعاً می‌تواند حیثیت مقدمیت و ایصال را برای خود کسب کند. و اینکه گفته می‌شود:

ممکن است طریقی موصل به واقع و نفس‌الامر بوده باشد، اما مورد خواست و رضا و جعل شارع قرار نگیرد.

سخنی عاری از تأمل و تحقیق است. و هم‌چنین سخنی که حاکی از تنجیز حکم از قبل شارع، به صرف اعتبار شارع و بدون هیچ‌گونه تعلقی به حیثیت تکوینی و انطباق و موافقت با جهت خلقی مکلفین در شرایط مختلف و تحقق به موضوعات مختلفه است، نیز اساسی ندارد.

بدین لحاظ چنانچه شارع حکمی را مترتب بر موضوعی نموده است، امکان تخلف آن از موضوع در هر شرایط و موقعیتی مستحیل خواهد بود؛ چرا که مخالفت موجب عدم تحقق غرض غائی، و بالتیجه جمع متناقضین خواهد بود. امروزه مسئله‌ای به نام دخالت زمان و مکان در نحوه اجتهاد و استنباط حکم شرعی مطرح است.

البته از آنجا که فقه شیعه بر اساس اصل اجتهاد از منابع مشخص استخراج می‌شود و نفس استنباط مبتنی بر کیفیت تفکر و تتبع و خصوصیات روحی و اخلاقی فرد مستنبط می‌باشد، و افراد مختلف در حیات این معانی دارای مراتب مختلفه‌ای می‌باشند، لذا مشاهده می‌شود هیچ‌گاه در طول ازمنه متوالیه فقهای بزرگوار شیعه در استنباط فروع فقهی دارای وحدت نظر نبوده و همواره واجد آراء مختلف و چه بسا متناقض بوده‌اند، و حتی چه بسا یک فقیه در دو برهه از زمان دارای دو نظریه گوناگون بوده است. فقط در بعضی از فروع به عنوان ضروریات، این اختلاف مشاهده نمی‌شود. حتی در کثیری از اجماعات نیز حکم مخالف موجود می‌باشد.

اما این مسئله دخالتی به مسئله زمان و مکان ندارد؛ یعنی حتی اگر همین فقهائی که در ازمنه مختلفه دارای آراء و انظار متفاوتهای بوده‌اند، در یک زمان و یک شرایط با هم اجتماع می‌نمودند، نیز اختلاف آراء و فتاوا شامل آنان می‌گردید، همان‌طور که این معنا بالنسبه به فقهای یک عصر، أظهر من الشمس است. به‌خصوص در مسئله قضاء و امور حکومتی و مسائل اجتماعی این مطلب اختلاف آراء، از وضوح بیشتری برخوردار می‌باشد، و جای تعجب نیست گرچه همه مثناب و مأجور باشند.

اما اگر مسئله تعلق احکام و استنباط، به علیت فاعلی زمان و مکان - نه صوری و اعدادی آن - برگردد، گریزی از اذعان به مسئله نسخ شریعت و تبدل شریعت حقه به آراء مبتدعه، و اعتقاد به جایگزینی دین جدید بر احکام ابدیه و نفی خاتمیّت نیست؛ زیرا در صورت اعتقاد به این مطلب دیگر هیچ اصل ثابت و لایتغیری از شریعت باقی نخواهد ماند إلا اینکه در فرصتی مشمول قاعده نسخ و نسیان و مرور زمان قرار خواهد گرفت، و لا یبقیٰ حینئذ حَجْرٌ علی حَجْرٍ، و لا من الإسلام اسمٌ و لا رسمٌ و علی الإسلام السَّلامٌ.

معتقدین به این نظریه باید توجه کنند که چه تغییر و تبدلی در ساختار وجودی بشر از نقطه نظر ظاهری و روحی به وجود آمده است تا آنان را ملزم به طرح و ابداع پدیده تحوّل و تکامل نموده است؟! آیا وزن آدمی در این زمان بیش از زمان نزول وحی است، و یا در ساختمان بدن انسان تحوّل به وجود آمده است، و یا از نقطه نظر صفات و غرائز و خصوصیات روحی مسئله با آن زمان فرق کرده است، و یا قدرت تفکر بشر و ادراک مصالح و مفسد نفس‌الامری او بر مدرکات سابقین پیشی گرفته است؟! ولی به‌طور حتم باید اذعان نمود در بسیاری از موارد ذکر شده، مطلب به عکس و خلاف است، و آیه شریفه ﴿لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ﴾^۱ به

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰:

«در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست.»

وضوح مفاد و معنا و مصداق خود را نشان می‌دهد.

نفس بشر کنونی، بعینه مانند بشر قدیم در منجلابی از هواهای شیطانی و صفات منحطه حیوانی فرو رفته است. دیو خودکامگی و آنانیّت و حرص و طمع و شهوت، هر روز ظهور جدیدی از سبّعیّت و درندگی و استیلاّی شهوت و غضب به ارمغان می‌آورد و روی گذشتگان را سفید کرده است. استیلاّی بر نفوس و املاک و اعراض، مانند گذشته، اما به صورتی کاملاً مدرن با استعمار و استثمار و بلکه استثمار ملّت‌ها، با سرعتی مهیب به راه خود ادامه می‌دهد. قتل و غارت و نهب و استلاب اموال، هزاران بار موحش‌تر و خطرناک‌تر از سابق، به واسطه نفوس سلطه‌گر و قلدر و بی‌وجدان عرصه حیات و زندگی را بر بشر متمدن و عاقل و هدفمند تنگ نموده است. استثمار فرهنگی در قالب عرضه تکنولوژی و تنوع در مسائل زندگی و فرهنگی و تبلیغات مسموم و بنیان‌برانداز ارزش‌های اخلاقی، آن‌چنان رعب و وحشتی در ضمائر و قلوب عقلا و مثقفین ملّت‌ها به وجود آورده است که دیگر تصور تبدّل و اصلاح و تغیر اوضاع در آنها از بین رفته است.

اینها همگی ناشی از چه چیزی است؟ آیا جز اینکه ناشی از نفس اماره و صفات بهیمیّه و خصائص منحطه موبقه و مهلکه آنها است؟

در آیه شریفه بیست و هفتم از سوره اعراف می‌فرماید:

﴿يَبْنِيْ اٰدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اَبُوْكُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ اٰتِمٰمًا ۗ اِنَّهُ يَرٰكُمْ هُوَ وَقَبِيْلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ۗ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطٰنَ اَوْلِيَاً لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ ۗ﴾^۱

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۸، الله شناسی، ج ۳، ص ۱۳۸:

«ای فرزندان آدم! البته نباید شیطان شما را به فتنه اندازد؛ هم‌چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون نمود، به‌طوری‌که لباس آنها را از تنشان جدا کرد تا اینکه زشتی‌ها و قبائح آنها را به ایشان بنمایاند. تحقیقاً او و قبیله او می‌بینند شما را از آنجایی که شما آنها را نمی‌بینید! ما شیاطین را اولیا و سرپرستان و رفقای کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند.»

در این آیه اشاره به کیفیتِ إضلال و استیلاء شیاطین بر نفوس بشر و ادامه و استمرار این سنت از زمان خلقت آدم تا روز قیامت شده است. بنابراین با توجه به خاتمیت رسالت رسول اکرم و بیان احکام ملزومه و غیر ملزومه و استدامه محللات و محرّمات إلی یوم القیامة دیگر جایی برای این طرز فکر باقی نمی ماند.

و اما اگر مقصود از دخالت زمان و مکان به نحو علل معدّه و شرط تحقّق موضوعات بوده باشد، به نحوی که حوادث و امور واقعه در یک زمان و یا مکان، موجب تغیر و تبدل مبادی و شرایط محقّقه موضوع باشد، طبعاً حکم به همان موضوع بر اساس احکام کلیه و ملاکات کلیه مترتب خواهد شد.

از باب مثال: خون نزد شارع مقدّس نجس، و شرب آن حرام، و طبعاً خرید و فروش آن نیز حرام بوده است. بدیهی است در زمان شارع هیچ اثر و منفعتی عقلانی بر استفاده از خون وجود نداشته است؛ و لهذا عقلاً بر این اساس، یعنی بر اساس نجاست عینیه بودن آن که از طرف شارع جعل شده است و اینکه اثر عقلانی مجوز استفاده از خون در آن زمان وجود نداشته است، معامله و خرید و فروش آن را لغو و بیهوده می دانند و شارع نیز آن را حرام کرده است.

اما در این زمان به واسطه ظهور پدیده صنعت و ترقی علم طبابت، خون یکی از حیاتی ترین و ضروری ترین ماده بقا و استمرار حیات شمرده می شود و قطعاً از مصادیق بارزه مقدمات و اسباب وجوب حفظ نفس محترمه در نزد شارع می باشد، و رعایت این نکته حاصل نخواهد شد إلا به خرید و فروش آن و استفاده جهت بیماران خاص. بدین لحاظ، ملاک ممنوعیت معامله که همان لغویت و غیرقابل استفاده بودن بود، منتفی و داخل در قسم منافع مشروع و محلله خواهد شد؛ ولی نجاست و حرمت شرب به حال خود باقی می ماند.

مثال دیگر: در سبق و رمایه و اختلاف آلات و اسباب آنها در دو مرحله از زمان است.

مثال دیگر: استعمال و استفاده از الکل در دو زمان متفاوت است، و
هكذا... .

بنابراین طبق قانون ترتب احکام بر موضوعات، هرگاه موضوعی بر اساس اجتماع شرایط و قیود مخصوصه محقق گردید، طبعاً حکم مقتضای آن موضوع نیز بر آن مترتب خواهد شد. در مثال خون، چنانچه همین شرایط و زمینه استفاده در زمان حاضر، در زمان رسول خدا تحقق می پذیرفت قطعاً رسول خدا استفاده از آن را جهت مرضی و سایر مصارف عقلانی امروزه در بیمارستانها و لابراتوارها جایز می شمرد و خرید و فروش آن را حلال می دانست؛ و اگر شرایط و زمینه استفاده در بعضی از امکانه منتفی شود، قطعاً حرمت بیع و شراء در آن مکان بر آن مترتب خواهد شد.

با توجه به مطالب گذشته، روشن می شود که مسئله ای به نام زمان و مکان و دخالت آنها در کیفیت استنباط وجود ندارد. آنچه که مهم است تبدل شرایط و قیود و مخصصات و معینات موضوع احکام است، که ممکن است در یک زمان نیز این قضیه اتفاق افتد و در همان زمان تحول موضوع، دوباره شرایط به جای سابق برگردد. و اجتهاد چیزی جز تبیین موضوع و تطبیق آن بر اصول کلیه احکام و کیفیت ادراک اقرب به واقع و منبع وحی ادله احکام نیست، و تقسیم اجتهاد بر اجتهاد تقلیدی و پویا نادرست می باشد. در واقع، کاری که یک مجتهد انجام می دهد در مرحله اول، تشخیص صحیح موضوع، و سپس ادراک شایسته مفاد و مغزای منابع ادله احکام، و در نتیجه انطباق حکم وضعی یا تکلیفی بر موضوعات آنها است. و اگر در موضوعی از موضوعات به واسطه حرج و یا عنوانی از عناوین ثانویه مجبور به افتاء بر خلاف حکم اجتهادی خود گردید، با رفع آن عنوان باید به حکم اولی تسلیم گردد و افراد را به آن سوق و ارجاع دهد.

شایان توجه است که مسئله ای که اکنون در دست بحث و نقاش و نقض و ابرام قرار گرفته است، یکی از موارد یاد شده در مدخلیت موضوع زمان و مکان است؛ چرا که موقعیت کنونی روابط بین ملل مختلف، با تفاوت ادیان و مذاهب

گونگون آنان و کیفیت تلقی از این روابط، و ضرورت انسجام و تقریب بین ادیان در راستای حرکت به سوی وحدت حقیقی، چنانچه در آیه شریفه بدان اشاره شده است:

﴿قُلْ يَتَّاهَلُ الْكُفْرُ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا

نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا

أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۱

ممکن است فقیه را وسوسه کند که آنچه به عنوان مانع و سد در وصول به این هدف و غایت مقدس می تواند قرار گیرد، با توسل به اصل موهوم مذکور، از میان بردارد و چه بسا جایگاه و منزله او را که در نظر او معنون به عنوان ثانوی است، در منزله و مرتبه تعلق احکام اولیه قرار دهد.

این رساله در صدد تبیین و توضیح مسئله طهارت و یا نجاست مصطلح و متعارف اهل کتاب و مشرکین، به دور از دخالت و ورود جنبه های جانبی و خارجی اصل مسئله است؛ و به بیانی دیگر، تحقیق و کشف این مسئله را در زمان نزول وحی و استمرار آن در دوران حیات زعمای دین مبین، ائمه معصومین علیهم السلام از افق های مختلف تفحص و نگرش، تعقیب می کند.

و علی الله التوکل و به الاعتصام

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۶۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۴۹:

«ای پیغمبر، بگو: ای صاحبان کتاب (ملت یهود و نصاری که صاحبان تورات و انجیل هستند)! بیایید ما و شما به سوی کلمه و گفتاری که بین ما مشترک است (و هر دو بدون هیچ تفاوت آن را پذیرفته ایم) گرد آییم، و آن را میزان و معیار کار خود اتخاذ کنیم؛ و آن گفتار و کلمه این است که غیر از خدا را پرستش نکنیم، و هیچ چیزی را آنباز و شریک برای او قرار ندهیم، و بعضی از افراد ما بعض دیگر را رب و مؤثر در رشد و پرورش خود نداند و ارباب و صاحب ولایت نگیرد، و فقط رب و مؤثر در رشد و کمال، خداوند بوده باشد. (زیرا که یهود و نصاری، علما و بزرگان خود را ارباب و مؤثر می دانستند.)»

فصل اوّل

حقیقت نجاست و اقسام آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«نجس» در لغت به معنای قذارت و ناپاکی است. در لسان العرب گوید:

النَّجَسُ وَ النَّجْسُ وَ النَّجَسُ: الْقَذَرُ مِنَ النَّاسِ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَذَرْتَهُ.

«نجس عبارت است از مردم ناپاک و پلید، و هر چیزی که تو آن را ناپاک گردانیدی.»

وَ نَجَسَ الشَّيْءُ (بِالْكَسْرِ)، يَنْجَسُ نَجَسًا، فَهُوَ نَجِسٌ وَ نَجَسٌ، وَ رَجُلٌ نَجِسٌ وَ نَجَسٌ.

وَ قَالَ أَبُو الْهَيْثَمِ فِي قَوْلِهِ ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾^۱: «أَيُّ أَنْجَاسٍ أَخْبَأْتُ.»

«یعنی مشرکون خبیث و پلید می باشند.»

... وَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ الْحَسَنِ فِي رَجُلٍ زَنِيَ بِامْرَأَةٍ تَزَوَّجَهَا، فَقَالَ: «هُوَ أَنْجَسُهَا وَ هُوَ أَحَقُّ بِهَا.»

«حسن بصری درباره ازدواج مردی که با زنی زنا نموده است چنین گفت:

”او آن زن را ناپاک گردانیده است، و او سزاوارتر است از دیگران به آن زن.“»

وَ النَّجَسُ: الدَّنَسُ. وَ دَاءٌ نَجَسٌ وَ نَجِسٌ وَ نَجِيسٌ وَ عَقَامٌ: لَا يُبْرَأُ مِنْهُ.

«نجس: به معنای پلید است. بیماری نجس: یعنی بیماری غیر قابل علاج.»

و النَّجَسُ: اتَّخَذُ عَوْذَةً لِلصَّبِيِّ. و قد نَجَسَ له و نَجَسَه: عَوَّذَهُ...
و النَّجَاسُ: التَّعْوِيزُ.
... قال ثعلب: «قُلْتُ له (ابن الأعرابي): المَعُوذُ لِمَ قِيلَ له مُنَجَّسٌ و هو مأخوذٌ
مِنَ النَّجَاسَةِ؟

فَقَالَ: إِنَّ لِلْعَرَبِ أَفْعَالًا تُخَالِفُ مَعَانِيهَا أَلْفَاظَهَا. يُقَالُ: فُلَانٌ يَنْجَسُ، إِذَا فَعَلَ
فِعْلًا يَخْرُجُ بِهِ مِنَ النَّجَاسَةِ؛ كَمَا قِيلَ: يَتَأْتَمُّ و يَتَحَرَّجُ و يَتَحَنَّثُ، إِذَا فَعَلَ فِعْلًا
يَخْرُجُ بِهِ مِنَ الْإِثْمِ و الْحَرَجِ و الْحِنْثِ.»^۱
«نجس نیز به معنای حرز و عوذۀ برای کودکان است. و به حرز، نجاس
گویند.

ثعلب می گوید: ”به ابن اعرابی گفتم: چرا به شخصی که حرز می بندد،
منجّس گویند، درحالی که این عنوان از نجاست مشتق است؟

او پاسخ داد: در لغت عرب افعالی است که معانی آن افعال با الفاظ آن
متخالف و متضاد است. مثلاً می گویند: فلانی یتنجّس، یعنی عملی انجام
داد که او را از قذارت و ناپاکی بیرون می آورد؛ هم چنان که «یتأتم» به معنای
انجام عملی است که انسان را از گناه پاک کند، و «یتحرّج» به معنای فعلی
است که انسان را از ضیق و شدت خارج کند، و «یتحنّث» به معنای
پرداخت کفّاره قسم است و انسان را از عهدۀ قسم و الزام آن خارج
می سازد.»

و كذلك در مادّة «قَدَر» در لسان العرب وارد است:

الْقَدَرُ: ضِدُّ النَّظَافَةِ. وَ شَيْءٌ قَدِرٌ: بَيْنُ الْقَدَارَةِ.

«قدر: مخالف پاکی و پاکیزگی است. چیز قدر: یعنی شیء ناپاک و آلوده.»
... و فی الحدیث: «اتَّقُوا هَذِهِ الْقَادُورَةَ الَّتِي مَهِيَ اللَّهُ عَنْهَا.» قَالَ خَالِدُ بْنُ
جَنَبَةَ: «الْقَادُورَةُ الَّتِي مَهِيَ اللَّهُ عَنْهَا، الْفِعْلُ الْقَبِيحُ وَ اللَّفْظُ السَّيِّئُ.»
و رَجُلٌ قَدِرٌ وَ قَدْرٌ. و يُقَالُ: أَقَدَرْتَنِي يَا فُلَانُ! أَي: أَضَجَرْتَنِي.

۱. لسان العرب، ج ۶، ص ۲۲۶.

«در حدیث وارد است: ”از این قاذوره‌ای که خدا نهی فرموده است، پرهیزید!“ یعنی از کار زشت و کلام ناروا دوری کنید. و گفته می‌شود: مرد ناپاک و آلوده. و هم‌چنین گفته می‌شود: ای شخص تو ما را آلوده ساختی! یعنی موجب ناراحتی و به هم ریختگی ما شدی.». ... وَ رَجُلٌ مَقْدَرٌ: تَجَنَّبِهُ النَّاسُ.

«یعنی مردی که مردمان از او دوری می‌جویند.»

... یقال: قَدَرْتُ الشَّيْءَ أَقْدَرَهُ، إِذَا كَرِهْتَهُ وَاجْتَنَبْتَهُ.

«گفته می‌شود: قَدَرْتُ الشَّيْءَ، یعنی: از او خوشم نیامد و از او اجتناب کردم.» ... الْقَاذُورَةُ مِنَ الرِّجَالِ: الْفَاحِشُ السَّيِّئُ الْخُلُقِ.

«به مردمان زشت‌کردار و بد اخلاق، قاذوره گفته می‌شود.»

... الْقَاذُورَةُ مِنَ الرِّجَالِ: الَّذِي لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَ مَا صَنَعَ.

«به کسی که باکی از گفتار و کردارش ندارد نیز قاذوره اطلاق می‌شود.»

... وَ رُؤِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ كَانَ قَاذُورَةً لَا يَأْكُلُ الدَّجَاجَ حَتَّى تُعْلَفَ.

القاذورة ههنا، الَّذِي يَقْدَرُ الْأَشْيَاءَ؛ وَ أَرَادَ بِعَلْفِهَا أَنْ تُطْعَمَ الشَّيْءَ الطَّاهِرَ. وَ الْهَاءُ لِلْمَبَالِغَةِ.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است: ”اگر مرغی از قاذورات ارتزاق می‌نمود حضرت از خوردن گوشت آن مرغ ابا می‌نمودند تا اینکه به او از علوفات و حبوب طاهر داده شود و به واسطه آن از ناپاکی درآید.“

و مقصود از قاذوره در اینجا شخصی است که اشیاء خبیث را ناپاک و آلوده می‌بیند و از آنها اجتناب می‌کند. و هاء در اینجا جهت مبالغه است.»

وَ فِي حَدِيثِ أَبِي مُوسَى فِي الدَّجَاجِ: «رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَدَرْتُهُ.» أَي: كَرِهْتُ أَكْلَهُ، كَأَنَّهُ رَأَى يَأْكُلُ الْقَدْرَ.

«ابی موسی نیز روایت می‌کند که پیامبر فرمود: ”دیدم آن مرغ از چیزی ارتزاق می‌کرد، و مرا از این کار ناخوش آمد و از خوردن آن مرغ صرف نظر کردم.“ گویا آن حضرت دیده است که از قاذورات می‌خورد.»

... وَ لَمَّا رَجَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ مَاعِزَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ:

«اجْتَنِبُوا هَذِهِ الْقَاذُورَةَ!»^۱ یعنی الزنا.

«زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماعز بن مالک را (به واسطه عمل زنا) سنگسار نمود، فرمود: "ای مردم، از این قاذوره اجتناب کنید!" یعنی زنا.»

با توجه به معانی مختلف و مصادیق متفاوتی که برای لفظ «نجس» و «قذر» ذکر شده است، به دست می آید که لفظ نجس دارای مصادیق و معانی مختلفی بوده است: از طرفی ممکن است مقصود از نجس همان معنای اصطلاحی، یعنی قذارت خبیثه، در بعضی از مصادیق مذکوره باشد.

و از طرفی ممکن است منظور، کدورت نفسانی و ناپاکی سریره در بعضی از موارد باشد، چنان که از حدیث حسن بصری این معنا مستفاد می شود؛ چه اینکه قطعاً مقصود از «هُوَ أَنْجَسَهَا» نمی تواند قذارت خبیثه باشد، زیرا در این صورت فرقی بین زنا و نکاح شرعی وجود نخواهد داشت.

و از طرفی لفظ نجس در مورد بیماری و مرض صعب العلاج و یا مستحیل العلاج اطلاق می شود: دَاءٌ نَجِسٌ و عَقَامٌ.

و از طرفی در مورد حرز و عود نیز مورد استفاده و استعمال قرار می گیرد. گرچه موارد استعمال کاملاً با یکدیگر متفاوت است، زیرا مصداق نجاست خبیثه هیچ تلائمی با نجاست باطنیه و خُبث سریره ندارد - چنانچه در مورد حدیث زنا ذکر گردید - و یا بیماری غیر قابل علاج با حرز و عود مناسبی ندارد؛ ولی اگر چنانچه دقت شود روشن خواهد شد که تمامی مصادیق لفظ نجس و مشتقات آن به یک معنا ارجاع می گردد، و آن مقوله تنفّر و انزجار است؛ یعنی معنا و مفاد ما یَتَنَفَّرُ عَنْهُ الطَّبَعُ و یَطْرُدُهُ،^۲ در جمیع مصادیق نجس اخذ شده است، و مآل جمیع مفاهیم

۱. لسان العرب، ج ۵، ص ۸۰.

۲. ترجمه: «چیزی که طبع انسان از آن متنفر است و از آن دوری می کند.» (محقق)

متّخذ از لفظ نجس، به این حقیقت بازمی‌گردد.

بیماری ممتنع‌العلاج از آن جهت نجس است که مصداق واقعی و جدی تنفّر طبع است، و مردم از آن به‌غایت استیحاّش دارند و از آن با چهره و حالتی منفور و مشمئز یاد می‌کنند.

همین‌طور قضاوت مردم نسبت به افراد پلید و ناپاک نیز هم‌چون برخورد آنان با چیز مورد تنفّر است.

مصداق حرز و عوده نیز از جهت تسمیه *علّة‌العدم* به عدم معلول، و زوال مؤثّر به عدم اثر، می‌باشد. زیرا امراض و بلایا و مصائب چون مورد تنفّر و انزجار مردم می‌باشد، به علّت رافعه آن و یا دافعه آن، اطلاق معلول و اثر را نموده‌اند؛ هم‌چون شفاء که اسم برای ادویه است بالعنایه.

و از اینجا روشن می‌شود که: چنانچه صاحب *لسان‌العرب* معنای «نجس» را قدر - یعنی چیز آلوده و ناپاک - قرار داده است، بسیار معنای جامع و طاردی است؛ و آن همان اشراب معانی مختلفه از حقیقت واحده و ملحوظه در جمیع است.

حال که معنای نجس - که عبارت است از پلیدی و امری که موجب تنفّر طبع و انزعاج طبیعت اشخاص است - روشن شد، ببینیم از دیدگاه شارع مقدّس و استعمال این لفظ در عرف متشرّعه در چه مصداق و معنایی متعارف بوده است؟ آیا در زمان شارع و یا متشرّعه، از معنای اصیل و وضع بدوی، به معنای مصطلح فعلی که همان نجاست و ناپاکی خُبثیه است متحوّل گشته است، به نحوی که اراده سایر مصادیق قذارت از لفظ «نجس» محتاج به عنایت و قرینه صارفه است؟ و یا اینکه در زمان حمله وحی و تشریح لفظ، به همان معنا و مفاد وصفیه اولیه باقی، و تصرفی در آن به‌وجود نیامده است؟

فصل دوّم

استعمال لفظ نجس در عرف متشرّعه

بسم الله الرحمن الرحيم

شکّی وجود ندارد که لفظ «نجس» در استعمال شرعی، خروج از معنای لغوی و موارد استعمال آن در عرف نمی‌باشد؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، در عرف به معنای قذارت و امر منفور - چه معنوی و چه ظاهری - است. و اینکه بعضی استعمال در قذارت خُبثیه را منافی با قذارت باطنی و از باب اشتراک لفظی دانسته‌اند، موجه نمی‌باشد؛ بلکه از باب اختلاف مصادیق با حفظ حیثیت طبیعت نوعیه است.

در آیه شریفه ۲۸ از سوره توبه که در مدینه نازل شده است می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ
بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^۱.

باید توجه کرد که گرچه نسبت به مفاد این آیه شریفه، اظهارات مختلفی مطرح شده است و بسیاری از فقها و مفسرین، آن را حمل بر نجاست اصطلاحی نموده‌اند؛ ولی قرائن و شواهد موجوده، دالّ بر خبائث باطنی و عدم جواز ورود این‌گونه از افراد در این حریم مقدّس است. زیرا عدم جواز ورود نجس از نقطه نظر

۱. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۱۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان نجس هستند، و بعد از این سال نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.»

نفس نجاست - نه جهت دیگر - فرقی با سایر مساجد ندارد، درحالی که در هنگام نزول آیه، مساجد متعددی در مدینه موجود بوده است؛ و لهذا اختصاص عدم جواز به مسجد الحرام، این شبهه را در ذهن تقویت می نماید که حکم به عدم جواز، یک حکم سیاسی بوده است نه طریقی نفس الامری.

شاهد بر این مطلب آنکه: مراجعه به تاریخ، این موضوع را قطعی می نماید که در زمان معصومین علیهم السلام ورود مشرکین و ملحدین به مسجد الحرام کاملاً آزاد بوده، و کسی از ورود آنان ممانعتی به عمل نمی آورده، و احتجاجات بعضی از ائمه علیهم السلام با ملحدین در خود مسجد الحرام، در کتب مذکور است؛ چنانچه خواهد آمد.

بنابراین اگر ارتکاز عرفی در این مسئله بر تحقق نجاست اصطلاحی و حرمت دخول بدین لحاظ بوده باشد، دیگر ورود این افراد و عدم منع از جانب مسلمین خصوصاً از ناحیه امام علیه السلام چه توجیهی می تواند داشته باشد؟! بنابراین یا باید گفت: مقصود از نجس همان نجاست اصطلاحی است ولی احکام مترتبه بر آن، مربوط به زمان خاص و شرایط خاصی بوده است؛ و یا اینکه منظور همان خُبث باطن و قذارت نفسی و روحی است، نه نجاست ظاهری و اصطلاحی. تأیید بر مطلب آنکه در زمان خود رسول خدا مشرکین در مسجد مدینه می آمدند. در صحیح بخاری، جلد ۱، صفحه ۱۲۰، قتیبه از لیث از سعید بن ابی سعید نقل می کند که از ابهریره شنید که:

رسول خدا گروهی را به سمت نجد فرستاد. آنها فردی به نام ثمامه بن أثال را دستگیر کرده و به مدینه آوردند. مردم او را به یکی از استوانه های مسجد بستند.^۱

۱. «حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ رِيرَةَ يَقُولُ: "بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْلًا قَبْلَ نَجْدٍ؛ فَجَاءَتْ بَرَجِلٌ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ ثُمَامَةُ بْنُ أَثَالٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ."»

و در روایات دیگر، رسول خدا فرمود: او را آزاد کنند! ثَمَامَه از مسجد بیرون آمد و کنار نخلی نزدیک مسجد غسل نمود و سپس به درون مسجد آمد و شهادت بر توحید و رسالت رسول اکرم داد و مسلمان شد.^۱

و هم‌چنین در صحیح بخاری، جلد ۱، صفحه ۷۴، بابی دارد در اینکه مسلمان و مؤمن نجس نمی‌شود؛ می‌گوید:

حدیث کرد برای ما علی بن عبدالله از یحیی از حمید از بکر از ابی رافع از ابهریره: روزی رسول خدا او را در حال جنابت ملاقات نمود. او خود را از کنار رسول خدا کنار کشید و رفت غسل نمود، سپس برگشت. حضرت فرمود: «کجا بودی ای ابهریره؟» عرض کرد: من جنب بودم و نخواستم با شما در این حال بنشینم. حضرت فرمود: «سبحان الله، مؤمن که نجس نمی‌شود!»^۲

ممکن است شخصی در سند و وثاقت این روایت تردید نماید؛ بلی ممکن است، اما مقصود و منظور ما از نقل این روایت این است که حتی بر فرض عدم وثاقت در اصل محکی و واقعه، این نکته ثابت می‌شود که از لفظ نجس در این خبر قطعاً معنای مصطلح اراده نشده است. زیرا خود ابهریره می‌داند که بول و امثال آن موجب نجاست ظاهری بدن و بالتبلیجه غسل آن می‌شود، پس چگونه از رسول خدا

۱. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۸:

«فقال: "أطلقوا ثَمَامَةَ!" فانطلقت إلى نخلٍ قريبٍ من المسجد فاغتسل، ثم دخل المسجد فقال: "أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسولُ الله."»

۲. «حدَّثنا ابنُ عُلَیة، عن حمید، عن بکر، عن أبی رافع، عن أبی هریرة: أَنَّهُ لَقِيَہ النَّبِیُّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ (و آله) و سَلَّمَ فی طریقٍ من طُرُقِ المَدِیْنَةِ و هو جُنُبٌ، فانسَلَّ فذَهَبَ فاغتسل، ففَقَدَهُ النَّبِیُّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ [و آله] و سَلَّمَ؛ فَلَمَّا جَاءَهُ قَالَ: "أین كنتَ یا أباهریره؟" قال: "یا رسولَ اللهِ، لقیْتنی و أنا جُنُبٌ، فَكَرِهْتَ أَنْ أَجَالِسَکَ حَتَّى أَغْتَسَلَ." فقال: "سبحان الله! إنَّ المؤمنَ لا ینجس!"»

۳. هم‌چنین در المصنّف، ج ۱، ص ۱۹۹ آورده است.

نقل می‌کند که مؤمن نجس نمی‌شود؟! و این نیست جز اینکه مقصود از این لفظ، نجاست باطنی و قذارت روحی است، نه ظاهری.

هم‌چنین در المصنّف، جلد ۱، صفحه ۲۰۰ روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ مِسْعَرٍ، عَنْ وَاصِلٍ، عَنْ أَبِي وَاثِلٍ، عَنْ خُدَيْفَةَ: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ لَقِيَهِ وَهُوَ جُنْبٌ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْجَسُ!»^۱

از حدیفه روایت است که روزی رسول خدا را در مسیر ملاقات کرد، و از آنجا که جنب بود زود خود را دور نموده، برفت و پس از غسل بازگشت؛ آنگاه رسول خدا فرمود: «مؤمن که نجس نمی‌شود!»

همین‌طور در احکام القرآن، للجصاص، جلد ۳، صفحه ۱۱۵ آمده است:

وَقَدْ رَوَى حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ حَمِيدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَثْمَانَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ: إِنَّ وَفَدًا ثَقِيفٍ لَمَّا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ ضَرَبَ لَهُمْ قُبَّةً فِي الْمَسْجِدِ؛ فَقَالُوا: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَوْمٌ أَنْجَسُوا!» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ: «إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ أَنْجَاسِ النَّاسِ شَيْءٌ، إِنَّمَا أَنْجَاسُ النَّاسِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ.»

«گروهی از بنی ثقیف به مدینه آمدند و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند. حضرت خیمه‌ای در مسجد جهت آنان برپا داشت؛ مردم گفتند: «ای رسول خدا، اینان مشرک‌اند و نجس‌اند!» حضرت فرمود: «نجاست اینان با خودشان است؛ نه بر زمین.»

ممکن است این روایت این‌طور معنا و تفسیر شود که: اگر اینان نجس هستند، این نجاست به بدن آنها مربوط است و کاری به زمین و نجس کردن آن ندارد، بنابراین مانعی نیست که در مسجد بیتوته کنند.

۱. و نظیر آن در شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۱۳ آمده است:

«وَقَدْ رَأَيْنَاهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ لَا يَنْجَسُ.»»

ولی ممکن است معنای دیگری بر آن بشود و آن اینکه: نجاست آنها به زمین اصابت نمی‌کند و آنها نجاستشان مربوط به نفسشان و باطنشان است و قابل سرایت به جای دیگری نیست. و به نظر می‌رسد که این معنی دقیق‌تر و نزدیک‌تر به واقع باشد؛ زیرا تنجیس مسجد، شرعاً حرام می‌باشد و قطعاً اگر یک فرد نجس در جایی بیتوته کند و روزها را در مکانی به‌پادارد، امکان ندارد در این مدت هیچ اثری از او و یا سرایتی از او به‌واسطه شست‌وشو و رطوبت و یا عرق، که تمام اینها موجب تنجیس مسجد می‌شود، سرزنند. بنابراین باید این لفظ را از رسول خدا بر همان معنای قذارت باطنی و کدورت نفس حمل نمود؛ و الله العالم.

البته بعضی در دلالت روایت، تشکیک نموده و این واقعه را قبل از نزول آیه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾^۱ دانسته‌اند،^۲ ولی با توجه اندکی به مدلول روایت، ضعف این تشکیک روشن می‌شود؛ زیرا مسلمین تصریح بر نجاست آنها نموده‌اند درحالی‌که قبل از نزول آیه حکمی مبنی بر نجاست، ولو باطنی و روحی، نیامده بود. بنابراین باید اذعان نمود که مسلمین مقصد و منظور از نجاست را در آیه، درست دریافته بودند و آن را حمل بر معنای اصطلاحی نموده بودند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این بیان، آنان را متوجه اشتباه و خطای در مفهوم و بالتبع مصداق آن نموده است.

همین‌طور در روایات شیعه نیز دلایلی بر استفاده از لفظ «نجس» و یا لفظ «طاهر» در معنای نفسی و باطنی آنها وجود دارد. مرحوم شیخ حرّ عاملی در جلد اول وسائل، صفحه ۲۱۹ روایت می‌کند از بعضی از اصحاب، از ابن‌جمهور، از محمد بن قاسم، از ابن‌ابی‌یعفور، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

۱. سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

۲. أحكام القرآن، جصاص، ج ۳، ص ۱۱۵.

لَا تَغْتَسِلُ مِنَ الْبَيْرِ الَّتِي تَجْتَمِعُ فِيهَا غُسَالَةُ الْحَمَامِ؛ فَإِنَّ فِيهَا غُسَالَةَ وَكِدِ الزَّوْنَا وَ هُوَ لَا يَطْهَرُ إِلَى سَبْعَةِ آبَاءٍ، وَ فِيهَا غُسَالَةُ النَّاصِبِ وَ هُوَ شَرُّهُمَا. إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا شَرًّا مِنَ الْكَلْبِ، وَ إِنَّ النَّاصِبَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْكَلْبِ!

«حضرت فرمودند: "از آب چاهی که فاضلاب حمام در آن می‌ریزد غسل مکن؛ زیرا اولاد زنا در آن حمام خود را شست و شو می‌دهند و درحالی که او تا هفت پشت طاهر نمی‌باشد، و هم‌چنین ناصبی خود را می‌شوید و او بدتر آن دو است. خدای متعال هیچ مخلوقی را بدتر از سگ نیافرید، اما شخص ناصبی از آن هم پست‌تر و زبون‌تر است!"»

نظیر این روایت در *علل الشرائع*، از محمد بن الحسن ... از عبدالله بن ابی‌یعفور مروی است که از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند، حضرت فرمودند:

... وَ إِيَّاكَ أَنْ تَغْتَسِلَ مِنْ غُسَالَةِ الْحَمَامِ؛ ففِيهَا يَجْتَمِعُ غُسَالَةُ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ وَ الْمَجُوسِيِّ وَ النَّاصِبِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ هُوَ شَرُّهُمْ. فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ، وَ إِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْجَسُ مِنْهُ.^۱

«مبادا از آب زائده حمام جهت غسل استفاده کنی؛ زیرا در این آب، زائده غسل یهود و نصرانی و مجوسی و ناصب ما اهل بیت قرار دارد، و بدان که ناصبی از همه آنان بدتر است. خدای متعال هیچ مخلوقی را نجس‌تر از سگ نیافرید، و به‌درستی که شخص ناصبی از سگ هم نجس‌تر است.»

با توجه به این دو روایت و نظایر آنها روشن می‌شود که مقصود از نجاست و یا طهارت در روایت سابق، معنای اصطلاحی و فقهی آن نیست. زیرا لفظ طهارت در روایت سابق در مورد ولد زنا به‌کار گرفته شده است درحالی که به اجماع و ضرورت دین، اولاد زنا پاک هستند و نجاستی عرضی مترتب بر آنان نیست؛ بلکه مقصود از این لفظ، عبارت است از یک نوع کدورت و گرفتگی باطنی و معنوی که بر توالد و تناسل من غیر طریق شرعی مترتب است، و این اشکالی ندارد.

۱. *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۲۹۲.

در این روایت دوّم نیز امام علیه السّلام راوی را از غسل در آب حمّامی که یهود و نصاری و غیره خود را در آن می‌شویند نهی می‌کنند، درحالی که بعداً خواهد آمد که قطعاً این جماعت، محکوم به طهارت ذاتی بوده، و اگر شکّی در مورد بعضی باشد، آن در مورد مشرکین است نه در مورد آنها.

نکته قابل توجّه در این روایت این است که: امام علیه السّلام ناصبی را نجس‌تر از سگ می‌داند، درحالی که نجاست مقول به تشکیک نیست، و احکام مترتبه بر آن و بر ازاله آن، به نجاست ماده ارتباطی ندارد، بلکه به خصوصیت نفس ماده مربوط می‌شود. مثلاً در مورد سگ، اوّل باید با خاک آن را پاک نمود سپس با آب تطهیر نمود؛ یا در مورد بول، با آب ازاله می‌شود؛ و یا در مورد غائط، با خرّقه و یا سنگ و یا چیز دیگر رفع نجاست می‌شود. در تمامی این موارد طرق مختلف ازاله، به اصل نجاست مربوط نیست بلکه به نفس ماده نجس برمی‌گردد و عنوان نجاست، کمی یا زیادی و شدّت و ضعف بر نمی‌دارد. و اگر قرار باشد که شدّت عنوان ظاهری دخالت در احکام مترتبه داشته باشد، باید سؤر ناصبی را بیشتر از سؤر کلب تطهیر نمود، زیرا طبق این روایت ناصبی نجس‌تر است؛ و لم یقل به أحد.^۱ پس منظور امام از عنوان نجس‌تر، نجاست معنوی و قذارت باطنی است که آن دارای مراتب متفاوت از شدّت و ضعف و قلّت و کثرت می‌باشد.

روایت دیگر در کافی، باب التّطهیر، صفحه ۳۵ وارد است:

علیّ عن أبيه، عن النّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:
«قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: "طهّروا أولادكم يوم السّابع،
فإنّه أطيّب و أطهّر و أسرع لنبات اللّحم؛ وإنّ الأرض تنجس من بول
الأغلف أربعين صباحاً."»^۲

۱. ترجمه: «درحالی که هیچ کس قائل به این مطلب نشده است.» (محقّق)

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۵.

«امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که حضرت فرمودند: "اولادتان را در روز هفتم، تطهیر (ختنه) نمایید، زیرا این هنگام پاکیزه‌تر و مهیّاتر و ترمیم آن بهتر و زودتر انجام می‌پذیرد؛ و به درستی که زمین تا چهل روز از بول شخص ختنه‌نشده، نجس می‌ماند."»

این روایت را در تهذیب، بابُ الولادة و النفاس و العقیقة،^۱ و در وسائل الشیعة، بابُ وجوبِ ختانِ الصّبی و جوازِ ترکیه،^۲ و در بحار الأنوار، بابُ الختان و الخفض و سنن الحمل، نقل می‌کنند.^۳ هم‌چنین به سند دیگر از ابن‌طریف، از ابن‌علوان، از امام صادق علیه السلام شبیه این روایت، در کتاب قرب الإسناد روایت شده است.^۴ کذلک در کتاب خصال نیز روایت به طریق دیگر نقل شده است: پدر شیخ صدوق، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم السکونی، از امام صادق، از پدران‌شان روایت می‌کند.^۵

مورد دیگر، دعایی است که هنگام دخول در بیت‌الخلاء از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است؛ در وسائل، باب استحباب التسمیة، و در من لا یحضره الفقیه، باب ارتیاد المكان للحدث، وارد است:

و كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْمُتَوَضَّأِ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الرَّجْسِ النَّجْسِ الْحَبِيثِ الْمُخْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ...»^۶

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه داخل بیت‌الخلاء می‌شد

۱. تهذیب الأحكام، ج ۷، ص ۴۴۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۳۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۸، با قدری اختلاف.

۴. قرب الإسناد، ص ۱۲۲.

۵. الخصال، ج ۲، ص ۵۳۸.

۶. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۰۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳.

می فرمود: «خدایا به تو پناه می برم از آنچه که پلید و نجس و خبیث و ناپاک و خبیث کننده می باشد، که آن همانا شیطان رانده و طرد شده است.»^۱ و شبیه این روایت را در مستدرک الوسائل، باب استحباب التسمیة و الاستعاذة، از کتاب جعفریات روایت می کند که:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من امر کرد هنگامی که داخل بیت الخلاء می شوم این دعا را بخوانم.»^۱ خُب بسیار روشن و واضح است: چه در روایت أغلف که زمین تا چهل روز به حالت نجاست می ماند، مقصود نجاست ظاهری نیست؛ و كذلك اطلاق لفظ نجس بر شیطان به معنای نجاست اصطلاحی نخواهد بود.

و نیز روایتی در علل الشرایع، با سلسله سند از معاذ بن جبل، از رسول خدا نقل می کند که حضرت فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ آلَافٍ عَامٍ.

قُلْتُ: فَأَيْنَ كُنْتُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: قُدَّامَ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَنَحْمَدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُجَدِّدُهُ.

قُلْتُ: عَلَيَّ أَيْ مِثَالِي؟

قَالَ: أَشْبَاحُ نُورٍ، حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ صُورَنَا، صَيَّرَنَا عَمُودَ نُورٍ ثُمَّ قَدَّفَنَا فِي صُلْبِ آدَمَ، ثُمَّ أَخْرَجَنَا إِلَى أَصْلَابِ الْأَبَاءِ وَأَرْحَامِ الْأُمَّهَاتِ وَ لَا يُصِيبُنَا نَجَسُ الشَّرْكِ وَ لَا سِفَاحُ الْكُفْرِ...^۲

«خدای متعال قبل از خلقت دنیا به هفت هزار سال، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق فرمود.

پرسیدم از آن حضرت: پس شما کجا بودید ای رسول خدا؟

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۵۳؛ الجعفریات (الأشعئیات)، ص ۱۳.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۸.

حضرت پاسخ داد: ما در عرش پروردگار تسبیح و حمد و تقدیس و تمجید او را می‌نمودیم.

عرض کردم: بر چه مثال و تعینی وجود شما قرار داشت؟

حضرت فرمود: ما اشباح نور بودیم، تا اینکه خدای متعال اراده فرمود خلقت عنصری و مادی ما را پدید آورد، آنگاه ما را همچون عمودی از نور بگردانید و در صلب آدم قرار داد، و همین‌طور از صلبی به صلب دیگر منتقل شدیم درحالی‌که هیچ‌گونه نجاستِ شرک و پلیدیِ کفر، دامان ما را نیالود...»^۱

این روایت تصریح دارد بر اینکه مقصود از نجاست شرک، قذارت باطنی شرک و کدورت معنوی آن است؛ زیرا وجود خمسه طیبه قطعاً به صورت حقیقت نوریّه، نه به صورت ماده و عنصر مادی، در اصلاّب آباء و امّهات مستقر بوده است، چنانچه در خود روایت به این معنا تصریح شده است. و لذا می‌توان این روایت را به‌عنوان دلیل محکم و قاطع بر مفاد آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ قرار داد، و مقصود از نجاست شرک را در آیه بر معنای کدورت و قذارت نفسی و معنوی تفسیر نمود.

مورد دیگر در بحار الأنوار، جلد ۱۶، صفحه ۳۷۴، باب فضائله و خصائصه

صلی الله علیه و آله و سلم، از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل می‌کند:

علی بن محمد بن علی بن عمر الزهری، عن عبد الله بن عباس - رضى الله عنه - قال: «قام رسول الله صلى الله عليه وآله (و سلم) فينا خطيباً فقال: "الحمد لله على آلائه و بلائِهِ عندنا أهل البيت...»

و إنا أهل البيت طهرنا الله من كل نجس، فنحن الصادقون إذا نطقوا و

العالمون إذا سئلوا. - إلخ.»^۲

۱. در دلائل الإمامة، ص ۱۵۷، باب «معرفة ولادة أبي محمد الحسن بن عليّ عليها السلام» نظیر این روایت نقل شده است.

۲. تفسیر فرات کوفی، ص ۳۰۵.

«عبدالله بن عباس می گوید: ”روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما برخاست و خطبه‌ای قرائت کرد و فرمود: حمد اختصاص به پروردگار دارد بر نعمت‌های او و بر بلائی که نازل می‌کند بر ما اهل بیت.“»

تا اینکه می‌فرماید:

”و ما اهل بیته هستیم که خدای متعال ما را از هر نجاست و قذارتی پاک و مطهر گردانید؛ پس ما در کلام خود صادق هستیم زمانی که سخن بگوییم، و دانا هستیم زمانی که سؤالی از ما بشود.“ - الخ.

در اینجا نیز لفظ «نجس» قطعاً بر معنای قذارت باطن و کدورت نفس، استعمال شده است.

اینها برخی از مواردی بود که نگارنده به آن برخورد کرده و به‌عنوان شاهد و دلیل بر رواج استعمال لفظ «نجس» در قذارت و کدورت نفسانی می‌توان استفاده نمود؛ البته ممکن است موارد دیگری نیز وجود داشته باشد.^۱

۱. از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

(۱) *مصباح‌المتهجد و سلاح‌المتعبد*، ج ۲، ص ۷۸۹، زیارت حضرت امام حسین علیه السلام در روز اربعین: «أشهدُ أنك كُنتَ نورًا في الأصلابِ الشَّاحِخَةِ و الأرحامِ الطَّاهِرَةِ، لم تُنَجِّسْكَ الجاهليَّةُ بِأنجاسِها و لم تُلبِسْكَ المُدْهِمَاتُ مِن ثيابِها.»

(۲) *المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب* عليه السلام، ص ۶۴۸: «و روى أنَّ أبابكر هَرَبَ يومَ أُحدٍ و انهزمَ يومَ خيبرِ هو و عُمَرُ، و لم ينهزمَ عليٌّ قطُّ، ثمَّ لم ينجسِ بِعبادةِ الأوثانِ و الأصنامِ قطُّ. و تركَ أباهُ و هو أعزُّ قريشٍ.»

(۳) *دلائل الإمامة*، ص ۵۱۰: «أخرجَ أحمدُ بنُ إسحاقَ جِرابَهُ مِن طَيِّ كِسائِهِ، فوضَعَهُ بينَ يَدَيِ مولانا فنظَرَ أبو محمدٍ عليه السلامُ إلى الغلامِ و قال: ”يا بُنَيَّ، فُضِّ الخاتمَ عَن هدايا شيعتِكَ و مواليكَ.“ فقال: ”يا مولاي! أيجوزُ لي أن أمدَّ يَدًا طاهرةً إلى هدايا نجسةٍ و أموالٍ رجسةٍ قد شيبَ أحلُّها بأحرَمِها؟“ فقال مولانا عليه السلامُ: ”يابنِ إسحاق! استخرج ما في الجرابِ لِيُمَيِّزَ بينَ الأحلِّ منها و الأحرَمِ.“»

و اما معنای دوّم نجاست، و به عبارت دیگر مصداق دوّم آن، عبارت از همین معنا و مصداق متعارف فقهی و فعلی است که برای همه روشن و واضح می باشد.

﴿٤﴾ الثاقب فی المناقب، ص ٥٨٦: «فلما فرغ من كتبه البيضاء الذي كان بيده، أخرج أحمد بن إسحاق جرابه من طي كسائه، فوضعه بين يديه، فنظر المولى أبو محمد عليه السلام إلى الغلام وقال: "يا بُنَيَّ، فُضِّ الحَتَمَ عن هدايا شيعتك التي بعثوها إليك." فقال: "يا مولاي! يجوز لي أن أمدّ يدي الطاهرة إلى هدايا نجسة و أموالٍ وحشية قد خلطت حِلُّها بحرامها؟" فقال عليه السلام: "يا بن إسحاق، استخرج ما في الجراب ليُميِّز بين الحلال والحرام منها."»

(٥) من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١١٣: «عن محمد بن حمران قال: قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام: "إذا دخلت الحمام فقل في الوقت الذي تنزع فيه ثيابك: اللهم أنزع عني ربة التفارق و ثبني على الإيمان. و إذا دخلت البيت الأول فقل: اللهم إني أعود بك من شر نفسي و أستعيد بك من أذاه. و إذا دخلت البيت الثاني فقل: اللهم أذهب عني الرجس النجس و طهر جسدي و قلبي، و خذ من الماء الحار و وضعه على هامتك."»

(٦) المزار الكبير، ص ٩١، زیارت حضرت إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «أشهد أنك قد اختار الله لك دار إنعامه قبل أن يكتب عليك أحكامه أو يكلفك حلاله و حرامه، فنقلك إليه طيباً زاكياً مرضياً طاهراً من كل نجس، مقدساً من كل دنس، و بؤاك جنة المأوى، و رفعتك إلى درجات العلى.»

(٧) سعد السعود للنفوس منصود، ص ٣٩، فصل فيما نذكره من القائمة الثانية من الوجهة الثانية من الكراسي الثالث من سنن إدريس: «إنما إذا دخلتم في الصيام طهروا نفوسكم من كل دنس و نجس، و صوموا لله بقلوب خالصة صافية منزّهة عن الأفكار السيئة و الهواجس المنكرة؛ فإن الله يحبس القلوب اللطخة و النيات المدخولة.»

فصل سوّم

معنای شرک و مفاد آیه کریمه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

همان‌طور که قبلاً گذشت، از نقطه نظر فقهی تنها دلیلی که ممکن است از آیات قرآن کریم بر نجاست مشرکین دلالت کند، آیه شریفه: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^۱ می‌باشد. لذا در اینجا می‌بایست ابتدائاً به تبیین عنوان شرک و مشرک پرداخته، سپس میزان دلالت آیه را بر مفاد و مقصود، مورد ارزیابی قرار دهیم.

باید در اینجا توجه کرد که در این آیه فقط خصوص مسجدالحرام ذکر شده است، نه مساجد دیگر؛ پس اگر منظور، عدم دخول مشرکین در همه مساجد باشد، لااقل می‌بایست تلمیحی نسبت به این مطلب بوده باشد. و عدم قول به فصل در اینجا نمی‌تواند تأثیری داشته باشد؛ زیرا در زمان نزول آیه، مساجد مختلفی در مدینه و اطراف وجود داشته است و این خود، قرینه بر عدم لحاظ آنها در کیفیت نزول حکم است. بلی ممکن است این قضیه به نحو عکس، مدخلیت داشته باشد؛

۱. سوره توبه (۹) آیه ۲۸. / امام شناسی، ج ۶، ص ۱۱۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان نجس هستند، و بعد از این سال نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند.»

یعنی: عدم قول به فصل در حرمت و عدم حرمت دخول مشرک از یک طرف، و عدم ذکر مساجد در آیه شریفه از طرف دیگر، موجب این نظریه گردد که مقصود از لفظ «نجس»، نجاست ذاتی و جبلی نیست، بلکه منظور قذارت معنوی و کدورت نفسانی است، و آیه به جهت تعظیم و تفضیح مرتبه و جلالت بیت‌الله این حکم را صادر نموده است. و این خود، موجب صرف لفظ «نجس» از معنای متعارف، و اراده مصداق دیگر از این مفاد باشد.

«شرک» در لغت به معنای سهم و نصیب در کنار سایر سهام می‌باشد. در

لسان العرب گوید:

الشَّرْكَةُ مُحَالِطَةُ الشَّرِيكَيْنِ. يُقَالُ: اشْتَرَكْنَا، بِمَعْنَى تَشَارَكْنَا؛ وَ قَدْ اشْتَرَكَ الرَّجُلَانِ وَ تَشَارَكَا وَ شَارَكَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ... .

وَ الشَّرِيكُ: الْمُشَارِكُ... .

وَ الْأَشْرَاكُ أَيْضاً جَمْعُ الشَّرِكِ، وَ هُوَ النَّصِيبُ؛ كَمَا يُقَالُ: قَسِمْتُ وَ أَقْسَمْتُ... .
وَ اشْرَكَ بِاللَّهِ: جَعَلَ لَهُ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ. وَ الْأَسْمُ: الشَّرْكُ... . وَ الشَّرْكُ: أَنْ يُجْعَلَ لِلَّهِ شَرِيكًا فِي رُبُوبِيَّتِهِ؛ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ الشَّرْكَاءِ وَ الْأَنْدَادِ... . وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾؛^۱ لِأَنَّ مَعْنَاهُ عَدَلُوا بِهِ، وَ مَنْ عَدَلَ بِهِ شَيْئًا مِنْ خَلْقِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ، لِأَنَّ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا نِدَّ لَهُ وَ لَا نَدِيدٌ... .

وَ فِي حَدِيثِ تَلْبِيَةِ الْجَاهِلِيَّةِ: «لَيْبِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمَلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ.» يَعْنُونَ بِالشَّرِيكِ الصَّنَمِ؛ يُرِيدُونَ أَنَّ الصَّنَمَ وَ مَا يَمْلِكُهُ وَ يُخْتَصُّ بِهِ مِنْ الْأَلَاتِ الَّتِي تَكُونُ عِنْدَهُ وَ حَوْلَهُ وَ النُّدُورِ الَّتِي كَانُوا يَتَقَرَّبُونَ بِهَا إِلَيْهِ، كُلُّهَا مَلَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَذَلِكَ مَعْنَى قَوْلِهِ: «تَمَلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ.»^۲

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۳۳.

۲. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۴۸ - ۴۵۰. ترجمه:

«شرکت: عبارت است از مخالطت و مشارکت دو شریک؛ گفته می‌شود: «اشترکنا» به معنای اینکه با هم مشارکت کردیم. و «قد اشترک الرجلان و تشارکا و شارکا أحدهما الآخر» همگی به یک معنا هستند. ⇐

بنابر آنچه از مفاد و مصادیق «شرک» حاصل می‌شود، شرک به معنای سهیم نمودن غیر الله، چه در نفس ذات و حقیقت وجود (همچون قائلین به تعدد الهه خیر و شر مانند زرتشتی‌ها که معتقدند به دو اصل و دو اُقنوم که همان یزدان، خدای خیرات و برکات؛ و اهرمن که خدای شرور و ناملايمات است) و چه در اسماء و صفات و افعال ذات (مانند مشرکین و عابدین اُصنام و یا حیوانات و یا کُرَات سماوی که آنها را واسطه فیض الهی می‌دانند و توجه خود را به سوی این آثار منعطف می‌نمایند) که تمام اینها داخل در مقوله شرک و مصداق آن خواهند بود.

در آیات قرآن کریم به عابدین نجم و قمر و شمس، خطاب مشرک شده است:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ الْمَمْنُونِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكُوكِبَاتِ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ *﴾

☞ و شریک: کسی است که با انسان در کاری مشارکت دارد.

و اشرک: هم‌چنین جمع شرک و به معنای نصیب است؛ مانند قسم و اقسام.

و اشرک بالله: یعنی برای خداوند در ملک و پادشاهی او شریک قرار داد؛ پاک و متعالی است خداوند از آن. و اسم آن، شرک است... و شرک عبارت است از اینکه برای خداوند در ربوبیتش شریکی قرار داده شود؛ پاک و متعالی است خداوند از اینکه شرکاء و انداد داشته باشد... و همین‌طور است گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾؛ بدین جهت که معنایش این است که آنان برای خداوند عدل و شریک قرار دادند و کسی که چیزی از مخلوقات خداوند را شریک او قرار دهد، کافر مشرک است، چراکه خداوند واحد است و هیچ شریک و شبیه و مثلی ندارد.

و در حدیث تلبیه جاهلیت آمده است: «لَبَّيْكَ، اجابت کردم دعوت تو را، شریکی برای تو وجود ندارد مگر شریکی که مختص به تو است و تو مالک او و هر آنچه در تملک او است، هستی.» منظور آنان از شریک، بت است؛ و منظورشان از این کلام این است که: بت و هر چه در تملک او است و اختصاص به او دارد از آلاتی که در نزد او است و در اطراف او است و نذرهایی که مردم با آن به او تقرب می‌جستند، همه و همه ملک خداوند عزوجل است. و این است معنای این سخنشان: «مالک او و هر آنچه او مالک است، هستی.» (محقق)

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ
مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا
أَفَلَتْ قَالَ يَنْقُومِ إِلَيَّ بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ فَطَرَّ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ^۱.

همین طور در آیه ۱۰۵ از سوره بقره خدای متعال در عین اینکه بت پرستان را
مشرک نامیده است، ولیکن اهل کتاب را با عنوان کفر از آنها متمایز و جدا ساخته است:

﴿مَا يَؤُدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ
مِنَ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ تَخَتَّصُ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۲.

و گرچه در بسیاری از آیات با لفظ مضارع و یا ماضی، اهل کتاب را مضمول
این عنوان نموده است، اما با لفظ مشرک که اسم فاعل و دالّ بر ثبوت و تحقق

۱. سوره انعام (۶) آیات ۷۵ - ۷۹. ترجمه برگرفته از *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۹۷ و ۲۹۴ و ۲۹۲:

«و هان ای پیغمبر! ما آن چنان (برای بحث و مؤاخذه ابراهیم از عمویش آزر درباره پرستش
أصنام) به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان می دهیم؛ و به جهت آنکه از صاحبان یقین
بوده باشد * پس هنگام شب چون سیاهی آن همچون پوششی وی را فرا گرفت، یک ستاره در
آسمان دید، گفت: این است پروردگار من! پس هنگامی که آن ستاره غروب کرد، گفت: من
غروب کنندگان را دوست نمی دارم! * پس چون ماه را درخشان دید، گفت: این است پروردگار
من! پس هنگامی که غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا رهبری ننماید، من تحقیقاً از گروه
گمراهان خواهم بود! * پس چون خورشید را فروزان دید، گفت: این است پروردگار من، این
بزرگ تر است! پس هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! من تحقیقاً از آنچه را که شما در
برابر خدا مؤثر می دانید بیزار هستم * من به طور حتم و مسلم، وجهه قلب و روی دل خودم را به
آن کس برگردانیده ام که او آسمانها و زمین را آفریده است. دل من به سوی حق گراییده و از غیر
او إعراض کرده است. و من چنان نیستم که از شریک آورندگان به خدایم بوده باشم!»

۲. ترجمه برگرفته از *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۹۷، و *معاد شناسی*، ج ۱۰، ص ۱۶۱:

«اهل کتاب و مشرکین دوست ندارند که از طرف پروردگار شما بر شما خیری فرود آید؛ و
خداوند اختصاص می دهد به رحمتش هر که را که بخواهد، و خداوند دارای فضل بزرگی است.»

مصدر در نفس فاعل می باشد، ذکری به میان نیامده است.

و کذلک در آیه اول از سوره بینه می فرماید:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾^۱.

و در آیه ششم نیز همین معنا تکرار می شود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾^۲.

پس با توجه به این آیات فقط اهل کتاب از دایره لفظ مشرک خارج، و بقیّه

اصناف از عبده اَصنام و اَنجم و قمر و شمس و حیوانات را داخل می کند.

البته در آیات قرآن حتّی خطاب به مؤمنین که در اعمال و عبادات خود غیر

خدا را شریک قرار می دهند، با عنوان فعل نه با عنوان اسم فاعل، آنان را از شرک

برحذر می دارد. و یا آنان که در اسناد امور عالم تکوین به خدای متعال، شریک و

انبازی قرار می دهند هم سهمی از این شرک می برند؛ مانند آیه شریفه:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا حَجَّوهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۳.

۱. ترجمه: «آن افرادی از اهل کتاب که کافر شده بودند و مشرکین، از یکدیگر جدا و منفک

نبودند، تا اینکه بینه بر ایشان آمد.» (محقق)

۲. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۴۹:

«آن کسانی که کافر شده اند از اهل کتاب (چون یهود و نصاری، و به پیامبر اسلام ایمان نیاورده اند)

و کسانی که به خداوند شرک آورده اند، در آتش سوزان جهنم به طور جاودان و خلود می مانند؛ و

ایشانند بدترین و خبیث ترین مخلوقات.»

۳. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۵. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۵۶، تعلیقه ۲:

«این مردم مشرک چون به کشتی نشینند (و به دست امواج خطر افتند در آن حال) تنها خدا را به

اخلاص کامل در دین می خوانند؛ و چون از خطر دریا به ساحل نجاتشان رساند (باز به خدای

یکتا) مشرک می شوند.»

و این معنا از آنجا که مقول به تشکیک می باشد، در همه افراد کم و بیش وجود دارد؛ چنانچه روایات نیز بر این مسئله دلالت دارند. اما مشرک در اصطلاح قرآن که مقتضی احکام خاص به خود می باشد، همان اصنافی هستند که در بالا ذکر شد.

بدین لحاظ، اهل کتاب قطعاً مشمول آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^۱ نمی باشند. و اما دلالت آیه شریفه بر اصناف از مشرکین، قطعی بوده و جای هیچ گونه شکی وجود ندارد؛ عمده مطلب در دلالت آیه بر نجاست آنها است که باید بررسی شود. در اینجا مطالبی چند به نظر می رسد:

اول اینکه: آیا این آیه در مقام اثبات نجاست ذاتی برای مشرکین است، و یا اینکه دلالت بر قذارت ذاتی و باطنی می کند که در صورت رفت و آمد و تردد و خلاصه مأمّن و مأوای آنها موجب هتک حرمت مسجدالحرام می شود؟! در اینجا باید به این نکته توجه داشت که چنانچه مقصود، اثبات نفس نجاست ذاتی بر آنها باشد، چرا آیه این مطلب را به نحو عموم بیان نکرده است؟ بدین نحو: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ، فَلَا يَقْرَبُوا مَسَاجِدَكُمْ.» ممکن است اعتراض شود که: آیه مفهوم ندارد و به عبارت دیگر، نفی حکم از سایر مساجد نمی شود؛ چه اینکه آیه در مقام بیان نفس حکم است و ذکر مسجدالحرام صرفاً به جهت بیان مصداقی از مصادیق و از لحاظ عظمت شأن و خصوصیت مورد است، و إلا اطلاق آیه شامل همه مساجد می شود. این اشکال مندرج است به اینکه: گرچه به مقتضای اصول موضوعه و از جهت فنی، ابتدائاً متبادر به ذهن همین معنا و مطلبی که ذکر شد خواهد بود؛ ولی با

۱. سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

توجه به اینکه در زمان نزول آیه و پس از آن، مدینه به عنوان مرکز حکومت اسلام و موطن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مقرّ خلفای پس از آن حضرت بود، مسجد مدینه به عنوان دومین مسجد و مهم‌ترین مرکز رفت و آمد و تردد کفار و مشرکین محسوب می‌شد، و قطعاً اگر نگوییم از جهت اهمیت و توجه انظار، از مسجد الحرام مهم‌تر و بالاتر بوده، باید اذعان کرد اقلّاً در ردیف آن محسوب می‌گردید. و اگر مقصود از آیه صرفاً بیان حکم نجاست ذاتی مشرکان می‌بود، چرا از ذکر مسجد مدینه با آن شرافت و مجد و عظمت می‌بایست غفلت شود؟! در حالی که از نقطه نظر حکم و ترتب آثار، هیچ فرقی بین این دو مسجد وجود ندارد!

و بر فرض اینکه قائل به حرمت بیشتر و لحاظ بیشتر در مسجد الحرام شویم، باز این مسئله هیچ دخلی در ترتب حکم بر نجاست و یا عدم نجاست مشرکین ندارد؛ زیرا نجس، نجس است، خواه در مسجد الحرام باشد یا در جای دیگر؛ و اگر مشرکین نجس نیستند، در همه جا طاهر و ورود آنان بلامانع است. بنابراین، منع از مسجد الحرام صرفاً به جهت مسائل سیاسی و اجتماعی آن باز می‌گردد. و ما هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی که دالّ بر ممنوعیت دخول مشرکان و کفار به مساجد مسلمین باشد و حرمت آن را اثبات نماید، نداریم؛ بلکه همان‌طور که ذکر شد خلاف آن روایت شده است و تمسک به ممنوعیت، صرفاً به لحاظ همین آیه شریفه است.

و اما مطلب دوم اینکه: در آیه شریفه می‌فرماید: «مشرکون نجس‌اند، پس باید از دخول در مسجد الحرام بعد از امسال اجتناب کنند!» و مقصود از سال در این آیه، سالی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام آیات برائت را در مکه قرائت فرمود، و آن سنه نهم از هجرت است. و منظور از دخول مسجد الحرام، دخول برای حجّ است؛ چنانچه مشرکین عرباناً در موسم حجّ به انجام عبادات مخصوصه می‌پرداختند. فبناءً علی هذا آیه منع از دخول مشرکین در همه حال و در هر صورت نمی‌کند، بلکه اختصاص به حجّ با آن شکل و وضع و خصوصیت دارد؛ و اگر نه

چنین بود، می فرمود: مشرکین نباید داخل مسجدالحرام شوند، نه اینکه بفرماید: «مشرکین پس از امسال نباید داخل مسجدالحرام شوند.» و این نکته، جای تأمل و دقت دارد.

و اما مطلب سوّم اینکه: در آیه شریفه، حکم مترتب بر نجاست مشرکین را عدم قرب و نزدیکی به مسجدالحرام ذکر کرده است؛ و این تعبیر، مناسبتی با قذارت ظاهری و نجاست ظاهری ندارد. زیرا گرچه موجب تنجیس مسجدالحرام می باشند، اما تعبیر به عدم اقتراب در مورد تنجیس ظاهری، لغو و بی معنا خواهد بود؛ و ما در هیچ مورد از موارد نجاسات سراغ نداریم که فرموده باشند: چیز نجس را حتی نزدیک مسجد و یا مسجدالحرام نبرید.

بنابراین، هم چنان که خدای متعال در توصیف بیت خود، عنوان طهارت و پاکیزگی را بر آن اطلاق نموده است، چنانچه در آیه ۱۲۵ از سوره بقره می فرماید:

﴿وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۱

و در آیه ۲۶ از سوره حج می فرماید:

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۲

مناسب با این پاکیزگی و طهارت - که قطعاً طهارت باطن و صفای ملکوت بیت الله الحرام

۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۳۵:

«و ما به ابراهیم و اسماعیل عهد نموده و پیمان بستیم که شما دو نفر باید خانه مرا برای طواف کنندگان و اقامت گزیدگان و رکوع و سجود کنندگان، پاک و پاکیزه کنید!»

۲. امام شناسی، ج ۶، ص ۳۰:

«و یاد بیاور ای پیغمبر، زمانی را که محلّ عبادت قرار دادیم برای ابراهیم مکان بیت الله را و خطاب کردیم که آن بیت را برای طواف طائفان و نماز گزاران و رکوع کنندگان و سجده بجای آورندگان، پاک و طاهر گردان!»

و عدم تلوث آن به ملوثات عالم کثرات، و خلوص و ترکز آن بر حقیقت توحید است؛ نه طهارت ظاهر و پاکیزگی جسمی و ظاهری - قذارت روحی و کدورت معنوی و ظلمت باطنی و نفسی خواهد بود؛ لذا می فرماید: ﴿فَلَا يَقْرُبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾، یعنی: با این کدورت باطن، حتی نزدیک آن ساحت مقدس و ملکوتی و مطهر نباید شوند! و این معنا بسیار روشن و واضح و بدون اشکال خواهد بود. چنانچه مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - نیز بر این معنا تصریح دارند؛ ایشان در *المیزان*، جلد نهم، صفحه ۲۳۸ می فرمایند:

و النَّهْيُ عَنْ دُخُولِ الْمُشْرِكِينَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بِحَسَبِ الْمَتَّفَاهِمِ الْعُرْفِيِّ يُفِيدُ أَمْرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَنْعِهِمْ عَنْ دُخُولِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَ فِي تَعْلِيلِهِ تَعَالَى مَنَعَ دُخُولَهُمُ الْمَسْجِدَ بِكُونِهِمْ نَجَسًا، اِعْتِبَارًا نَوْعٍ مِنَ الْقَدَارَةِ لَهُمْ كَاعْتِبَارِ نَوْعٍ مِنَ الطَّهَارَةِ وَ النَّزَاهَةِ لِلْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَ هِيَ كَيْفٌ كَانَتْ أَمْرًا آخَرَ وَرَاءَ الْحُكْمِ بِاجْتِنَابِ مَلَاقَاتِهِمْ بِالرُّطُوبَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.^۱

و اما مطلب چهارم: شکی نیست که انعقاد ظهور از لفظ و تلقی آن توسط مخاطبین بالخطاب، بر اساس کیفیت تحقق موضوع و ارتکاز آن در نفس مخاطب است؛ و این مسئله مبتنی بر کیفیت دلالت شواهد و حکایت قرائن حالیه و مقالیه و مقارنات در زمان تلقی خطاب، و حتی ممکن است پس از آن نیز باشد. بناءً علی هذا انعقاد و تشکل ظهور، نه یک امر اعتباری بلکه یک حقیقت عرفیه و طبیعیه است، و اعتبار شخص هیچ دخالتی در نحوه تکوّن و تشکل آن ندارد.

۱. *تفسیر المیزان*، ج ۹، ص ۲۲۹. ترجمه:

«و نهی از ورود مشرکین به مسجدالحرام، به حسب فهم عرفی، امر نمودن مؤمنین است به اینکه مانع داخل شدن آنان به مسجدالحرام شوند. و اینکه علت منع از داخل شدن آنان در مسجدالحرام نجس بودنشان است، می رساند که مشرکین دارای نوعی از قذارت و پلیدی هستند که اینگونه مسجدالحرام دارای نوعی از طهارت و نزاهت است. و این حکم به هر نحو که باشد، مسئله ای غیر از حکم به اجتناب ملاقات کفار با رطوبت و غیر آن است.» (محقق)

روی این اصل، چنانچه قبلاً راجع به اسکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفد مشرکین را در مسجدالنبی گذشت، و هم‌چنین شخص مشرک به روایت ابوهریره، و کذلک دخول مشرکین حتی پس از نزول این آیه در مسجدالحرام و ایراد مباحثات کلامیه توسط حضرات معصومین علیهم السّلام با ملحدین در مسجدالحرام، من‌حیث‌المجموع این ظهور را برای مخاطبین تداعی می‌کند که: مقصود از نجاست، نجاست ظاهری نمی‌باشد، بلکه کدورت باطنی و نفسی مراد است.

از جمله روایاتی که دلالت دارد ائمه معصومین علیهم السّلام با کفار و زنادقه در مساجد، به‌خصوص در مسجدالحرام می‌نشستند و مناظره می‌کردند:

۱. روایتی است که در احتجاج، جلد دوّم، صفحه ۳۳۴ چنین آورده است:
 عن هشام بن الحکم قال: «کان زنديق بمصر يُلغُه عن أبي عبد الله عليه السّلام علم، فخرَج إلى المدينة ليُنظره، فلم يُصادفه بها؛ و قيل: "هو بمكة". فخرَج إلى مكة - و نحن مع أبي عبد الله عليه السّلام - فانتَهى إليه و هو في الطّواف، فدنا منه و سلّم. فقال له أبو عبد الله: "ما اسمك؟" قال: "عبد المَلِك". قال: "فما كُنيتك؟" قال: "أبو عبد الله".
 قال أبو عبد الله عليه السّلام: "فمَن ذا المَلِك الذي أنت عبده؛ أم من مُلوك الأرض، أم من مُلوك السّماء؟! و أخبرني عن ابنك، أ عبد إله السّماء أم عبد إله الأرض؟! فسكت. فقال أبو عبد الله عليه السّلام: "قُل!" فسكت.
 فقال: "إذا فرغت من الطّواف فأتنا!" فلما فرغ أبو عبد الله عليه السّلام من الطّواف أتاه الزّنديق، فقعد بين يديه و نحن مجتمعون عنده؛ فقال أبو عبد الله عليه السّلام - إلخ. »^۱

۱. ترجمه: «از هشام بن حکم روایت شده است که گفت: در مصر زنديقی می‌زیست که علومی از امام صادق علیه السّلام به او رسیده بود، لذا از دیار خود رهسپار مدینه شد تا با آن حضرت مناظره کند؛ اما آن حضرت را در مدینه نیافت، و به او گفته شد که: حضرت به مکه مشرف شده‌اند. پس عازم مکه شد. ما با امام صادق علیه السّلام بودیم که او آن حضرت را در حال طواف یافت؛ پس ←

۲. احتجاج، جلد ۲، صفحه ۳۵۴:

و عن حفص بن غیاث، قال: «شَهِدْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ يَسْأَلُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿كُلَّمَا نَضَّجَتْ جُلُودُهُمْ...﴾»^۱

۳. روایت/ارشاد، طبع آل البيت، جلد ۲، صفحه ۱۹۹:

أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَمِّي ...، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ: «إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَابْنَ طَالُوتَ وَابْنَ الْأَعْمَى وَابْنَ الْمُقَفَّعِ فِي نَفَرٍ مِنَ الزَّنَادِقَةِ كَانُوا مُجْتَمِعِينَ فِي الْمَوْسَمِ بِالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِيهِ - إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ.»^۲

۴. روایات و اخباری که دلالت بر مناظرات امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اهل کتاب در مسجد مدینه دارد. از جمله در کتاب بحار الانوار، جلد ۱۰، از کتاب

﴿ نزدیک شد و سلام کرد. حضرت فرمودند: "اسمت چیست؟" گفت: "عبدالملک." فرمودند: "کنیهات چیست؟" گفت: "ابوعبدالله."

امام صادق علیه السلام فرمودند: "این ملک که تو بنده او هستی، از ملوک زمین است یا از ملوک آسمان؟! و نیز از فرزندان به من خبر بده که بنده پروردگار آسمان است یا بنده پروردگار زمین؟! او ساکت شد. پس امام صادق علیه السلام دوباره فرمودند: "بگو!" باز سکوت کرد. حضرت فرمودند: "وقتی از طواف فارغ شدم به نزد ما بیا." هنگامی که حضرت از طواف فارغ شدند، نزد حضرت آمد و در مقابل حضرت نشست و ما نیز در اطراف حضرت جمع شده بودیم؛ سپس حضرت فرمودند - الخ.﴾ (محقق)

۱. سوره نساء (۴) آیه ۵۶. ترجمه:

«از حفص بن غیاث نقل شده است که گفت: "در مسجدالحرام حاضر بودم که ابن ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام راجع به این آیه شریفه سؤال می کرد: ﴿هرگاه پوست بدن آنان بسوزد، پوست دیگری جایگزین آن می کنیم که عذاب خداوند را بچشند.﴾» (محقق)

۲. ترجمه: «ابوالقاسم جعفر بن محمد قمی از ...، از عباس بن عمرو فقیمی به من خبر داد که: "ابن ابی العوجاء و ابن طالوت و ابن الاعمی و ابن مقفع در جمعی از زنادقه در موسم حج در مسجدالحرام با یکدیگر جمع شده بودند و امام صادق علیه السلام نیز در مسجدالحرام حضور داشتند." - الی آخر الحدیث.» (محقق)

احتجاج، صفحه ۵۲، باب سوّم:

رَوَى أَنَّهُ وَفَدَ وَفَدَ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ، وَ فِيهِمْ رَاهِبٌ مِنْ رُهْبَانِ النَّصَارَى، فَأَتَى مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
فَقَامَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَ أَتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنِ دَارِهِ مَعَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ. فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَجَ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ. فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ عَلِيًّا كَبَّرُوا اللَّهَ وَ حَمَدُوا اللَّهَ وَ قَامُوا إِلَيْهِ بِأَجْمَعِهِمْ. فَدَخَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ جَلَسَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: «أَيُّهَا الرَّاهِبُ! سَأَلْتُكَ، فَإِنَّهُ صَاحِبُكَ وَ بُغَيْتُكَ! ...»

و از جمله در همان کتاب، حدیث سیزدهم:

ابن عُقْدَةَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمُؤَدَّبِ، عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ مُؤَدَّبًا لِبَعْضِ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: «لَمَّا تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، دَخَلَ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ دَاوُدَ عَلَى دِينِ الْيَهُودِيَّةِ، فَرَأَى السَّكَّكَ خَالِيَةً؛ فَقَالَ لِبَعْضِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ: "مَا حَالُكُمْ؟" . . . فَقَالُوا لَهُ: "إِنْتَظِرْ قَلِيلًا!" وَ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْضِ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا لَهُ: "عَلَيْكَ بِالْفَتَى!" فَقَامَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ، قَالَ لَهُ: "أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ!؟"

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۵. ترجمه:

«روایت شده که در زمان ابی بکر گروهی از سرزمین روم وارد مدینه شدند و در میان آنان راهبی از راهب های نصاری بود. راهب به مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم آمد
پس سلمان فارسی - رضی الله عنه - برخاست و به نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و حضرت در صحن خانه اش با امام حسن و امام حسین علیهم السلام نشستند و داستان را برای ایشان بازگو کرد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاستند و با امام حسن و امام حسین علیهم السلام خارج شده و به مسجد آمدند. همین که مردم علی علیه السلام را دیدند تکبیر گفته و حمد خداوند را بجا آوردند و همگی به سوی او شتافتند. حضرت وارد مسجد شده و نشستند. پس ابوبکر به راهب گفت: "ای راهب، از این مرد سؤال کن که او مصاحب تو، و همان کسی است که تو می خواستی!"» (محقق)

- إلى آخر الخبر.^۱

۵. کذلک اخبار و روایاتی که حاکی از ورود اهل کتاب و مشرکین به مسجد رسول خدا در مدینه می باشد؛ چنانچه بعضی جواز دخول آنان را به استناد آیه شریفه: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾^۲ جایز می دانند، و عدم جواز دخول را به جهت غرض و داعی دنیوی می شمارند. و محصل کلام آنکه: با توجه به روایات مذکوره و قرائن و شواهد بر مسئله، به نظر می رسد علت عدم رواج دخول مشرکین و اهل کتاب به مسجد الحرام صرفاً به جهت تعظیم و تفضیح و احترام آن مکان مقدس بوده است، و الا نفس دخول، مانع و رادعی نداشته است.

و اما مطلب پنجم اینکه: با توجه به مطالب گذشته و عدم ظهور آیه شریفه در نجاست ظاهری و یا حداقل شک در انعقاد ظهور، اصل بر طهارت آنها و عدم اجتناب از ملاقات با آنها می باشد؛ مگر اینکه دلیل خاص از سنت، مؤید قذارت ظاهری گردد. بنابراین، حکم به اجتناب و عدم اقتراب مشرکین به مسجد الحرام،

۱. النبیة، نعمانی، ص ۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۲. ترجمه:

«ابی ایوب مؤدب که مربی بعضی از فرزندان امام صادق علیه السلام بوده است از پدرش نقل می کند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمود، مردی از فرزندان حضرت داوود علی نبینا و آله و علیه السلام وارد مدینه شد و کوچه ها را خالی یافت، پرسید: "چه شده است؟" ...»

گفتند: "اندکی صبر کن." امیرالمؤمنین علیه السلام از یکی از درهای مسجد وارد شده و نزدیک آمدند. مردم گفتند: "به نزد این جوان برو." پس برخاست و به نزد حضرت آمد، وقتی به حضرت نزدیک شد عرض کرد: "تو علی بن ابی طالب هستی؟!..." (محقق)

۲. سوره توبه (۹) آیه ۶. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۹۲:

«و اگر یک نفر از مشرکین به تو پناه آورد، تو او را پناه بده تا گفتار خدا را بشنود! و سپس او را به مأمنش (محل امن و امان و سکون خاطر، و دوری از خطرات نفسانی و شیطانی، و حرم خدا) برسان و واصل گردان! این به جهت آن است که ایشان جماعتی هستند که نمی دانند.»

صرفاً بر اساس عدم امضا و رضایت شارع به اختلاط و رفت و آمد و حشر و نشر با آنها می‌باشد، و در این مسئله جای تردیدی وجود ندارد؛ چنانچه از مفاد ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۱ می‌توان این معنا را استنباط نمود. و الله العالم.

و اما در اهل سنت، بسیاری از آنها قائل به نجاست ظاهری مشرکین و غیر مشرکین، از این آیه شریفه هستند؛ و افرادی نیز قائل به طهارت آنها می‌باشند. فخر رازی^۲ و ابن رشد^۳ و ابن حزم اندلسی^۴ از جمله قائلین به نجاست ذاتی مشرکان می‌باشند. و اما از جمله قائلین به طهارت ذاتی مشرکان می‌توان به افراد زیر اشاره نمود:

(۱) عبدالرحمن الجزیری در کتاب *الفقه علی المذاهب الأربعة*؛ وی در جلد

۱، صفحه ۶ می‌گوید:

و الأشياء الطاهرة كثيرة: منها الإنسان، سواء كان حياً أو ميتاً؛ كما قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۵. أما قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾، فالمراد به النجاسة المعنوية التي حكّم بها الشارع، و ليس المراد أنّ ذات المشرك نجسة كنجاسة الخنزير.^۶

۱. سوره توبه (۹) آیه ۲۸. *امام شناسی*، ج ۶، ص ۱۳۳:

«و اگر شما خوف و هراسی از تنگ‌دستی و عائله‌مندی دارید، پس به زودی خداوند اگر بخواهد شما را از فضل خود غنی و بی‌نیاز می‌گرداند.»

۲. *التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*، ج ۱۶، ص ۲۱.

۳. *بدایة المجتهد*، ج ۱، ص ۲۷.

۴. *المحلّی*، ج ۱، ص ۱۲۹.

۵. سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۰.

۶. *الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت علیهم السلام*، ج ۱، ص ۶۴. ترجمه:

«اشیاء طاهر و پاک فراوانند؛ از جمله آنها انسان است، چه زنده باشد یا مرده، همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿همانا بنی آدم را گرامی داشتیم﴾»

- (۲) هم‌چنین ابو‌حامد محمد غزالی در کتاب وجیز؛^۱
- (۳) و ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری بشرح صحیح البخاری^۲ قائل به طهارت انسان‌اند.
- (۴) كذلك بدرالدین عینی؛ وی در عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، جلد ۳، صفحه ۲۴۰ می‌گوید:
- ... الأدمی الحیُّ لیس بنجس العین.^۳
- (۵) علامه آلوسی در تفسیر روح المعانی، جلد ۱۰، صفحه ۷۶ می‌گوید:
- اکثر فقها قائل به طهارت ذاتی مشرکان می‌باشند.^۴
- اینها جمله‌ای از قائلین به نجاست و طهارت ذاتی مشرکان، از اهل سنت می‌باشند.
- و اما از خاصه و علمای شیعه، ظاهراً جمیع آنها بر نجاست ذاتی مشرکان اتفاق نظر دارند.

← اما منظور از نجاست در این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿مشرکین نجس هستند﴾ نجاست معنوی است که شارع مقدس، آن را بیان نموده است؛ نه اینکه مراد این باشد که ذات مشرکین همانند خوک، نجس باشد. (محقق)

۱. الوجیز، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۳۳۴.

۳. ترجمه: «انسان زنده، نجس العین نیست.» (محقق)

۴. روح المعانی، ج ۵، ص ۲۶۹.

فصل چهارم

ادله فقهای شیعه بر نجاست ذاتی مشرکین، و نقد آن

الف) استدلال به آیه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ بر

نجاست ذاتی آنها، و اشکالات آن

ب) استدلال به روایات باب، و اشکالات آنها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استدلال به آیه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ بر نجاست ذاتی مشرکین، و اشکالات آن

حال باید به ذکر ادله فقهای شیعه در نجاست ذاتی مشرکان و حدود قوت و ضعف ادله بر اثبات مطلوب پرداخت.

دلیل اول: عبارت از آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ می باشد:

الف) یا به تقریر اینکه: «نَجَسٌ» (بافتح) مصدر است و «ذو» محذوف؛ پس معنا و مراد آیه این است: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ ذُو نَجَسٍ.»

اشکال بر استدلال به اینکه: در این صورت، آیه ممکن است هم دلالت بر نجاست ذاتی کند و هم ممکن است نجاست عرضی را شامل گردد، زیرا به واسطه مباشرت با نجاسات و اکل لحوم خنزیر و شرب خمر دارای نجاست عرضی هستند؛ منافع است:

اولاً: اگر مقصود نجاست عرضی باشد، دیگر تخصیص آیه به مشرکان و عدم ذکر یهود و نصاری و غیره در قرآن، وجهی نخواهد داشت.

ثانیاً: اندراج جمیع مشرکان تحت عنوان نجاست به واسطه مباشرت با

نجاسات، محلّ ایراد است؛ زیرا چه بسا آنها پس از مباشرت با آب، خود را تطهیر و قذارت را از خود سلب می نمودند - کما اینکه به طور متعارف این معنا معروف و مشهود است - و حتی بسیاری از آنان ممکن است از این جهت جلوتر از مسلمین و پاک تر از آنها باشند.^۱ و عدم اعتنا و توجه عده‌ای از مشرکین نسبت به قذارت نجاسات و اشتغال بر نجاست عرضی، موجب سریان حکم به همه آنها نخواهد شد، حتی اگر اکثر آنان نیز اهتمامی به طهارت و رفع قذارت ظاهری نداشته باشند.

نکته دیگر اینکه حکم به نجاست در آیه شریفه مترتب بر وصف شرک است، نه بر اختلاط با مسکر و یا لحم خنزیر و غیره؛ و اگر مقصود شارع از ترتب، نه عنوان شرک بلکه عدم احتراز از نجاسات می بود، چرا این مسئله را با عنوان شرک ذکر کرده است، درحالی که غیر مشرکین نیز ایثاتی از اکل لحم خنزیر و یا شرب مسکرات و غیره ندارند؟! فلهمذا ذکر وصف در اینجا لغو خواهد بود؛ فتنه.

ب) و یا به تقریر اینکه: مقصود، مبالغه در قذارت است از باب «زید عدل».

و در هر دو صورت، احتمال دلالت آیه بر نجاست ذاتی مشرکان می رود؛ اما قطعاً نمی توان مراد از آیه را نجاست عرضی آنها دانست. و هم چنین احتمال دلالت آیه بر قذارت نفسی، به قوت خود باقی خواهد بود.

فقهای شیعه در تمسک به آیه بر نجاست ذاتی مشرکان، متفق النظر بوده و هیچ توضیحی را بر آن مترتب نکرده اند.

مرحوم صاحب جواهر، در جلد ۶، صفحه ۴۱، از طبع جدید می گوید:

العاشر: الکافر، إجماعاً فی التّهذیب و الانتصار و الغنیة و السرائر و المتهی

۱. قریب به این مضمون را مرحوم شیخ محمدحسن در جواهر، ج ۶، ص ۴۲ ذکر کرده است:

«علی أنّ النجاسة اللغویة مع منع تحقیقها فی المترفین منهم لیست من الوظائف الربانیة.»

ایشان با این عبارت می خواهند بفرمایند که: مترفین از مشرکین، و به عبارت دیگر، اهل آداب و رسوم از آنها دائماً با آب، خود را تمیز و تطهیر می نمایند و قذارت ظاهری بر بدن آنان نمی باشد.

و غیرها و ظاهرُ التَّنْذِرَةِ، بَلْ فِي الْأَوَّلِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. لَكِنْ لَعَلَّهُ يَرِيدُ النَّجَاسَةَ فِي الْجُمْلَةِ، لِنَصِّ الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ؛ وَإِنْ كَانَتْ الْعَامَّةُ يُؤَوَّلُونَهَا بِالْحُكْمِيَّةِ، لَا الْعَيْنِيَّةِ. نَعَمْ، هِيَ كَذَلِكَ عِنْدَنَا مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ غَيْرِهِمْ - كَمَا هُوَ صَرِيحٌ مَعْقِدِ إِجْمَاعِ الْمُتَرْضَى وَ ظَاهِرٌ غَيْرِهِ بَلْ صَرِيحُهُ - وَ لَا بَيْنَ الْمَشْرِكِ وَ غَيْرِهِ وَ لَا بَيْنَ الْأَصْلِ وَ الْمُتَرْتَدِّ؛ وَ لَعَلَّ مَا عَنِ غَرَبِيَّةِ الْمُفِيدِ مِنَ الْكِرَاهَةِ فِي خُصُوصِ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى يُرِيدُ بِهَا الْحُرْمَةَ، كَمَا يُؤَيِّدُهُ اخْتِيَارُهُ لَهَا فِي أَكْثَرِ كُتُبِهِ عَلَى مَا قِيلَ، وَ عَدَمُ مَعْرُوفِيَّةِ حِكَايَةِ خِلَافِهِ كِنَقْلِ الْإِجْمَاعِ مِنْ تَلَامِيذِهِ، مَعَ أَنَّهُ الْمَوْسَسُ لِلْمَذْهَبِ.^۱

ملاحظه می شود که ایشان مدعی اجماع می باشند، و حتی بین مشرک و یهود و نصاری فرقی از جهت نجاست، قائل نمی باشند. و حتی کلام شیخ مفید را مبنی بر طهارت اهل کتاب که از لفظ کراهت استفاده می شود، تأویل نموده و کراهت را حمل بر حرمت می نمایند!! اما صرف نظر از توجیه و تأویل مذکور، ادعای ایشان در مورد اجماع بر نجاست مشرک، قابل قبول می باشد. ولی چنانچه خود ایشان

۱. ترجمه: «دهم: کافر است، بنابر اجماعی که در تهذیب و انتصار و غنیه و سرائر و منتهی و غیر آن وجود دارد، و از ظاهر عبارات تذکره نیز به دست می آید؛ بلکه مسلمین صدر اسلام نیز بر این مطلب اجماع داشته اند.

اما شاید منظور ایشان از نجاست، نجاست فی الجملة باشد، به دلیل نص آیه شریفه؛ اگر چه عامه نجاست را در آیه شریفه به نجاست حکمیّه تأویل می کنند، نه نجاست عینیّه.

بله، نجاست در نزد ما شیعیان نجاست عینیّه است و تفاوتی بین یهود و نصاری و غیر آنان وجود ندارد - کما اینکه صریح معقد اجماع سید مرتضی و ظاهر عبارات دیگران بلکه صریح عباراتشان بر آن دلالت دارد - و بین مشرک و غیر مشرک و کافر اصلی و مرتد نیز تفاوتی وجود ندارد.

و چه بسا منظور شیخ مفید از کراهتی که راجع به خصوص یهود و نصاری در کتاب غریبه ذکر نموده اند، همان حرمت باشد. و مؤید این مطلب این است که ایشان در اکثر کتب دیگرشان، بنابر آنچه نقل شده، حرمت را اختیار کرده اند و هم چنین فتوای بر خلاف نجاست از ایشان معروف نیست؛ چنان که از تلامذه ایشان اجماع بر نجاست نقل شده است، و اگر فتوای بر خلاف نجاست از شیخ مفید که مؤسس مذهب است بوده باشد، نقل چنین اجماعی معنا نداشت. (محقق)

متذکر گشته‌اند، این اجماع مبنی بر استفاده نجاست از آیه شریفه است؛ و به عبارت دیگر، اجماع مدرکی خواهد بود نه کشفی. صاحب *مفتاح الکرامه* گوید:

و الکافر، مُشْرکاً أو غیره، ذَمِّياً أو غیره.^۱

ایشان جمیع اقسام کافر را در ردیف نجاست ذکر کرده است و از آنجا که ظاهراً در مسئله خلافتی بین فقهای امامیه وجود ندارد، بنابراین ذکر اقوال فقها در مورد مشرک، موجب اطاله کلام و خروج از وضع رساله خواهد بود. آنچه در اینجا لازم الذکر می‌نماید، تمسک همه آنان به مفاد آیه شریفه و استفاده ظهور آن در نجاست اصطلاحی می‌باشد؛ و همان‌طور که مسبق گشت، آیه از این نظر در افاده مقصود، قاصر و قرائن حال و مقام مؤید عدم افاده می‌باشند.

۱. *مفتاح الکرامه*، ج ۲، ص ۳۵. ترجمه:

«و از موارد نجاست، کافر است چه مشرک باشد یا غیر مشرک، و چه ذمی باشد و یا غیر آن.»
(محقق)

استدلال به روایات باب، و اشکالات آنها

دلیل دوم: روایات وارده در باب و کیفیت دلالت آنها می‌باشد.

ناگفته نماند روایات وارده از معصومین علیهم السلام، هم از جهت سند و هم از جهت دلالت در مراتب مختلف قرار دارند، به نحوی که طریق استفاده را مشکل و راه اجتهاد را دشوار نموده است؛ حتی فقیهی همچون صاحب جواهر الکلام که حکم به نجاست مشرکین و اهل کتاب را در ابتدای بحث از زمره بدیهیات و ضروریات مذهب می‌شمارد و بحث و نقاش را در این موضوع تطویل بلاطائل می‌پندارد، در آخر بحث، روایات طهارت را از هر حیث مقدم بر روایات نجاست می‌شمارد و صرفاً به جهت انعقاد اجماع آنها را طرح، و حکم به نجاست مشرکین و اهل کتاب می‌دهد.

اینک ما به بررسی روایات پرداخته و جایگاه هر دسته را مشخص، و نتیجه را به عون و قوه الهی مبرهن می‌نماییم.

دسته اول: روایاتی است که نص بر طهارت و یا ظهور کافی در طهارت

اهل کتاب و غیره دارد.

۱. محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن معاویة بن وهب، عن زکریا بن ابراهیم قال: «كُنْتُ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمْتُ، فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عَلَى دِينِ النَّصْرَانِيَّةِ فَأَكُونُ مَعَهُمْ فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ وَ أَكُلُ مِنْ أُنْيَتِهِمْ؟ فَقَالَ لِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَيَأْكُلُونَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ؟» قُلْتُ: لَا. قَالَ: «لَا بَأْسَ.»^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۱۷. ترجمه:

«زکریا بن ابراهیم نقل می‌کند: من نصرانی بودم و اسلام آوردم، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خانواده من نصرانی هستند آیا من با آنان در یک خانه زندگی کنم و در ظروف آنان غذا بخورم؟ حضرت فرمودند: «آیا گوشت خوک می‌خورند؟» گفتم: نه. فرمودند: «اشکالی ندارد.»» (محقق)

این روایت به طریق دیگر نیز روایت شده است.^۱

در این روایت صحیح‌السند، امام علیه السلام تصریح بر طهارت اهل کتاب دارد و مانع از اختلاط با آنان را صرفاً خوردن گوشت خوک می‌داند، و در غیر این صورت هیچ اشکالی در اختلاط و صرف غذا در ظرف‌های آنان، و به عبارت دیگر هم‌غذا شدن با آنان نمی‌بیند. و اگر اهل کتاب دارای نجاست ذاتی می‌بودند، قطعاً ظرف‌های آنان به واسطه تماس با دست، نجس می‌شد و اختلاط با آنان طبعاً حرام می‌گردید.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ ... عَنْ معاوية بن عمار قال: «سَأَلْتُ أَباعبدالله عليه السلام عن الثَّيَابِ السَّابِرِيَّةِ يَعْمَلُهَا المَجُوسُ، وَ هُمْ أَخْبَاتُ وَ هُمْ يَشْرَبُونَ الخمرَ وَ نَسَأُوهُمْ عَلَى تِلْكَ الحَالِ، أَلْبَسُهَا وَ لَا أَعْسِلُهَا وَ أُصَلِّي فِيهَا؟ قال: «نعم!»

قال معاوية: «فَقَطَعْتُ لَهُ قَمِيصًا وَ خِطْتُهُ وَ فَتَلْتُ لَهُ إِزَارًا وَ رِداءً مِنَ السَّابِرِيِّ، ثُمَّ بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْهِ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ؛ فَكَأَنَّهُ عَرَفَ مَا أُرِيدُ، فَخَرَجَ بِهَا إِلَى الجُمُعَةِ.»^۲

۳. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضالَةَ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲. وسائل الشيعة، ج ۳، ص ۵۱۸. ترجمه:

«معاوية بن عمار روایت می‌کند: از امام صادق علیه السلام در مورد لباس سابری که مجوس آن را می‌بافند درحالی که جنب هستند و شراب می‌خورند، و زنانشان نیز به همین کیفیت و با همین حالت خبثت آن را می‌بافند، پرسیدم که، آیا می‌توانم این لباس را بدون اینکه بشویم، بپوشم و با آن نماز بخوانم؟ حضرت فرمودند: «آری.»

معاویه گفت: من از همان پارچه سابری مقداری را بریدم و برای آن حضرت پیراهن و شلوار و ردایی دوخته، و در روز جمعه هنگامی که آفتاب بالا آمده بود برای حضرت فرستادم. گویا حضرت مقصود مرا متوجه شده، و با همان لباس برای نماز جمعه خارج شدند.» (محقق)

المُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "لَا بَأْسَ
بِالصَّلَاةِ فِي الثِّيَابِ الَّتِي يَعْمَلُهَا الْمَجُوسُ وَالتَّصَارِيُّ وَاليَهُودُ."»^۱

۴. و بإسناده عن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، عن أحمد بن الحسن، عن
أبيه، عن عبد الله بن جميل بن عياش، عن أبي عليّ البزاز، عن أبيه قال: «سَأَلْتُ
جعفر بن محمد عليه السلام عن الثوبِ يعملُه أهلُ الكتابِ، أَصَلِّي فِيهِ قَبْلَ أَنْ
يُغَسَّلَ؟ قَالَ: "لَا بَأْسَ، وَ أَنْ يُغَسَّلَ أَحَبُّ إِلَيَّ."»^۲

۵. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ
الحسين، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي بصير، عن أبي جعفر
عليه السلام، قال: «قُلْتُ لَهُ: الطَّيْلِسَانُ يَعْمَلُهُ الْمَجُوسُ، أَصَلِّي فِيهِ؟ قَالَ:
"أَلَيْسَ يُغَسَّلُ بِالْمَاءِ؟" قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: "لَا بَأْسَ." قُلْتُ: الثَّوْبُ الْجَدِيدُ يَعْمَلُهُ
الْحَائِكُ؛ أَصَلِّي فِيهِ؟ قَالَ: "نَعَمْ!"»^۳

۶. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام، أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ ثَوْبِ الْمَجُوسِيِّ: «أَلْبَسُهُ وَ أَصَلِّي فِيهِ؟ قَالَ: "نَعَمْ!"»

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۱۹. ترجمه:

«مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ رَوَيْتَ مِیْ كُنْدَ: اَزْ اِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَنِیْدِمُ كِهْ فَرْمُودَنْد: "نَمَازِ خَوَانْدَنْ دَرِ
لِبَاسِی كِهْ مَجُوسِ وَ نَصَارِیْ وَ یَهُودِ مِیْ بَافَنْدِ وَ مِیْ دُوزَنْدِ، اَشْكَالِی نَدَارْد."» (مَحَقَّق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۱۹. ترجمه:

«أَبِي عَلِيٍّ بَزَّازٍ اَزْ پَدْرَشِ نَقْلِ مِیْ كُنْدَ كِهْ كَفْت: اَزْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَاجِعٌ بِهْ لِبَاسِی كِهْ
اهل کتاب آن را می‌بافند و می‌دوزند، سؤال کردم که آیا قبل از اینکه شسته شود می‌توانم در آن
نماز بخوانم؟ فرمودند: "اشکالی ندارد؛ اما اگر شسته شود، در نزد من محبوب‌تر است."» (مَحَقَّق)

۳. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۱۹. ترجمه:

«أَبِي بَصِيرٍ رَوَيْتَ مِیْ كُنْدَ: بِهْ اِمَامِ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضَ كَرْدَمُ: اَيَا دَرِ طَيْلِسَانِی كِهْ بِهْ دَسْتِ
مَجُوسِ سَاخْتِهْ مِیْ شُودِ، نَمَازِ بَخَوَانَمُ؟ فَرْمُودَنْد: "اَيَا بَا اَبْ شُسْتِهْ نَمِیْ شُودُ؟" عَرَضَ كَرْدَمُ: بَلِهْ.
فَرْمُودَنْد: "اَشْكَالِی نَدَارْد." كَفْتَمُ: اَيَا دَرِ لِبَاسِ جَدِيدِی كِهْ بَافَنْدِهْ مِیْ بَافَدِ (وَ هِنُوزِ شُسْتِهْ نَشْدِهْ
اَسْت) نَمَازِ بَخَوَانَمُ؟ فَرْمُودَنْد: "بَلِهْ."» (مَحَقَّق)

قال: قُلْتُ: يَشْرَبُونَ الْحَمْرَ! قال: "نعم، نحن نَشْتَرِي الثِّيَابَ السَّابِرِيَّةَ فَنَلْبَسُهَا
وَلَا نَغْسِلُهَا."^۱

۷. عبدالله بن جعفر في قُرب الإسناد، عن عبدالله بن الحسن، عن جده علي بن جعفر، عن أخيه، قال: «سألته عن ثياب اليهود والنصارى، أيناُم عليها المسلم؟ قال: "لا بأس."^۲

۸. أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في الاحتجاج، عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري، أنه كتب إلى صاحب الزمان عليه السلام: «عندنا حاكّة مجوس، يأكلون الميتة ولا يغتسلون من الجنابة وينسجون لنا ثياباً؛ فهل تجوز الصلاة فيها من قبل أن تغسل؟» فكتب إليه في الجواب: «لا بأس بالصلاة فيها.»^۳

۹. و عنه (محمد بن أحمد بن يحيى) عن أحمد بن محمد، عن إبراهيم بن أبي محمود قال: «قلت للرضا عليه السلام: الجارية النصرانية تخدمك و أنت

۱. وسائل الشريعة، ج ۳، ص ۵۲۰. ترجمه:

«أبي جميله نقل می کند: از امام صادق علیه السلام راجع به لباس مجوسی پرسیدم که آیا آن را بپوشم و در آن نماز بخوانم؟ فرمودند: "بله." گفتم: اینها شراب می خورند! فرمودند: "بله، ما لباس سابری را می خریم و می پوشیم و نمی شویم."» (محقق)

۲. وسائل الشريعة، ج ۳، ص ۵۲۰. ترجمه:

«علی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از امام موسی بن جعفر علیهما السلام راجع به لباس یهود و نصاری پرسیدم که آیا مسلمان می تواند با این لباسها بخوابد؟ فرمود: "اشکالی ندارد."» (محقق)

۳. وسائل الشريعة، ج ۳، ص ۵۲۰. ترجمه:

«در کتاب احتجاج آمده است که محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری برای امام زمان علیه السلام نامه ای نوشت که: "در نزد ما بافندگان مجوسی هستند که گوشت مردار می خورند و غسل جنابت نمی کنند و برای ما لباس می بافند. آیا نماز خواندن در این لباسها قبل از شست و شوی آنها جایز است؟" حضرت در جواب نوشتند: "نماز خواندن در این لباسها اشکالی ندارد."» (محقق)

تَعْلَمَ أَنَّهَا نَصْرَانِيَّةٌ، لَا تَتَوَضَّأُ وَلَا تَغْتَسِلُ مِنْ جَنَابَةٍ؟! قَالَ: «لَا بَأْسَ؛ تَغْسِلُ يَدَيْهَا.»^۱

در این روایت تصریح بر طهارت اهل کتاب است؛ زیرا:

اولاً: اگر مقصود از خدمت، صرف اختلاط بدون تماس دست نصرانیه با اشیاء منزل و سریان رطوبت باشد، دیگر کلام آن حضرت که می فرمایند: «اشکالی ندارد؛ او دستش را می شوید» معنا ندارد.

و ثانیاً: اینکه راوی، سؤال از سریان نجاست را منحصر به عدم وضو و بقای بر جنابت قرار داده است، معلوم می شود که در ارتکاز اصحاب و مسلمین در آن زمان، طهارت اهل کتاب امری مسلم و قطعی بوده است، و الا چه دلیلی دارد که با وجود نجاست ذاتی آنها، سؤال از نجاست عرضی که مشکوک الوجود است بشود؟
و ثالثاً: اینکه امام علیه السلام می فرماید: «او دستش را می شوید» بنابر فرض نجاست ذاتی اهل کتاب، امر را مشکل تر و أسوء حالاً می نماید، و به عبارت دیگر، عذر بدتر از گناه خواهد بود؛ زیرا به مجرد تماس با آب، نجاست به اشیاء مجاور سرایت نموده و تمام زندگی امام را فرا خواهد گرفت.

لذا با توجه به مطالب فوق، می توان حکم به طهارت اهل کتاب را از این روایت صحیحه، قطعی و مسلم دانست.

۱۰. مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: «سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا حَاضِرٌ: إِنِّي أُعِيرُ الدَّمِيَّ ثَوْبِي، وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُ لَحْمَ الْخَنْزِيرِ،

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۲۲. ترجمه:

«ابراهیم بن ابی محمود می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: کنیز نصرانی به شما خدمت می کند و شما نیز می دانید که او نصرانی است، وضو نمی گیرد و غسل جنابت نیز نمی کند؟! حضرت فرمودند: «اشکالی ندارد؛ دستانش را می شوید.» (محقق)

فِرْدُهِ عَلِيٍّ، فَأَغْسَلُهُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "صَلِّ فِيهِ
وَلَا تَغْسِلُهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ؛ فَإِنَّكَ أَعْرَتَهُ إِيَّاهُ وَهُوَ طَاهِرٌ، وَ لَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ
نَجَسُهُ، فَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ نَجَسُهُ."^۱

در این روایت گرچه مفاد، تصریح بر طهارت - مانند روایت سابق - نیست،
الاً اینکه ظهور در طهارت اهل کتاب به دو وجه قوی می‌نماید:

اول اینکه: بر حسب استعمال متعارف لباس و اقتراب با رطوبت بدن و یا
رطوبت خارجی، اگر نگوییم قطعاً تماس مسری با بدن کتابی حاصل می‌شود، لا اقل
ظن غالب رافع اصل در اینجا محقق می‌باشد. چه اینکه همان‌طور که مرجح است،
جریان اصل در صورت احتمال تبدل موضوع، تا جایی محکم است که ظن متآخیم
به علم - که همان علم عادی عرفی است - در بین نباشد؛ و الاً از جریان اصل
ممانعت می‌کند. کما حَقَّقَ فِي مَحَلِّهِ.

دوم اینکه: راوی با وجودی که علم به احراز مورد در خصوص اهل کتاب دارد،
سؤال از امام را درباره اکل خنزیر و شرب خمر قرار داده است؛ و عدم سؤال از
نجاست ذاتی اهل کتاب، ناشی از ارتکاز مسلمین بر عدم نجاست ذاتی آنها بوده است.

۱۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ،
عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۲۱. ترجمه:

«عبدالله بن سنان می‌گوید: پدرم از امام صادق علیه السلام در حالی که من نیز حاضر بودم، پرسید:
من لباسم را به شخص ذمی عاریه می‌دهم و می‌دانم که شراب می‌نوشد و گوشت خوک
می‌خورد. او پس از مدتی لباس را به من برمی‌گرداند؛ آیا قبل از اینکه در آن نماز بخوانم آن را
بشویم؟

حضرت فرمودند: "در آن لباس نماز بخوان، و به خاطر اینکه به ذمی امانت دادی آن را نشوی. چرا که
وقتی تو لباس را به او امانت دادی، طاهر بود و یقین نداری که او آن را نجس کرده باشد؛ پس تا وقتی
یقین نکردی که او آن را نجس کرده است، اشکالی ندارد در آن لباس نماز بخوانی." (محقق)

عن آئیهِ اهلِ الدِّمَّةِ و المَجُوسِ، فقال: «لا تَأْكُلُوا فِي آيَتِهِمْ، و لا من طعامِهِمُ الَّذِي يَطْبُخُونَ، و لا فِي آيَتِهِمُ الَّتِي يَشْرَبُونَ فِيهَا الخمر.»^۱

در این روایت، گرچه صدر آن نهی از مباشرت با ظروف اهل کتاب است، الا اینکه در ذیل اختصاص اجتناب را به ظروفی که معدّ برای شرب خمر است، داده است. و در غیر این صورت، تفصیل بین ظروفی که در آن غذا می‌خورند و یا شراب، دیگر موردی نمی‌داشت. و لذا می‌توان این روایت را از جمله روایاتی که ظهور در طهارت اهل کتاب دارند، به حساب آورد.

۱۲. و عنه، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحکم، عن عبد الله بن يحيى الكاهلي قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوم مسلمين يأكلون و حَضَرَهُم رَجُلٌ مَجُوسِيٌّ، أيدعونه إلى طعامِهِمْ؟ فقال: «أما أنا فلا أُوَكِّلُ المَجُوسِيَّ، و أكره أن أحرّم عليكم شيئاً تصنعونه في بلادكم.»^۲

در این روایت نیز إشعار بر طهارت اهل کتاب، ظاهر است؛ زیرا: اوّلًا: امام علیه السلام در پاسخ سؤال می‌فرماید: «من این کار را نمی‌کنم!» و اگر نجاست اهل کتاب نزد امام علیه السلام مسلم بود، دیگر این عبارت چه معنایی دارد؟! حضرت باید بفرماید: جایز نیست و باید ترک شود.

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۱۹. ترجمه:

«محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به ظروف اهل ذمه و مجوس پرسیدم، فرمودند: «در ظرف‌های آنها غذا نخورید، و از غذایی که می‌پزند نیز نخورید، و از ظروفی که در آنها شراب می‌خورند نیز نخورید!»» (محقق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۱۹. ترجمه:

«عبدالله بن یحیی کاهلی گفت: از امام صادق علیه السلام راجع به عده‌ای مسلمان که در حال غذا خوردن هستند و شخصی مجوسی در نزد آنان حاضر می‌گردد، پرسیدم که آیا او را به غذای خود دعوت کنند؟ حضرت فرمودند: «من با مجوسی هم‌غذا نمی‌شوم، اما اگر او را از اینکه کاری را که شما در شهرهای خود انجام می‌دهید، بر شما حرام کنم.»» (محقق)

و ثانیاً: پاسخ به اینکه: «من نمی‌خواهم چیزی را بر شما حرام کنم که در بلادتان به آن اشتغال دارید» دیگر شکی را باقی نمی‌گذارد که حضرت می‌خواهند حکم کراهت تماس با اهل کتاب را بیان کنند، نه حرمت آن را. زیرا در صورت تیقن به حرمت، جایز نیست امام علیه السلام مردم را این طور در جهالت و ضلالت و فساد بیندازند؛ مثل اینکه به افرادی که اهل شرب خمر هستند حضرت بفرماید: من نمی‌خواهم شرب خمر را بر شما حرام کنم، زیرا شما بدان اشتغال دارید!

بنابراین، منظور از روایت در اینجا کراهت است.

۱۳. أبوعلی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن عیص بن القاسم قال: «سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن مؤاکلة اليهودی و النصرانی و المجوسی». قال: «فقال: "إن كان من طعامك فتوّضاً، فلا بأس به."»^۱

در این روایت تصریح بر طهارت آنهاست.

۱۴. محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن ساعه قال: «سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن طعام أهل کتاب و ما یحل منه، قال: "الحبوب."»^۲

در این روایت نیز ظهور قریب به تصریح بر طهارت آنان است؛ زیرا طعام اهل کتاب که از حبوب مهیا و مطبوخ باشد، قطعاً با دست مرطوب آنان تماس حاصل نموده است، و چنانچه آنها دارای نجاست عینی بوده باشند، طعام نجس و

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۶۳. ترجمه:

«عیص بن قاسم گفت: از امام صادق علیه السلام راجع به هم‌غذا شدن با یهودی و نصرانی و مجوسی سؤال کردم، حضرت فرمودند: "اگر از غذای تو باشد و او نیز دست‌هایش را بشوید، اشکالی ندارد."» (محقق)

۲. همان. ترجمه:

«سماعه می‌گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به غذای اهل کتاب و موارد حلال بودن آن پرسیدم، فرمودند: "حبوبات آنها حلال است."» (محقق)

استفاده محرم می‌گردد.

بنابراین اینکه در بعضی از فتاوا با استناد به «حبوب» حکم به عدم طهارت آنها شده است، با این بیان که: «حبوب فی حدّ نفسه نجس نمی‌باشند و عروض نجاست بر آنها نیز با اصل، مرتفع می‌باشد» بسیار عجیب و غریب می‌نماید؛ زیرا اکل نفس حبوب، یعنی غیر مطبوخ از آنها، بسیار غریب و غیر متعارف است، و مطبوخ آنها نیز با رطوبت دست اهل کتاب قطعاً تماس پیدا می‌کند و در این هیچ شبهه‌ای نیست. بنابراین چنانچه ذکر شد، این روایت ظهور تام در طهارت دارد، اگر نگوییم تصریح بر آن است.

۱۵. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عِثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَمَا يَجِلُّ مِنْهُ، قَالَ: «الْحَبُوبُ.»^۱

این روایت نیز در دلالت، مانند روایت سابق الذکر است.

۱۶. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ﴾.^۲ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْحَبُوبُ وَ الْبُقُولُ.»^۳

در این روایت نیز علاوه بر استدلال سابق، آیه شریفه نیز دال بر طهارت آنان ذکر شده است.

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۶۳.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۵.

۳. الکافی، ج ۶، ص ۲۶۴. ترجمه:

«أبي الجارود می‌گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به گفتار خداوند عزوجل: ﴿و طَعَامُ أَهْلِ الْكِتَابِ حَلَلٌ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ﴾ پرسیدم، فرمودند: «حبوبات و آنچه که از زمین می‌روید، حلال هستند.» (محقق)

۱۷. أبوعلی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن إسماعيل بن جابر قال: «قُلْتُ لِأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في طعام أهل الكتاب؟ فقال: "لا تأكله!" ثم سَكَتَ هُنَيْئَةً، ثم قال: "لا تأكله!" ثم سَكَتَ هُنَيْئَةً، ثم قال: "لا تأكله!" و لا تتركه تقول: إِنَّهُ حَرَامٌ! و لكن تتركه تنزها عنه؛ إِنَّ فِي آيَتِهِمُ الخمرَ و لحم الخنزير.»^۱

در این روایت تصریح بر طهارت ذاتی آنان است.

۱۸. و بهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله دَعَاهُ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى طَعَامٍ، وَ دَعَا مَعَهُ نَفَرًا مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: "أَجِيبُوا!" فَأَجَابُوا، وَ أَجَابَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَأَكَلَ.»^۲

دلالت این روایت نیز بر طهارت اهل کتاب، تام می باشد.

۱۹. العياشي في تفسيره، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث: «أَنَّه قَالَ رَجُلٌ: "فَأَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ﴾؟" فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّمَا ذَلِكَ الْحُبُوبُ وَ أَشْبَاهُهَا.»^۳

۱. الكافي، ج ۶، ص ۲۶۴. ترجمه:

«اسماعیل بن جابر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: راجع به غذای اهل کتاب چه می فرمایید؟ فرمودند: "نخور!" سپس مقداری سکوت کردند و سپس فرمودند: "نخور!" باز مقداری سکوت کردند و سپس فرمودند: "نخور! اما این طور نباشد که ترک غذای آنان را بکنی و بگویی غذایشان حرام است! بلکه غذایشان را ترک کن تا از آنچه در آن است به دور باشی؛ در ظرف های آنان شراب و گوشت خوک است."» (محقق)

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۳۴. ترجمه:

«از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی یهودی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به غذایی دعوت نمود، و عده ای از اصحاب را نیز به همراه ایشان دعوت کرد. حضرت فرمودند: "دعوت او را اجابت کنید!" پس اصحاب دعوت او را اجابت کردند، و خود آن حضرت نیز دعوتش را اجابت کرده و از غذا تناول نمودند.» (محقق)

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۹۸. ترجمه:

«در تفسیر عیاشی آمده است: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: "پس گفتار خداوند ⇐"

نظیر این روایت قبلاً ذکر شد، و هم‌چنین کیفیت استدلال بر طهارت اهل کتاب نیز بیان شد.

۲۰. سبط الطیرسی فی مشکاة الأنوار، نقلاً من کتاب المحاسن للبرقی، عن معاویة بن وهب، عن زکریا بن ابراهیم قال: «کنت نصرانیاً فأسلمت و حَجَجْتُ، فدخلت علی أبي عبدالله علیه السلام و قلت له: إني كنت من النصرانية و إني أسلمت. - إلی أن قال - : ثم قال علیه السلام: "اللهم أهده! (ثلاثاً) سل عما شئت یا بُنی!"

فقلت: إن أمی و أهل بیتی علی النصرانية، و أمی مکفوفة البصر، فأكون معهم و آكل من بیتهم؟ فقال: "یا کُلون لحم الخنزیر؟" فقلت: لا، و لا یمسونه. قال: "لا بأس!" الخبر.^۱

نظیر این روایت نیز در دلالت بر طهارت ذاتی اهل کتاب، قبلاً ذکر شده است.

۲۱. کتاب دُرست بن ابی منصور، عن إسماعیل بن جابر، عن أبي عبدالله علیه السلام، قال: «قلت لأبي عبدالله علیه السلام: جعلت فداك! آكل من طعام اليهودی و النصرانی؟» قال: «فقال: "لا تأكل!"» قال: ثم قال: "یا إسماعیل! لا تدعه تحریماً له؛ و لكن دعه تنزهاً له و تنجساً له! إن فی آیتهم

﴿ عزوجلّ که می‌فرماید: ﴿و غذای اهل کتاب برای شما حلال است﴾ چه می‌شود؟» حضرت پاسخ دادند: "پدرم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: منظور از طعام در این آیه شریفه صرفاً حبوبات و امثال آن است."» (محقق)

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۹۹. ترجمه:

«زکریا بن ابراهیم می‌گوید: من نصرانی بودم و مسلمان شدم و حج بجا آوردم. پس از حج بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: من بر دین نصرانیت بودم و اسلام آوردم... تا آنجا که گفت: حضرت سه بار فرمودند: "خدایا او را هدایت نما! فرزندم، هرچه می‌خواهی پرس." عرض کردم: مادر و اهل بیت من نصرانی هستند و مادرم نابینا است؛ آیا با آنان باشم و از غذایی که در خانه آنها است، بخورم؟ فرمود: "گوشت خوک می‌خورند؟" عرض کردم: خیر و به آن دست هم نمی‌زنند. فرمود: "اشکالی ندارد."» (محقق)

الخمر و الخنزیر.^۱

در این روایت تصریح بر طهارت ذاتی است و اجتناب از مؤاکله، به جهت عدم اجتناب از تناول لحوم خنزیر و خمر است.

۲۲. محمد بن الحسن، بإسناده عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن الحسن بن علی بن فضال، عن عمرو بن سعید المدائنی، عن مصدق بن صدقه، عن عمّار الساباطی، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: «سألته عن الرجل هل يتوضأ من كوز أو إناء غيره إذا شرب منه على أنه يهودي؟ فقال: "نعم!" فقلت: من ذلك الماء الذي شرب منه؟ قال: "نعم."^۲

در این روایت نیز تصریح بر طهارت اهل کتاب است و امام علیه السلام با تکرر سؤال راوی، جای هیچ گونه شکی را باقی نمی گذارد.

۲۳. [علی بن ابراهیم] و عن أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن أيوب بن نوح، عن الوشاء، عن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام، أنه كره سُورَ ولد الزنا، و سُورَ اليهودي و النصراني و المُشرك و كُلُّ ما خالف الإسلام؛ و كان أشد ذلك عنده سُورَ النَّاصب.^۳

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۹۹. ترجمه:

«اسماعیل بن جابر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم. آیا از غذای یهودی و نصرانی بخورم؟ فرمود: "نخور!" سپس حضرت فرمودند: "ای اسماعیل! غذای آنان را به دلیل اینکه حرام باشد ترک نکن، بلکه به خاطر آنکه از نجاست و پلیدی که در غذای آنان است دور باشی، ترک کن؛ چراکه در ظروف آنان شراب و گوشت خوک است."» (محقق)

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۹. ترجمه:

«عمّار ساباطی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا انسان می تواند از کوزه یا ظرف غیر خود که از آن آب نوشیده باشد با اینکه یهودی است، وضو بگیرد؟ فرمود: "بله." عرض کردم: از همان آبی که از آن نوشیده است؟ فرمود: "بله."» (محقق)

۳. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۹. ترجمه:

«نقل شده است که: امام صادق علیه السلام از باقی مانده آب یا غذای ولد الزنا و یهودی و نصرانی <

این روایت گرچه به طور ارسال نقل شده است، اما روایت حدیث حکایت از صحت انتساب آن به امام علیه السلام دارند، مضافاً به موافقت مضمون آن با سایر احادیث مسنده و صحیحه که قبلاً ذکر گردیده است.

باید اذعان نمود که در نزد امام علیه السلام جمیع اصناف از مردم محکوم به طهارت ذاتیه‌اند، و ظهور لفظ «کره» در عدم نجاست، بر این معنا دلالت دارد؛ مضافاً به قرینه وحدت سیاق، زیرا بالاجماع سؤر ولد الزنا نجس نمی‌باشد، و حمل لفظ «کره» بر دو مصداق نجس العین و طاهر العین بسیار مستبعد است، بلکه از امام علیه السلام پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا اگر مقصود از کراهت نفس، مکروه بودن تناول به واسطه کدورت طعام باشد، بسیاری از اصناف دیگر نیز مشمول این قاعده خواهند شد، مانند سؤر حائض و غیره.

فلذا اختصاص اهل کتاب و مشرک به نجاست و وجوب اجتناب، و ولد الزنا به طهارت و استحسان اجتناب، از طریق محاوره به دور می‌باشد.

آنچه از مجموع این روایات که باید آن را در حدّ تواتر به حساب آورد استفاده می‌شود، حکم قطعی به طهارت ذاتی اهل کتاب است؛ زیرا در بعضی از آنان تصریح به طهارت شده است، مانند روایت اول و نهم و دوازدهم و هفدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم؛ و بقیه روایات نیز دارای ظهور تامّ و غیر قابل تردید در طهارت آنان می‌باشد.

و لهذا با توجه به مطلب مذکور، مرحوم شیخ انصاری - رحمة الله علیه - حکم به طهارت اهل کتاب را طبق روایات وارده، متعیّن می‌داند^۱ لولا مسئله اجماع مدعا و حکم اصحاب به نجاست آنان! و این بسیار عجیب و غریب می‌نماید،

← و مشرک و هرکه مخالف اسلام بود اکراه داشتند؛ و از همه اینها مکروه‌تر در نزد او باقی مانده آب یا غذای ناصبی بود.» (محقق)

۱. کتاب الطهارة، شیخ الأنصاری، ج ۵، ص ۱۰۱.

چنانچه بعداً ذکر خواهد شد.

و اما دسته دوم: روایاتی است که در آنها نهی از تماس و ارتباط با اهل کتاب شده است، ولی با ادنی تأملی غرض و حکمت نهی در کلام امام علیه السلام مشخص خواهد شد.

۱. و عن أبي علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في رجل صافح رجلاً مجوسياً، قال: «يغسل يده ولا يتوضأ»^۱
۲. و عن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام في مصافحة المسلم اليهودي و النصراني، قال: «من وراء الثوب؛ فإن صافحك بيده فاغسل يدك»^۲
۳. و عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن جعفر، عن أخيه أبي الحسن موسى عليه السلام، قال: «سألت عن مؤاكلة المجوس في فصعة واحدة، و أرقد معه على فراش واحد، و أضافحه؛ قال: "لا."»^۳

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۱۹. ترجمه:

«محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در مورد مردی که با مردی مجوسی مصافحه کرده است، سؤال کرد؛ حضرت فرمود: "دستش را بشوید اما وضو نگیرد."» (محقق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۰. ترجمه:

«أبي بصير از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام راجع به مصافحه مسلمان با یهودی و نصرانی سؤال کرد؛ حضرت فرمود: "از پشت لباس با آنها مصافحه کن؛ اما اگر با دست خود با تو مصافحه کرد، دستت را بشوی."» (محقق)

۳. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۰. ترجمه:

«علی بن جعفر علیه السلام از برادرش ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند، می فرماید: از ایشان راجع به هم غذا شدن با فرد مجوسی در یک کاسه و اینکه با او در یک فراش بخوابم و نیز با وی مصافحه کنم پرسیدم، فرمود: "خیر."» (محقق)

۴. و عنهم، عن أحمد، عن إسماعيل بن مهران، عن محمد بن زياد، عن هارون بن خارجة قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنني أخالطُ المجوسَ فأكلُ من طعامهم؟ قال: "لا."»^۱

۵. و عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن سعيد الأعرج قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن سُورِ اليهوديِّ والنَّصرانيِّ، فقال: "لا."»^۲

در این روایات - چنانچه ملاحظه می شود - هیچ شاهدهی بر نجاست ذاتی اهل کتاب مشاهده نمی شود. زیرا راوی سؤال خود را متمرکز بر جواز مؤاکله و هم غذاشدن با اهل کتاب قرار داده است، نه بر نجاست ذاتی آنان؛ و نهی امام علیه السلام چنانچه ممکن است بر اصل نجاست اهل کتاب مترتب باشد، هم چنین ممکن است بر عدم طهارت عارضی که از عدم اجتناب از خمر و لحم خنزیر ناشی می شود مترتب گردد، چنانچه در روایات دسته اول ذکر گردید. فبناءً علی هذا هیچ ظهوری در ناحیه حرمت ناشی از نجاست ذاتی، منعقد نمی گردد. و لولا روایات صریحه بر طهارت ذاتی اهل کتاب، موقع، موقع جریان اصل و حکم به طهارت است.

هم چنین در هیچ یک از این روایات، امام علیه السلام نهی خود را متأثر از نجاست ذاتی اهل کتاب قرار نداده، و صرفاً امر به اجتناب فرموده است؛ و این مسئله، ایهام بر نجاست عرضی آنها را دارد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۰. ترجمه:

«هارون بن خارجة می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من با مجوسیان رفت و آمد دارم، آیا از غذای آنها تناول کنم؟ فرمود: "خیر."» (محقق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۱. ترجمه:

«سعيد أعرج می گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به باقی مانده آب یا غذای یهودی و نصرانی پرسیدم، فرمود: "خیر."» (محقق)

و کذلک با وجود روایات صریحه بر طهارت، مقتضای قاعده جمع، حکم به طهارت ذاتی آنها و کراهت مؤاکله با آنان به واسطه عدم اجتناب از نجاسات به طور متعارف می باشد. و شاهد بر مانحن فیه روایتی است که ذیلاً مذکور می شود.

۶. و عنه، عن الحسن بن علی الكوفي، عن عباس بن عامر، عن علي بن معمر، عن خالد القلانسي قال: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْقَى الذَّمِّيَّ فَيُصَافِحُنِي. قَالَ: "إِمْسَحْهَا بِالتُّرَابِ أَوْ بِالحَائِطِ!" قُلْتُ: فَالتَّاصِبُ؟ قَالَ: "إِغْسِلْهَا."»^۱

امام علیه السلام در این روایت، امر به ازاله قذارت به مسح به تراب و یا حائط می کند؛ و مقتضای فقه الحدیث آن است که در صورت عدم رطوبت دست ذمی، دیگر چه جای ازاله ای می باشد؟! و چگونه امام علیه السلام در مورد ذمی، حکم به ازاله به واسطه خاک و یا حائط می کند اما در مورد ناصب، حکم به ازاله با آب می نماید، در حالی که دست در هر دو مورد خشک است و تفاوتی بین دو چیز خشک در سرایت به هم وجود ندارد؟! پس قطعاً باید این حکم در مورد رطوبت دست و سرایت عرق بدن به دست مسلمان باشد؛ که در این صورت اگر ذمی محکوم به نجاست ذاتی بود چگونه با مسح به تراب و یا حائط مرتفع می شود؟! مضافاً به اینکه چطور در مورد ناصب، حکم به ازاله با آب شده است؟! مگر چه فرقی بین ناصب و غیر ناصب از نقطه نظر ترتب حکم بر نجاست ذاتی می باشد؟! فلذا می توان این روایت را از جمله روایات داله بر طهارت ذاتی ذمی و غیر ذمی دانست؛ زیرا وحدت سیاق در ذمی و ناصب، حکم به قذارت عارضی آنان، نه ذاتی، می نماید. منتها این قذارت در ناصب، اقوی و اشد می باشد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۲۰. ترجمه:

«خالد قلانسی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من با ذمی ملاقات می کنم و با من مصافحه می کند. فرمود: "دستت را بر خاک یا بر دیوار بکش." عرض کردم: در مورد ناصبی چطور؟ فرمود: "دستت را بشوی."» (محقق)

فعلی هذا حمل مرحوم شیخ حرّ - رحمة الله علیه - روایت را بر عدم رطوبت، خالی از اشکال نیست.^۱

نظیر روایات فوق، روایاتی است که بسیاری از فقها آنها را دلیل بر نجاست اهل کتاب دانسته اند.

۷. و بإسناده عن علی بن جعفر، أنه سأل أخاه موسى بن جعفر عليه السلام عن النصرانيّ يغتسل مع المسلم في الحمام، قال: «إذا علم أنه نصرانيّ اغتسل بغير ماء الحمام، إلا أن يغتسل وحده على الحوض فيغسله ثم يغتسل.» و سأله عن اليهوديّ و النصرانيّ يدخل يده في الماء، أيتوضأ منه للصلاة؟ قال: «لا؛ إلا أن يضطرّ إليه.»^۲

در این روایت نیز امام علیه السلام ابتدائاً حکم به عدم غسل مسلمان در صورت غسل کتابی از همان آب، می کنند؛ سپس در آخر روایت می فرمایند: چنانچه آب دیگری نبود، می توان با همان آب وضو گرفت. در حالی که کاملاً واضح است که وضو باید با آب طاهر باشد و چنانچه مکلف جهت صلاّه، آب طاهری نیافت باید تیمّم عوض از وضو نماید؛ نه اینکه با همان آب نجس غسل کند، و یا وضو بگیرد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۰:

«أقول: هذا محمول على عدم الرطوبة، والمسح والغسل على الاستحباب؛ والذي قبله محمول على وجود الرطوبة.»

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۱. ترجمه:

«علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام راجع به نصرانی می پرسد که با مسلمان در حمام شست و شو می نماید؛ فرمود: "اگر بداند که او نصرانی است، با آبی غیر از آب حمام شست و شو نماید؛ مگر آنکه نصرانی خودش را تنها در حوض بشوید، سپس او آنجا را آب بکشد و بعد به شست و شوی خودش بپردازد." و نیز پرسید اگر یهودی و نصرانی دستشان را در آب کنند، آیا می توان با آن آب برای نماز وضو گرفت؟ فرمود: "خیر؛ مگر اینکه مضطر شود." (محقق)

و از این باب است روایت آتیه:

۸. و یاسناده عن محمد بن أحمد بن یحیی، عن العمركی، عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر علیه السلام، قال: «سألته عن فراش اليهودی و النصرانی ینام علیه؟ قال: "لا بأس؛ و لا یصلی فی ثیابها." و قال: "لا یأکل المسلم مع المجوسی فی قصعة واحدة، و لا یقعد علی فراشه و لا مسجده و لا یصافحه."»
قال: «و سألته عن رجل اشتری ثوباً من السوق لبس لا یدری لمن کان، هل تصح الصلاة فیہ؟ قال: "إن اشترأه من مسلم فلیصل فیہ، و إن اشترأه من نصرانی فلا یصل فیہ حتی یغسله."»^۲

و هم چنین روایت:

۹. أحمد بن أبي عبد الله البرقي في المحاسن، عن محمد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن موسى بن بكر، عن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام في آنية المجوس قال: «إذا اضطررتم إليها فاغسلوها بالماء.»^۳

۱. خ ل: تصلح.

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۱. ترجمه:

«علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند و می گوید: از ایشان پرسیدم آیا می شود در رخت خواب یهودی و نصرانی خوابید؟ حضرت فرمود: «اشکالی ندارد؛ اما در لباس آنها نماز نخواند!» و فرمود: «نباید مسلمان با مجوسی در یک کاسه غذا بخورد، و نیز نباید او را بر فراش و محل عبادت خود بنشانند، و با او مصافحه نماید!»

علی بن جعفر می گوید: از ایشان راجع به شخصی که لباسی را برای پوشیدن از بازار می خرد و نمی داند که چه کسی آن را دوخته است، پرسیدم: آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است؟ فرمود: «اگر از مسلمان خریده است در آن نماز بخواند؛ ولی اگر از نصرانی خریده است، تا آن را نشسته در آن نماز نخواند!» (محقق)

۳. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۲. ترجمه:

«زراره از امام صادق علیه السلام در مورد ظروف مجوس سؤال می کند، حضرت فرمودند: «اگر مجبور به استفاده از آنها شدید، آنها را با آب بشوید.» (محقق)

این روایات نیز همان حکم روایات سابق را دارند. زیرا گرچه نهی از غسل و یا تناول آئینه مجوس و یا لبس ثیاب، بدون در نظر گرفتن روایات دالّه بر حلّیت - چنانچه گذشت -، موجب ظهور بدوی بر نجاست‌اند، الاّ اینکه صریح روایات دالّه بر حلّیت در تمام موارد مذکوره جای شکّی مبنی بر نجاست ذاتی اهل کتاب باقی نمی‌گذارند؛ و نهی در این روایات از باب رجحان احتیاط و تجنّب از قذارات است، نه از باب نهی تحریمی مولوی.

گرچه در این باب روایات دیگری موجود است ولی چنانچه گذشت، یا در دلالت بر طهارت، صراحت و یا ظهور دارند، و یا رجوع به روایات دالّ بر طهارت خواهند کرد.

نکته قابل ذکر اینکه: گرچه در بعضی از ادلّه، ارسال و یا احیاناً ضعفی مشاهده شود، امّا با توجه به صحّت سند و دلالت قطعیه سایر روایات، جای هیچ شکّی را برای فقیه در دلالت بر طهارت ذاتی باقی نخواهد گذاشت؛ و تشکیک در تعیین این دسته از روایات، نه به ملاحظه نفس دلالت آنها و نه به جهت استناد آنان است، بلکه از دو جهت دیگر می‌باشد:

اوّل: ادّعای اجماع امامیه است بر نجاست اهل کتاب؛ و دوّم: إعراض اصحاب است از این دسته از روایات.

امّا چنانچه پس از این ذکر خواهد شد، در هر دو مورد خدشه و نظر محقّق است.

یکی از ادلّه بر طهارت اهل کتاب، جواز ازدواج با آنها می‌باشد، و روایات در این باب از حدّ تواتر خارج است؛ از جمله:

۱. محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن معاویة بن وهب و غیره جمیعاً، عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل المؤمن يتزوج اليهوديّة و النصرانيّة، فقال: «إذا أصاب المسلمة فما يصنع باليهوديّة و النصرانيّة؟!» فقلت له: يكون له فيها الهوى! قال: «إن فعل

فَلْيَمْنَعَهَا مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ أَكْلِ لَحْمِ الْخَنْزِيرِ؛ وَ اعْلَمَ أَنَّ عَلَيْهِ فِي دِينِهِ
غَضَاظَةً!^۱

از این روایت صحیح‌السند چنانچه پیداست، شرعاً منعی وجود ندارد، ولی کراهت از باب اختلاط و مسائل روحی و تأثیرات و تأثرات می‌باشد.

۲. و عنه، عن أبيه، عن إسماعيل بن مَرَّارٍ و غيره، عن يونس، عنهم عليهم السلام قال: «لا ينبغي للمسلم المُوسر أن يتزوج الأمة إلا أن لا يجد حُرَّةً؛ و كذلك لا ينبغي له أن يتزوج امرأةً من أهل الكتاب إلا في حال ضرورةٍ حيث لا يجد مسلمةً حُرَّةً و لا أمةً.»^۲

۳. و عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مَرَّارٍ، عن يونس بن عبدالرحمن، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في حديث قال: «لا ينبغي للمسلم أن يتزوج يهوديةً و لا نصرانيةً و هو يجد مسلمةً حُرَّةً أو أمةً.»^۳

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۶. ترجمه:

«معاویة بن وهب و عدّه‌ای دیگر همگی از امام صادق علیه السلام راجع به مرد مؤمنی که با زن یهودی یا نصرانی ازدواج می‌کند، روایت می‌کنند که حضرت فرمود: "اگر می‌تواند با زن مسلمان ازدواج کند، با یهودی و نصرانی چه کار دارد؟! " راوی عرض کرد: علاقه و محبت او را در سر دارد. فرمود: "اگر این کار را کرد، پس آن زن را از شرب خمر و خوردن گوشت خوک منع کند؛ و بدان که در دین این مرد خلل و نقصانی وجود دارد!"» (محقق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۷. ترجمه:

«یونس از اهل بیت علیهم السلام روایت کرده است: "سزاوار نیست مرد مسلمان غنی با کنیز ازدواج کند، مگر اینکه زن آزادی نیابد؛ و هم‌چنین شایسته نیست زنی از اهل کتاب را به ازدواج خویش درآورد مگر اینکه در حال ضرورت باشد برای ازدواج، به‌طوری‌که هیچ زن مسلمانی - نه آزاد و نه کنیز - نیابد."» (محقق)

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۶. ترجمه:

«امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمودند: "برای مرد مسلمانی که می‌تواند زن مسلمانی - چه آزاد و یا کنیز - برای ازدواج پیدا کند، سزاوار نیست با زن یهودی یا نصرانی ازدواج نماید."» (محقق)

در این دو روایت چنانچه مشهود است، لفظ «لاینبغی» ظهور در کراهت دارد نه در حرمت؛ و دلیل آن نیز اختلاط مسلمان با غیر ملتزمین از سایر ادیان، و بالتیجه تبدل احوال و نفسانیات می باشد.

۴. محمد بن الحسن یاسناده... عن حفص بن غیاث قال: «کتب بعض إخوانی أن أسأل أبا عبد الله علیه السلام عن مسائل، فسألته عن الأسیر هل یتزوّج فی دار الحرب؟ فقال: "أکره ذلك؛ فإن فعل فی بلاد الروم فلیس هو بحرام، هو نکاح؛ و أما فی التّرك و الدّیلم و الحزّر فلا یحلّ له ذلك."»^۱

در این روایت تصریح به جواز برای مسلمانی شده است که زوجه نصرانیّه از بلاد روم اختیار می نماید.

۵. محمد بن یعقوب... عن زرارة بن أعین قال: «سألْتُ أبا جعفر علیه السلام عن نکاح اليهودیّة و النصرانیّة، فقال: "لا یصلح للمسلم أن ینکح یهودیّة و لا نصرانیّة؛ إنّما یحلّ منهنّ نکاح البّله."»^۲

۶. و عن علی بن إبراهیم... عن زرارة قال: «قُلْتُ لأبی جعفر علیه السلام: إني أخشى أن لا یحلّ لی أن أتزوَّج منّ لم یکن علی امری! فقال: "و ما یمنعک من البّله؟" قُلْتُ: و ما البّله؟ قال: "هنّ المستضعفات من اللّاتی لا ینصبن و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۷. ترجمه:

«حفص بن غیاث می گوید: بعضی از برادرانم برای من نامه نوشتند که از امام صادق علیه السلام راجع به مسائلی پرسش نمایم. پس از آن حضرت راجع به اسیر پرسیدم که آیا جایز است در دارالحرب (سرزمین کفر) ازدواج نماید؟ فرمود: "نسبت به این کار اکراه دارم. پس اگر در بلاد روم این کار را انجام داد، حرام نیست؛ اما ازدواج در سرزمین ترک و دیلم و خزر برایش حلال نیست."» (محقق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۸. ترجمه:

«زرارة بن اعین روایت کرده است: از امام باقر علیه السلام راجع به ازدواج با زن یهودی و نصرانی پرسیدم، فرمودند: "صلاح نیست مرد مسلمان با زن یهودی و یا نصرانی ازدواج نماید؛ فقط ازدواج با زنان ابله آنان جایز است."» (محقق)

لا يَعْرِفَنَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ.^۱»

۷. عن مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى... عن حَمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: «كَانَ بَعْضُ أَهْلِهِ يُرِيدُ التَّزْوِيجَ فَلَمْ يَجِدْ امْرَأَةً مُسْلِمَةً مُوَافِقَةً؛ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: «أَيْنَ أَنْتَ مِنَ الْبُلْهَةِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ شَيْئًا.»^۲

از این روایات با تصریح بر جواز تزویج کتابیه، استفاده می شود که مقصود و غایت از کراهت ازدواج مسلمین با اهل کتاب، تأثیر اخلاق و منش آنها بر ازواجشان به واسطه مزاجت می باشد، و الاً صرف ازدواج با آنها هیچ مشکلی به وجود نخواهد آورد؛ چنانچه در مورد بله از آنان، حکم به جواز تصریحاً ذکر شده است.

دلیل بر این مطلب نیز روایت ابی مریم انصاری از امام باقر علیه السلام است:

۸. سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَنِكَاحِهِمْ، حَلَالٌ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ؛ قَدْ كَانَتْ تَحْتَ طَلْحَةَ يَهُودِيَّةً.»^۳

و نیز روایت محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام:

۹. قَالَ: «سَأَلْتَهُ عَنِ نِكَاحِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ، فَقَالَ: «لَا بَأْسَ بِهِ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۹. ترجمه:

«زراره می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من می ترسم از اینکه ازدواج با کسی که بر عقیده من نیست بر من حلال نباشد! فرمود: «چه چیزی تو را از ازدواج با زنان ابله منع می کند؟» عرض کردم: زنان ابله چه کسانی هستند؟ فرمود: «زنان ابلهی که نه ناصبی هستند و نه می دانند شما بر چه عقیده ای هستید.»» (محقق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۹. ترجمه:

«حمران بن أعین گوید: فردی از خانواده اش قصد ازدواج داشت، اما زن مسلمانی که عقیده اش با او موافق باشد نیافت. مسئله را به امام صادق علیه السلام عرض کردم، فرمود: «چرا نسبت به افراد ابلهی که چیزی نمی فهمند، توجه نداری [که ازدواج با آنان اشکالی ندارد]؟»» (محقق)

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۴۱. ترجمه:

«ابو مریم انصاری روایت کرده است: از امام باقر علیه السلام راجع به غذای اهل کتاب و ازدواج با آنان پرسیدم که آیا حلال است؟ فرمود: «بله؛ طلحه زن یهودی داشت.»» (محقق)

كانت تحت طلحة بن عبيدالله يهودية على عهد النبي صلى الله عليه وآله.»^۱

در این روایات، تصریح بر جواز نکاح شده است؛ بنابراین می‌توان کراهت در روایات دیگر را که با عبارت «لا ینبغی» و یا «لا یجلب» است، حمل بر مواردی نمود که شبهه تأثیرگذاری بر افراد مسلمان برود، چنانچه صریح روایات گذشته بوده است. تا اینجا بعضی از روایاتی را که دال بر جواز نکاح و ازدواج دائم با اهل کتاب است ذکر شد؛ البته روایات دیگری که دلالت بر جواز نکاح اهل کتاب را متعنه می‌نماید، به حد و فور در مصادر روایی داریم که دیگر به جهت اختصار و حصول مطلوب، از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم.

و اما بیان استدلال بر طهارت اهل کتاب و کیفیت استفاده آن از روایات فوق‌الذکر:

شکی نیست که در ازدواج - مخصوصاً در صورت دوام - مسئله اختلاط و تماس زوجین با یکدیگر به دو طریق حاصل می‌شود:

اول: تماس طرفین مباشرتاً، به نحوی که قطعاً در صورت نجاست ذاتی یکی از طرفین موجب تنجس طرف آخر و ارتکاب عمل حرام خواهد شد؛ و در این هیچ شکی وجود ندارد.

و صورت دوم: به واسطه تماس با اشیاء داخل منزل، از ظروف و البسه و طبخ غذا و غیره است، که در این صورت نیز قطعاً با وجود نجاست یکی از طرفین، محذور فوق حاصل خواهد شد؛ و احتیاط در صورت دوم نه تنها عاده مستحیل، بلکه قطعاً از ناحیه شارع مردود می‌باشد، زیرا موجب عسر و حرج در حد ما لا یتحمل خواهد شد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۴۱. ترجمه:

«محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به ازدواج با زن یهودی و نصرانی پرسیدم؟ فرمود: «شکالی ندارد؛ آیا نمی‌دانی طلحة بن عبيدالله در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم زن یهودی داشت؟!» (محقق)

بناءً علیٰ هذا اینکه بعضی روایت حضرت رضا علیه السلام را که در منزل خود جاریه نصرانیّه داشته‌اند، توجیه کرده‌اند و حمل بر صورت تقیّه نموده‌اند، و یا اینکه آن حضرت را در مورد جاریه مسلوب‌الإختیار دانسته‌اند، مردود می‌باشد؛ زیرا:
اولاً: سیاق روایت با تقیّه منافات دارد و تعبیر آن حضرت مانع از حمل بر تقیّه است.

ثانیاً: حضرت می‌توانسته‌اند او را در اشتغال به امور منزل، محدود نمایند به نحوی که موجب تسرّی نجاست نشود.

ثالثاً: بر فرض که حضرت مسلوب‌الإرادة باشند در إبقاء جاریه، پس این همه روایات صحیح‌السند مذکوره چه خواهد شد؟!

با توجه به مطالب فوق می‌توان اذعان نمود که ادله جواز نکاح اهل کتاب می‌تواند فی حدّ نفسها به عنوان دلیلی مستقل بر طهارت ذاتی اهل کتاب اقامه شود.

نکته: در مورد جواز و یا عدم جواز نکاح با مشرکین، روایتی را در *علل*

الشرايع نقل می‌کند:

محمّد بن علی بن الحسین فی العلیل، عن أبيه، عن سعد، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود، عن عيسى بن يونس، عن الأوزاعي، عن الزهري، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال: « لا يحلُّ للأسيَر أن يتزوَّج مادامَ في أيدي المُشركينَ مخافةً أن يولّد له فيبقى ولده كافرًا في أيديهم.»^۱

امام سجّاد علیه السلام در این روایت عدم جواز را به جهت ترس از تأثیر اخلاق و آداب مشرکین بر اولاد مسلمان‌ها می‌دانند. با توجه به کیفیت تعلیل امام علیه السلام آنچه از این روایت استفاده می‌شود آن است:

۱. *علل الشرايع*، ج ۲، ص ۵۰۳؛ *وسائل الشیعة*، ج ۲۰، ص ۵۳۷. ترجمه:

«زهري از امام سجّاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: "برای اسیر، مادامی که در دست مشرکین است حلال نیست ازدواج نماید؛ چراکه بیم آن می‌رود که فرزندی از او به دنیا بیاید و در دست آنان کافر باقی بماند."» (محقق)

اولاً: عدم جواز نکاح با مشرکین نه به جهت حرمت ذاتی، بلکه به واسطه عَرُوض و طُرُوح مانع است؛ و آن، تأثیر آداب کفر در بلاد مشرکین می‌باشد. ثانیاً: اگر چنانچه خود مشرکین دارای نجاست ذاتیه باشند، دیگر چه لزومی دارد که امام علیه السّلام عدم جواز نکاح را بر تأثیر از آداب کفر قرار دهد! زیرا پر واضح است که در صورت نجاست مشرکین، قطعاً نکاح با آنان به همان جهاتی که قبلاً ذکر شد حرام می‌باشد، و قطعاً مانع و صارف ذاتی، اولی است به ذکر از مانع و صارف خارجی و عرضی؛ فتدبر.

بنابراین چه ما بتوانیم از این روایت جواز نکاح با مشرک را استنباط بنماییم یا نتوانیم، این روایت خود دلیل است بر طهارت ذاتی مشرکین، به همین کیفیت که در استدلال مذکور شد.

یکی دیگر از ادلّه طهارت ذاتی اهل کتاب، جواز رَضَع کتابی است به طفل مسلمان؛ در این زمینه روایاتی وارد است، از جمله:

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا تَسْتَرْضِعِ الصَّبِيَّ الْمَجُوسِيَّةَ؛ وَ تَسْتَرْضِعْ لَهُ الْيَهُودِيَّةَ وَ النَّصْرَانِيَّةَ وَ لَا يَشْرَبَنَّ الْخَمْرَ، يُمْنَعَنَّ مِنْ ذَلِكَ.»^۱

در این روایت نهی از رَضَع مجوسیه، کراهت است نه تحریم؛ چنانچه در روایت بعد ذکر خواهد شد.

۲. وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَبَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ،

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۶۶۴. ترجمه:

«از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: "برای شیردادن به نوزاد دایه مجوسی استخدام نکن؛ ولی اشکالی ندارد دایه یهودی و نصرانی استخدام نمایی، اما نباید شراب بخورد و باید از خوردن آن منع شود."» (محقق)

عن أبي جعفر عليه السلام قال: «لَبِنُ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ وَالْمَجُوسِيَّةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَلَدِ الزَّوْنَا.»^۱

۳. و عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن يحيى الكاهلي، عن عبد الله بن هلال، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «سألتُه عن مُظَاوَرَةِ الْمَجُوسِيِّ، قال: "لا؛ ولكن أهل الكتاب."»^۲

چهارم، روایتی است که در آن حتی رضع مشرکه نیز جایز شمرده شده است:

۴. و عن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن غير واحد، عن أبان بن عثمان، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله قال: «سألتُ أبا عبد الله عليه السلام: هل يصلح للرجل أن ترضع له اليهودية والنصرانية والمشرقة؟ قال: "لا بأس!" و قال: "امنعوهم من شرب الخمر."»^۳

۵. أحمد بن علي بن العباس النجاشي... عن الفضيل بن يسار قال: «قال لي جعفر بن محمد عليهما السلام: "رضاع اليهودية والنصرانية خير من رضاع الناصبية."»^۴

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۶۴. ترجمه:

«محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: "شیر زن یهودی و نصرانی و مجوسی در نزد من از شیر ولد الزنا محبوب تر است."» (محقق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۶۴. ترجمه:

«عبدالله بن هلال می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد بهدایگی گرفتن مجوسی سؤال کردم، فرمود: "خیر، و لکن اهل کتاب اشکال ندارد."» (محقق)

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۶۵. ترجمه:

«عبد الرحمن بن ابی عبدالله می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا برای مرد جایز است که زن یهودی و نصرانی و مشرک برای او شیر بدهد؟ فرمود: "اشکالی ندارد." و فرمود: "آنان را از شرب خمر منع کنید."» (محقق)

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۶۶. ترجمه:

«فضیل بن یسار گوید: جعفر بن محمد علیهما السلام به من فرمود: "شیردادن زن یهودی و نصرانی بهتر از شیردادن زن ناصبی است."» (محقق)

در این روایت بر جواز رضاع ناصبیّه تصریح شده است، در حالی که در روایتی که قبلاً ذکر شده بود امام علیه السّلام می‌فرماید: «ناصبی از سگ نجس‌تر است!» و این روایت، خود دلیلی است بر اینکه مقصود از نجاست منظور امام علیه السّلام، قذارت نفسی و کدورت باطنی بوده است، نه نجاست ذاتی.

۶. عبدالله بن جعفرٍ فی قُرب الإسنادِ، عن عبدالله بن الحسن، عن جدّه علی بن جعفرٍ، عن أخیه موسی بن جعفرٍ علیه السّلام قال: «سألته عن الرّجل المسلم، هل يصلح له أن يسترضع اليهوديّة والنّصرانيّة و هن يشربن الخمر؟ قال: "منعوهنّ من شرب الخمر ما أرضعن لكم." و سألته عن المرأة وكدت من زنا، هل يصلح أن يسترضع لبنها؟ قال: "لا، و لا ابنتها التي وُلدت من الزّنا."»^۱

۷. و باسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن زياد، عن ابن مسكان، عن الحلبيّ قال: «سألته عن رجل دفع ولده إلى ظئر يهوديّة أو نصرانيّة أو مجوسيّة تُرضعه في بيتها أو تُرضعه في بيته. قال: "تُرضعه لك اليهوديّة والنّصرانيّة في بيتك و تمنعها من شرب الخمر و ما لا يحلّ، مثل لحم الخنزير؛ و لا يذهبن بولدك إلى بيوتهنّ. و الزّانية لا تُرضع و لك ذلك؛ فإنّه لا يحلّ لك. و المجوسيّة لا تُرضع لك و لك ذلك إلا أن تُضطرّ إليها."»^۲

۱. وسائل الشّيعه، ج ۲۱، ص ۴۶۵. ترجمه:

«علی بن جعفر می‌فرماید: از موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم: آیا جایز است مرد مسلمان از زن یهودی و نصرانی که شراب می‌خورند، بخواهد که برای او شیر بدهند؟ فرمود: "تا وقتی که برای شما شیر می‌دهند آنان را از شرب خمر منع کنید." و نیز پرسیدم: آیا جایز است از زنی که از زنا فرزند به دنیا آورده است، درخواست شیر دادن شود؟ فرمود: "خیر، نه از خودش و نه از دخترش که از زنا به دنیا آمده است."» (محقق)

۲. وسائل الشّيعه، ج ۲۱، ص ۴۶۵. ترجمه:

«حلبی می‌گوید: از ایشان راجع به مردی پرسیدم که فرزند خود را به دایه یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌سپارد، آیا آن زن فرزند را در خانه خودش شیر بدهد یا در خانه مرد؟ فرمود: "زن ❦

نکته: با توجه به روایات دیگر مبنی بر جواز رضاع مجوسیّه، روشن می‌شود که مقصود از اضطرار نه به آن معنای مصطلح که موجب حلّیت اکل میتة و نجس شود است، بلکه به معنای عسر و حرج متعارف می‌باشد. و هم‌چنین نهی از رضاع مجوسیّه در روایات دیگر نیز محمول بر کراهت است نه حرمت؛ زیرا علاوه بر آنچه که ذکر شد، از آنجا که در روایات، حکم مجوسیّه را در سیاق حکم سایر اهل کتاب می‌شمارد، لذا با توجه به طهارت ذاتی آنها حکم به حرمت رضاع از ناحیه نجاست لبن، وجهی نخواهد داشت.

اینها برخی از روایاتی بود که در مجامع حدیث در مورد رضاع اهل کتاب و غیر آنها آمده است. و اما بیان استدلال بر طهارت اهل کتاب به واسطه این روایات:

اولاً: همان‌طور که ذکر شد، در بعضی از روایات مذکوره امام علیه السلام رضاع اهل کتاب را بر رضاع تولّد از زنا (زانیه) ترجیح می‌دهد، درحالی‌که بالضرّورة من الشّرع کسی قائل به نجاست زانیه و کذلک لبن حاصل از او نشده است، و دلیلی هم در این باره وجود ندارد.

ثانیاً: در بسیاری از این روایات، امام علیه السلام جواز رضاع اهل کتاب را مشروط بر عدم اکل لحم خنزیر و عدم شرب خمر نموده است، درحالی‌که حرمت لحم خنزیر و شرب خمر به واسطه نجاست و قذارت ذاتی آنهاست، و چنانچه نجاست را علّت برای حرمت ندانیم باید همان کدورت و تأثیر سوئی که موجب مفسده ملزومه است را علّت نهی امام علیه السلام بدانیم. و در هر دو صورت به واسطه ورود در بدن و استحالة آن، دیگر نمی‌توان آن را نجس به حساب آورد؛

﴿ یهودی یا نصرانی فرزندی را در خانه‌ات شیر بدهد و او را از شرب خمر و هرچه که حلال نیست، مثل گوشت خوک، منع کن؛ و فرزندی را به خانه خودشان نبرند. و نیز زن زانیه نباید فرزندی را شیر بدهد چراکه این عمل برای تو حلال نیست. و زن مجوسی نیز نباید فرزندی را برایت شیر بدهد مگر اینکه مجبور بشوی.﴾ (محقّق)

آن وقت چطور امام علیه السلام - در صورت نجاست اهل کتاب و حتی مشرکین، چنانچه در بعضی از روایات مذکور شد - نفس لبنی را که از زن حاصل می‌شود و قطعاً نجس خواهد بود، حلال می‌شمرد، اما شرط عدم اکل لحم خنزیر و شرب خمر را الزامی می‌داند؟! و این مسئله به هیچ وجهی قابل توجیه نمی‌باشد.

ثالثاً: با توجه به حرمت اطعام صبی به ماکول و مشروب نجس و متنجس، چنانچه در روایت مذکور است درباره شرب خمر، و کذلک حکم امام علیه السلام به اراقة متنجس که دال بر حرمت اطعام است (و اینکه بعضی گفته‌اند: «در روایت مسکر، حکم قابل تسری نمی‌باشد؛ زیرا حکم مرکز بر موضوع خود است و قابل تسری به سایر انواع نجاسات نیست.» مردود است؛ زیرا قطعاً در این مورد، مسئله بر محوریت نجاست آن دور می‌زند نه بر خصوصیت مورد) آیا ممکن است امام علیه السلام حکم به جواز اکل بول و خون و قاذورات در صبی مسلم کند، و یا در صورت عدم تسری، حکم به جواز اکل لحم خنزیر نماید؟! وانگهی، روایاتی را که دال بر اراقة متنجس است - مگر در موارد استفاده معقوله مانند اسراج و غیره - چه کنیم؟ مضافاً به شدت ابتلاء مسلمین در مورد اطفال خود و اینکه غالباً طفل در معرض تنجیس مأكولات و مشروبات خود است، در عین حال ابداً اثری از جواز اکل و شرب متنجس بر صبی مسلم در روایات از ناحیه امام علیه السلام نمی‌باشد، فضلاً از نجس.

بنابراین، فتوای بعضی بر حلیت اکل و شرب نجس بر صبی مسلم، مبنی بر روایت جواز استرضاع از لبن اهل کتاب و مشرک - چنانچه گذشت - به این بیان که: «گرچه اهل کتاب محکوم به طهارت‌اند اما در مورد مشرک، حکم بر نجاست است»، محل ایراد می‌باشد. زیرا در دوران بین رجحان جواز اطعام نجس‌العین یا طهارت مشرک در این روایت - صرف نظر از کیفیت ارتباط این روایت با سایر ادله موجبه طهارت مشرکین و اهل کتاب - قطعاً رجحان با طهارت مشرکین خواهد بود؛

زیرا استبعاد تحلیل امام علیه السلام شرب لبن نجس العین مشرک را بر صبیّ مسلم به اشدّ البعد، موجب انعقاد قرینه بر حکومت روایات مفیده طهارت مشرک، بر جواز استرضاع صبیّ مسلم از لبن نجس العین خواهد شد.^۱

با توجه به ادله سابق الذکر در مورد جواز رضاع از زن یهودیه و نصرانیه و مجوسیّه و مشرکه، روشن می شود که طهارت اهل کتاب و کذا غیر آنها، امری واضح و متعارف بوده است.

یکی از ادله ای که می توان بر طهارت اهل کتاب خصوصاً، اقامه نمود، اشتراط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است با اهل ذمه مبنی بر اطعام لشکر اسلام در اوقاتی که از سرزمین های آنان عبور می کنند.

روایاتی که در این مورد آمده است تماماً حکایت از جواز تناول مأكولات اهل کتاب را می نماید، و بلکه به صورت امر از ناحیه شارع صادر شده است.

از جمله در سنن الکبریٰ بیهقی، جلد ۹، صفحه ۱۹۶ می گوید:

بَابُ الصِّيَافَةِ فِي الصَّلْحِ: (قَدْ مَضَى) حَدِيثُ أَبِي الْخُوَيْرِثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَهْلِهِ) وَ سَلَّمَ مَنْقَطِعًا، أَنَّهُ جَعَلَ عَلِيَّ نَصَارِيَّ أَيْلَةَ جَزِيَّةٍ دِينَارٍ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ وَ ضِيَافَةَ مَنْ مَرَّ بِهِمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ...^۲

تا آنکه می گوید:

۱. باید توجه داشت که طهارت و نجاست و یا حلیت و حرمت، از احکام وضعیه بوده و در ظرف خطاب، متوجه به افراد از حیثیت انتحال به اسلام می باشند، نه از حیث بلوغ؛ مثلاً آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ﴾ (سوره بقره (۲) آیه ۱۷۳) فقط اختصاص به مکلفین و بالغین ندارد، بلکه کل فرد متحل بدین الإسلام، سواءً كان بالغاً أو غير بالغٍ را شامل می شود، مانند نکاح و معاملات و آثار مترتبه بر آنان از حلیت و حرمت و غیرهما.

۲. ترجمه: «باب پذیرایی از مسلمان در زمان صلح: قبلاً حدیث منقطع ابوحویرث از پیامبر اکرم صلی الله علیه [و آله] و سلم گذشت که آن حضرت، جزیه نصارای ایله را یک دینار برای هر انسان، و پذیرایی از هر مسلمانی که از آنجا عبور کند، قرار دادند.» (محقق)

... عن نافع، عن أسلم مولى عمر بن الخطاب - رضى الله عنه -: «أن عمر بن الخطاب - رضى الله عنه - صرَب الحزبية على أهل الذَّهَب أربعةً دنانيرٍ و على أهلِ الوَرَقِ أربعينَ درهماً، و مع ذلك أرزاقُ المسلمين و ضيافة ثلاثة أيام...»^۱

و پس از این می گوید:

قال الشافعي: «و حديثُ أسلم بضيافة ثلاثٍ أشبه؛ لأنَّ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم جعلَ الضيافة ثلاثاً. و قد يجوزُ أن يكونَ جعلها على قوم ثلاثاً و على قوم يوماً و ليلةً و لم يجعل على آخرين ضيافة؛ كما يختلفُ صلحُه لهم. فلا يردُّ بعضُ الحديثِ بعضاً.»^۲

هم چنین در جلد ۹، صفحه ۵۹ گوید:

(حدَّثنا) أبو بكرٍ محمد بنُ الحسن... عن حميد بنِ هلالِ العدويِّ قال: «سمعتُ عبد الله بنَ مغفلٍ - رضى الله عنه - يقولُ: "ذلي جرابٌ من شحم يومٍ خبيرٍ فأخذته فالتزمتُه فقلتُ: هذا لي، لا أعطى أحداً منه شيئاً! فالتفتُ فإذا رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم، فاستحييتُ منه.»^۳

۱. ترجمه: «از نافع از اسلم غلام عمر بن خطاب روایت است که گفت: "عمر بن خطاب جزیه قبایلی که سر و کارشان با طلا بود، چهار دینار؛ و آنان که با نقره بود، چهل درهم و هم چنین پذیرایی و غذا دادن مسلمین به مدت سه روز قرار داد."» (محقق)

۲. ترجمه: «شافعی گوید: "حدیث اسلم که سه روز پذیرایی را روایت نموده است، به حق نزدیک تر است؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلّم ضیافت را سه روز قرار دادند. و ممکن است که آن را برای قومی سه روز و برای قومی دیگر یک شبانه روز قرار داده باشند و برای قوم دیگری اصلاً ضیافتی مقرر نفرموده باشند. کما اینکه نوع مصالحه های آن حضرت مختلف بوده است. پس بعضی از احادیث بعضی دیگر را رد نمی کنند."» (محقق)

۳. ترجمه: «عبدالله مغفل - رضی الله عنه - می گوید: "در روز خیبر مشکى از روغن آویزان بود، پس آن را برداشته و برای خود نگه داشتم و با خود گفتم: این مشک از آن من است و چیزی از آن را به کسی نمی دهم. ناگهان متوجه حضور رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلّم شده و از آن حضرت خجالت زده شدم."» (محقق)

و هم‌چنین ابن‌المبارک روایت می‌کند از حماد بن زید:
 فقال في الحديث: كُنَّا نَأْتِي الْمَغَازِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و
 سَلَّمَ فَتُصِيبُ الْعَسَلَ و السَّمْنَ فَنَأْكُلُهُ.^۱

و هم‌چنین از ابن‌عمر روایت است که:
 أَنَّ جَيْشًا غَنِمُوا فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ طَعَامًا و
 عَسَلًا فَلَمْ يُؤْخَذْ مِنْهُمْ الْخُمْسُ.^۲

و باز همان‌جا از ابن‌المبارک نقل می‌کند از ... سوید، خادم سلمان:
 أَنَّهُ أَصَابَ سَلَّةً - يَعْنِي فِي غَزْوَةٍ - فَقَرَّبَهَا إِلَى سَلْمَانَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَفَتَحَهَا
 فَإِذَا فِيهَا حُورَى^۳ و جُبْنٌ، فَأَكَلَ سَلْمَانٌ مِنْهَا.^۴

در این روایات که از کتب اهل سنت آمده است، سیره مسلمان را در زمان
 رسول خدا بیان می‌کند که احترازی از مأكولات اهل کتاب و غیره نداشتند؛ و
 همین‌طور حکم رسول خدا دربارهٔ اطعام مسلمان توسط اهل ذمه نیز تصریح بر
 طهارت ذاتی آنها می‌باشد.

۱. السنن الکبریٰ، ج ۹، ص ۵۹. ترجمه:

«حماد بن زید می‌گوید: "ما با رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم به جنگ رفته و عسل و
 روغن می‌یافتیم و می‌خوردیم."» (محقق)

۲. السنن الکبریٰ، ج ۹، ص ۵۹. ترجمه:

«هم‌چنین از ابن‌عمر روایت شده است: "لشکری در زمان رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و
 سلم غذا و عسلی را به‌عنوان غنیمت گرفتند و از آنان خمس گرفته نشد."» (محقق)

۳. لسان العرب: «الْحَوَارِيُّ: الدَّقِيقُ الْأَبْيَضُ، وَ هُوَ لِبَابِ الدَّقِيقِ وَ أَجْوَدُهُ وَ أَخْلَصُهُ. الْجَوْهَرِيُّ:
 "الْحَوَارِيُّ (بِالضَّمِّ وَ التَّشْدِيدِ وَ الْوَاوِ وَ الرَّاءِ الْمَفْتُوحَةِ): مَا حُوِّرَ مِنَ الطَّعَامِ، أَيْ بِيَضُّ؛ وَ هَذَا دَقِيقٌ
 حَوَارِيٌّ. وَ قَدْ حُوِّرَ الدَّقِيقُ وَ حَوَّرْتُهُ فَاحْوَرَّ: أَيْ ابْيَضَّ."» (محقق)

۴. السنن الکبریٰ، ج ۹، ص ۶۰. ترجمه:

«مبارک از سوید، خادم جناب سلمان نقل می‌کند که در غزوه‌ای، سبدی یافت و آن را به نزد
 سلمان - رضی الله عنه - آورد. سلمان آن را باز کرد و در آن نانی از آرد مرغوب و پنیر بود، و از
 آن غذا تناول نمود.» (محقق)

و بر این اساس است فتاوی فقهای بزرگ، مانند صاحب جواهر، بر جواز مؤاکله با اهل کتاب، چنانچه از کلام علامه در *منتهی* چنین برمی آید، و در تذکره نیز ادعای اجماع کرده است.

علامه در کتاب *منتهی* می گوید که:

رسول خدا بر گروهی از اهل کتاب که تعدادشان به سیصد نفر می رسید، حکم نمود که هر سال سیصد دینار بپردازند، و اگر مسلمانی از آن سرزمین عبور نمود تا سه روز او را ضیافت نمایند؛ و بر نصاری نجران شرط کرد که فرستادگانش را بیست روز ضیافت کنند...^۱

با توجه به مطالب فوق، دیگر چه شکئی باقی می ماند که با وجود نجاست ذاتی اهل کتاب چگونه ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین شرطی را با اهل کتاب داشته باشد، و چگونه به مسلمین چنین اجازه ای را می دهد که از طعام آنها و مشروبات محلله آنها استفاده نمایند، آن هم در این مدّت طولانی؟! این ادله نیز تماماً حکایت از طهارت ذاتی اهل کتاب می نماید.

یکی از ادله طهارت اهل کتاب، روایاتی است که بر جواز تغسیل زن اهل کتاب، زن مسلمان مرده را در صورت عدم وجود محرم، دلالت می کنند:

۱. زید بن علی، عن آبائه، عن علیّ علیه السلام قال: «أتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نفر فقالوا: "إن امرأة تُوفيت معنا و ليس معها ذو محرم." فقال: "كيف صنعتم؟" فقالوا: "صَبَبْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ صَبًّا." فقال: "أ و ما وجدتم امرأة من أهل الكتاب تغسلها؟" قالوا: "لا." قال: "أ فلا يَمَّمْتُمُوهَا؟!"^۲

۱. *منتهی المطلب*، ج ۱۵، ص ۶۴.

۲. *وسائل الشیعه*، ج ۲، ص ۵۱۶. ترجمه:

«زید بن علی، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: عده ای به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و عرض کردند: "زنی همراه ما بود که وفات کرد و محرمی با او نبود." فرمود: "چه کردید؟" گفتند: "آب را بر رویش ریختیم." فرمود: "آیا زنی از اهل کتاب نیافتید که او را غسل بدهد؟" گفتند: "خیر." فرمود: "پس آیا وی را تیمم ندادید؟!" (محقق)

۲. عَمَّارُ بْنُ مُوسَى، عن أبي عبد الله عليه السلام - في حديث - قال: «قُلْتُ: فَإِنْ مَاتَ رَجُلٌ مُسْلِمٌ وَ لَيْسَ مَعَهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ وَ لَا امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ مِنْ ذَوِي قَرَابَتِهِ، وَ مَعَهُ رَجَالٌ نَصَارِيٌّ وَ نِسَاءٌ مُسْلِمَاتٌ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُنَّ قَرَابَةٌ؟ قَالَ: «يَغْتَسِلُ النَّصَارِيُّ ثُمَّ يَغْسِلُونَهُ؛ فَقَدْ اضْطُرَّ.»^۱

و همین طور در ذیل آن وارد است:

و عن المرأة المسلمة تَمُوتُ وَ لَيْسَ مَعَهَا امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ وَ لَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ مِنْ ذَوِي قَرَابَتِهَا، وَ مَعَهَا نَصْرَانِيَّةٌ وَ رَجَالٌ مُسْلِمُونَ [لَيْسَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُمْ قَرَابَةٌ]؟^۲ قَالَ: «تَغْتَسِلُ النَّصْرَانِيَّةُ ثُمَّ تَغْسِلُهَا.»^۳

این روایات که بعضی از روایات در این باب می‌باشد، در دلالت بر طهارت ذاتی اهل کتاب تصریح دارند؛ زیرا اگر آنها دارای نجاست ذاتی بودند چگونه امام علیه السلام حکم به جواز تغسیل می‌داد؟! و اینکه بعضی گفته‌اند: «در صورت اضطرار - چنانچه در خود روایات، مذکور است - رفع اشتراط طهارت ماء می‌شود»، و یا اینکه: «ممکن است مورد محمول بر صورت وجود ماء کُرُّ باشد»، در نهایت سستی و عدم متانت است؛ زیرا در صورت دوران امر بین تنجیس بدن میت و مسِّ غیر محرم، قطعاً صورت ثانی اولی خواهد بود. و ثانیاً: چنانچه در خود

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۵۱۵. ترجمه:

«عمّار بن موسی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر مرد مسلمانی از دنیا برود و مرد مسلمان یا زن مسلمانی از خویشاوندانش همراه او نباشند، اما مردان نصرانی یا زنان مسلمانی که از خویشاوندانش نیستند با وی باشند، چه باید کرد؟ فرمود: "چون در شرایط اضطرار است، مردان نصرانی ابتدا خود را بشویند و سپس وی را غسل دهند."» (محقق)

۲. الکافی، ج ۳، ص ۱۵۹.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۵۱۵. ترجمه:

«و نیز از آن حضرت راجع به زن مسلمانی که از دنیا می‌رود و زن مسلمان دیگری با وی نیست، اما زنی نصرانی و مردان مسلمانی [که از خویشاوندانش نیستند] همراه وی هستند، سؤال نمودم. فرمود: "زن نصرانی ابتدا خود را بشوید و سپس وی را غسل دهد."» (محقق)

روایات مذکور است، اگر اهل کتاب دارای نجاست ذاتی بوده باشند، آن وقت چگونه امام علیه السلام حکم به اغتسال اهل کتاب قبل از تغسیل میت مسلم را می‌نماید، درحالی که اغتسال متوقف بر قذارت ظاهری و احتمالی است، و در جایی که خود آنها دارای نجاست ذاتی بوده باشند دیگر جایی برای رفع قذارت ظاهری و احتمالی باقی نمی‌ماند.

از دیگر ادله‌ای که می‌توان بر طهارت ذاتی انسان به طور اعم و بر اهل کتاب بالخصوص اقامه نمود، مسئله استرقاق آنها در جنگ‌های مسلمین با آنها می‌باشد. البته در مورد اهل کتاب، مسئله با سایر فرق کفار از مشرکین تفاوت دارد؛ حکم اسلام در مورد حرب با کافر حربی، یا قتل آنها و یا قبول اسلام است؛ اما مسئله نسبت به ذراری آنها یکسان است که عبارت از استرقاق و سبی آنهاست. و این خود، دلیل بر عدم نجاست ذاتی آنان است؛ زیرا با وجود نجاست ذاتی، حکم اسلام نسبت به اسارت و استرقاق و ادخال آنها در منزل و معاشرت با آنها چه به صورت نکاح و یا غیر نکاح، بسیار غیر موجه می‌نماید، زیرا قطعاً ورود آنها و فرزندان مشرکین به منازل مسلمین موجب تنجیس بیت و اثاث‌البیت خواهد شد، و تسبیب این امر نیز خود دارای اشکال می‌باشد.

باید توجه داشت ادله‌ای که در این فصل مبنی بر طهارت ذاتی جمیع اقسام و صنوف از بنی آدم مذکور گردید، چه اهل ایمان و چه اهل کتاب و چه غیر آنها، ممکن است بخشی از مجموع ادله بر طهارت انسان باشد؛ و چه بسا در آینده با توجه به مسائل مطروحه و تأمل در آنها، فقهای بزرگوار بتوانند مصادر بیشتر و گویاتری بر طهارت ذاتی انسان ارائه نمایند.

در این بخش سعی نویسنده بر آن بوده است که نمونه‌هایی از مدارک استنباط را با توضیح مختصری، به پیشگاه علم و فقاقت عرضه بدارد؛ البته چنانچه سنت حسنه تحقیق و اجتهاد در طول قرون و اعصار همواره در راستای تأیید و تسدید محققان عالی‌قدر و مجتهدان بزرگوار تشیع پرده از نقاب مشکلات مسائل

برداشته است و حلّ عویصات معارف اهل بیت را به سمت و سوی خود کشانیده است، این بار نیز با تأملی مجدد و تحقیقی مستوفی^۱ بتواند در این عرصه قدمی استوار و منشی متین از خود ابراز و اظهار بدارد، و دأب و دیدن طریق اجتهاد و استنباط را که همان آزادی در عرصه اندیشه بدون هیچ ترس و واومه‌ای از ترکزات و اصول موضوعه‌ای که ربّما لا أصل لها است، به اخذ منابع فقهی تشیع از مصادر و حی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اقدام نماید. و به این نکته باید توجه نمود که چه بسا لغزش و خطای در استنباط ممکن است موجب استمرار این مسئله، و منجر به تسلسل آن به نسل‌های بعد گردد؛ چنانچه در فصل بعد مختصری در این باره بحث خواهد شد.

فصل پنجم

اقوال فقها رضوان الله عليهم در این مسئله

بسم الله الرحمن الرحيم

فقهای شیعه - رضوان الله علیهم - بحث در این موضوع (طهارت و نجاست غیر مسلمان) را به دو بخش کتابی و غیر کتابی تقسیم نموده‌اند؛ گرچه بسیاری از آنان هر دو قسمت را تحت یک عنوان، مورد بحث قرار داده‌اند که همان عنوان شرک و مشرک است، و یا بعضی دیگر در تحت عنوان کافر، همه را به یک نسق و منوال دانسته‌اند.

علامه حلی - رضوان الله علیه - در قواعد گوید:

و الکافر، سواءً کان أصلياً أو مرتدّاً، و سواءً انتمى إلى الإسلام كالخوارج و
الغلاة أو لا.^۱

و صاحب مفتاح الكرامة در تفسیر کافر گفته است:

مشرکاً أو غیره، ذمیاً أو غیره إجماعاً فی الناصریات و الانتصار و الغنیة و
السرائر و المعتبر و المنتهی و البحار و الدلائل و...^۲

۱. قواعد الأحكام، ج ۱، ص ۱۹۱. ترجمه:

«از جمله نجاسات، کافر است؛ فرقی نمی‌کند کافر اصلی باشد یا مرتد، و منسوب به اسلام باشد مانند خوارج و غلات یا نباشد.» (محقق)

۲. مفتاح الكرامة، ج ۲، ص ۳۵. ترجمه:

«[از موارد نجاست، کافر است] چه مشرک باشد یا غیر مشرک، ذمی باشد یا غیر ذمی؛ بنابر اجماع مذکور در ناصریات و انتصار و غنیه و سرائر و معتبر و منتهی و بحار و دلائل و...» (محقق)

ملاحظه می شود که علامه به طور اطلاق، همه اقسام کفار را تحت عنوان نجس العین قرار داده است.

و در غنیه ذکر کرده است:

إِنَّ كُلَّ مَنْ قَالَ بِنَجَاسَةِ الْمُشْرِكِ قَالَ بِنَجَاسَةِ غَيْرِهِ مِنَ الْكُفَّارِ.^۱

البته چنانچه خواهیم دید در این ادعا، تأمل و خدشه است. و در حاشیه مدارک، مطلب را از اجماع گذرانده و به حدّ ضرورت و اتفاق امت ارتقا داده است؛ می گوید:

إِنَّ الْحُكْمَ بِالنَّجَاسَةِ شِعَارُ الشَّيْعَةِ. يَعْرِفُهُ عُلَمَاءُ الْعَامَّةِ مِنْهُمْ، بَلْ وَعَوَامُّهُمْ، يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا مَذْهَبُ الشَّيْعَةِ، بَلْ وَنِسَاؤُهُمْ وَصِبْيَانُهُمْ يَعْرِفُونَ ذَلِكَ؛ وَ جَمِيعُ الشَّيْعَةِ يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا مَذْهَبُهُمْ فِي الْأَعْصَارِ وَالْأَمْصَارِ.^۲

این مطلب از صاحب حاشیه در حالی نقل می شود که بسیاری از فقها حکم به طهارت اهل کتاب نموده اند.

در مفتاح الكرامة چنین گوید:

و يُقَالُ عَنِ الْقَدِيمِينَ الْقَوْلُ بَعْدَ نَجَاسَةِ أَسَارِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، وَعَنْ ظَاهِرِ الْمَفِيدِ فِي رِسَالَتِهِ الْعَزِيزِيَّةِ؛ وَرَبَّمَا ظَهَرَ ذَلِكَ فِي مَوْضِعٍ مِنَ النَّهْيَةِ حَيْثُ قَالَ: «و يُكْرَهُ أَنْ يَدْعُوَ الْإِنْسَانُ أَحَدًا مِنَ الْكُفَّارِ إِلَى طَعَامِهِ فَيَأْكُلُ مَعَهُ، فَإِنْ دَعَاهُ فَلْيَأْمُرْهُ بِغَسْلِ يَدَيْهِ ثُمَّ يَأْكُلُ مَعَهُ إِنْ شَاءَ.» لَكِنَّهُ صَرَّحَ قَبْلَهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ بِنَجَاسَتِهِمْ عَلَى اخْتِلَافِ مِلَلِهِمْ وَخُصُوصًا أَهْلَ الدِّمَّةِ، وَ لَذَا اعْتَدَرَ عَنْهُ

۱. همان، ص ۳۶، به نقل از الغنية. ترجمه:

«هر که قائل به نجاست مشرک شده است، قائل به نجاست کفار غیر مشرک نیز شده است.» (محقق)

۲. همان، ص ۳۶، به نقل از الحاشية. ترجمه:

«حکم به نجاست کافر، شعار شیعه است؛ و علمای عامه این حکم را از جانب آنان می دانند، بلکه عوامشان نیز می دانند که این اعتقاد شیعه است، بلکه زنان و بچه های شان نیز نسبت به این مطلب واقف هستند؛ و تمام شیعیان نیز می دانند که این مذهب آنان در تمام اعصار و در تمام بلاد شیعه بوده است.» (محقق)

المَحَقُّ فِي النَّكْتِ بِالْحَمْلِ عَلَى الصَّرُورَةِ أَوْ الْمُؤَاكَلَةِ فِي الْيَابِسِ.^۱

باید اذعان نمود که شیخ از این عبارت، هیچ مقصودی به جز طهارت اهل کتاب ندارد. زیرا لفظ «يُكْرَهُ» نه اینکه ظاهر، بلکه أظهر قریب به نص است در جواز؛ و اگر مقصود از کراهت، حرمت باشد دیگر امر به غسل ید با وجود نجاست عینیّه چه معنایی دارد؟! و اعتذار محقق را باید از زمرة توجیه بها لا يَرْضَى صاحبُه دانست. و منظور از نجاست اهل کتاب که از شیخ نقل شده است، باید حمل بر نجاست عرضی به واسطه اختلاط با اشیاء نجس العین، مثل لحم خنزیر و خمر، نمود. سپس در ادامه می گوید:

و مَالٌ إِلَى طَهَارَتِهِمْ صَاحِبُ الْمَدَارِكِ وَالْمَفَاتِيحِ.^۲

مرحوم صاحب جواهر نیز ابتدائاً طرح مسئله را با ادعای اجماع - چنانچه ذکر شد - شروع می کند، و با عباراتی مشابه آنچه که در مفتاح الکرامه گذشت، به تأویل و توجیه فتوای مفید و شیخ در نهاییه و غیره می پردازد؛ و کلام ابن جنید و ابن ابی عقیل را نیز حمل بر عدم مقبولیت فتوا، و یا اطلاق سؤر بر ماء قلیل می کند که بر فتوای ابن ابی عقیل، منفعّل نمی شود.

۱. مفتاح الکرامه، ج ۲، ص ۳۶. ترجمه:

«نقل شده است که قدیمین (ابن ابی عقیل و ابن جنید) قائل به عدم نجاست باقی مانده آب و غذای یهود و نصاری شده اند. و نیز نقل شده است که ظاهر کلام شیخ مفید در رساله عزیه هم بر همین مطلب دلالت می نماید. و چه بسا عبارتشان در موضعی از نهاییه نیز ظهور در این مطلب داشته باشد، آنجا که می فرماید: "مکروه است انسان احدی از کفار را به غذایش دعوت نموده و با او هم غذا شود. پس اگر دعوت کرد باید ابتدائاً او را امر به شستن دست هایش نماید، و سپس اگر خواست با وی غذا بخورد." اما ایشان پیش از این در بیش از یک موضع بر نجاست تمام فرقه های شان، خصوصاً اهل ذمه، تصریح کرده اند. لذا محقق حلّی در کتاب نکت این کلامشان را حمل بر ضرورت یا هم غذا شدن در غذای خشک نموده اند.» (محقق)

۲. مفتاح الکرامه، ج ۲، ص ۳۶. ترجمه:

«صاحب مدارک و مفاتیح به طهارت آنان (یهود و نصاری) گرایش نموده اند.» (محقق)

عبارت ایشان در تتمه بحث چنین است:

و لقد أجاد الأستاذ الأكبر بقوله: «إن ذلك شعار الشيعة؛ يعرفه منهم علماء العامة و عوامهم و نساؤهم و صبياتهم، بل و أهل الكتاب فضلاً عن الخاصة. و يدل عليه مضافاً إلى ذلك، قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾،^۱ المتمم دلائلها - حيث تضمنت لفظ النجس الذي لم يعلم إرادة المعنى الاصطلاحي منه، أو اختصت بالمشرك - بظهور إرادة الاصطلاح هنا ولو بالقرائن الكثيرة التي منها تفرغ عدم قريتهم المساجد الذي لا يتجه إلا عليه؛ على أن النجاسة اللغوية - مع منع تحققها في المترفين منهم - ليست من الوظائف الربانية، و احتمال إرادة الخبث الباطني من النجاسة - كما اختاره بعض الناس ممن لا نصيب له في مذاق الفقه تبعاً للعامة العمياء - ضروري الفساد، مع أنها ليست من المعاني المعهودة المعروفة للفظ النجاسة. و بعدم القول بالفصل بين الشرك و غيره، منهم كالمحكى في الغنية و الرياض، إن لم نقل بتعارف مطلق الكافر من الشرك أو لما يشمل اليهود و النصارى؛ لقوله تعالى: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ...﴾ إلى قوله تعالى: ﴿عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛^۲ و لما يشعر به قوله تعالى لعيسى عليه السلام: ﴿أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّي إِلَهَيْنِ﴾^۳ من شركهم أيضاً؛ و لقولهم أيضاً: «إنه ثالث ثلاثة»^۴ المشعر بكونه عند اليهود ثاني اثنين، و غير ذلك.^۵

۱. سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

۲. سوره توبه (۹) آیه ۳۰ و ۳۱.

۳. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶.

۴. اقتباس از سوره مائده (۵) آیه ۷۳: ﴿إِنَّ اللَّهَ تَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.

۵. جواهر الكلام، ج ۶، ص ۴۲. ترجمه:

«و چقدر خوب استاد اکبر (مرحوم وحید بهبهانی) بیان نموده‌اند که: «نجاست کفار، شعار شیعه است؛ علمای عامه و عوام آنان و حتی زنان و بچه‌های شان نیز می‌دانند که شیعه چنین نظری دارد، حتی اهل کتاب نیز بر این مطلب واقف هستند تا چه رسد به خود شیعیان.»

باید در اینجا به چند نکته که در کلام مرحوم صاحب جواهر وجود دارد، اشاره نمود:

اولاً: ایشان مانند مرحوم وحید بهبهانی، مسئله نجاست غیر مسلمان را امری ضروری از ضروریات دین می‌داند که به عنوان شعار در برابر مخالفین و اهل سنت مطرح می‌باشد؛ در حالی که خود ایشان عباراتی از مفید و نهاییه و ابن جنید و ابن ابی عقیل و بعضی دیگر نقل نموده است که قائل به طهارت اهل کتاب و یا اعم از آنها می‌باشند، آنگاه در مقام توجیه و تأویل به هر مستمسکی جهت ایجاد وحدت ادعائی و انعقاد اجماع، متشبث گردیده است.

علاوه بر این، آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ نیز بر این مطلب دلالت تام دارد. چراکه متضمن لفظ نجس است، که اگرچه علم به اراده معنای اصطلاحی از آن قطعی نیست و در آیه شریفه فقط نسبت به مشرکین آمده است، اما ظهور در معنای اصطلاحی دارد، و این ظهور از قرائن کثیره‌ای بر نجاست آنان به دست می‌آید که یکی از آنها تفریع عدم جواز نزدیک شدن مشرکین به مساجد است؛ چراکه حرمت نزدیک شدن مشرکین به مساجد، جز با قائل شدن به نجاست اصطلاحی آنان، قابل توجیه نمی‌باشد. هم چنین، نجاست لغوی علاوه بر اینکه در مورد مترفین و ثروت‌مندان آنان متحقق نمی‌باشد، از تکالیف الهی و مسائلی که حکم شرعی بر آن مترتب گردد، نمی‌باشد. و احتمال اینکه منظور از نجاست، خبث باطنی باشد - چنان که بعضی از افرادی که نصیبی از ذوق فقهی نبرده‌اند و به تبعیت از اهل تسنن کور باطن قائل بدان شده‌اند - قطعاً مردود و باطل است. به علاوه نجاست لغوی از معانی معهود و شناخته شده لفظ نجاست نیست.

و اگر نگوئیم اراده مطلق کافر یا معنایی که شامل یهود و نصاری باشد از لفظ مشرک، امری متعارف و معهود است، عدم قول به فصل بین مشرک و غیر او نیز دلیل بر صحت ادعای ما است، و این مطلب از غنیه و ریاض نیز حکایت شده است. چراکه آیه شریفه: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ...﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾، دلالت دارد بر مشرک بودن یهود و نصاری و اعتقاد یهود بر اینکه خداوند، دومی از دو اصل است؛ و خطاب خداوند متعال به حضرت عیسی که می‌فرماید: ﴿أَنْتَ قُلْتِ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ﴾، مشعر به مشرک بودن نصاری است؛ و هم چنین اعتقاد نصاری که قائل‌اند خداوند، سومین از سه رکن و اصل جهان خلقت است نیز دلالت بر شرک آنان دارد، و غیر اینها از شواهد و قرائن. (محقق)

و لیت شعری این چه ضرورت و اجماعی است که بسیاری از فقهای بزرگوار در حکم به طهارت غیر مسلم، حداقل فتوا به طهارت اهل کتاب داده‌اند؟! و هذا من أعجب العجائب! و فقیه بزرگواری همچون مرحوم حاج آقا رضا همدانی در کتاب «طهارت» خود، آن را از مسائل بسیار مشکل و صعب شمرده است و با ضرس قاطع، روایات طهارت را بر روایات دالّه بر نجاست، حاکم و وارد دانسته است؛ چنانچه خواهد آمد.^۱

ثانیاً: ایشان خود در انطباق آیه شریفه و إفاده مراد بر معنای نجاست اصطلاحی تشکیک نموده، و ظهور آن را بر معنای رجس و پلیدی باطنی راجح می‌دانند، لولا قرائن و شواهدی که بر نجاست ظاهری اقامه نموده‌اند، اما هیچ اسمی از این شواهد و قرائن کثیره به میان نمی‌آورند و فقط عدم دخول آنان را به مسجد الحرام، دالّ بر اراده نجاست اصطلاحی شمرده‌اند؛ درحالی که این قرینه، خود شاهدهی بر خلاف مدّعی ایشان است. زیرا نهی از ورود مشرکین به مسجد الحرام، به هیچ وجه دلالت بر نجاست ظاهری آنان نمی‌کند، زیرا ممکن است به جهت احتفاظ بر حرمت بیت الله الحرام از ورود افراد و اشخاص غیر مسلمان به واسطه قذارت باطنی و کدورت نفسانی باشد، نه به واسطه نجاست ظاهری؛ چنانچه اتفاقاً این معنا لَدَى الْعَقْلِ السَّلِيمِ وَ الدَّوْقِ الْمَتِينِ أَرْجَحُ می‌نماید، و هتک احترام بیت الله نه به واسطه ورود عین نجس، بلکه به واسطه ورود کدورت و قذارت باطنی تحقّق پیدا می‌کند. مگر ما حکم به حرمت ورود جنّب و حائض و نَفَسَاءَ به بیت الله الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلّم نمی‌کنیم، با اینکه قطعاً نجاست ظاهری در غالب قریب به کل، متنفی است؟!!

ثالثاً: ورود عین نجس به مسجد به عنوان کلی و یا مسجد الحرام، در صورتی که عرفاً منافی با حرمت بیت و رعایت شؤون آن نباشد، چه اشکالی دارد؟! و هیچ دلیل

۱. رجوع شود به ص ۱۲۳ به نقل از مصباح الفقیه.

شرعی بر این مسئله غیر از فهم متعارف عرفی و حکم و قضاوت او در این مورد، موجود نمی‌باشد؛ درست مانند صلاة عند قبور المعصومین علیهم السلام که در بعضی از موارد موجب هتک و حرام، و در بعضی موارد بلا اشکال می‌باشد. و این مسئله در موارد متفاوت و شرایط مختلف و ظروف گوناگون، تفاوت دارد؛ و چون اصل تحقیق موضوع بر عهده عرف می‌باشد، و کیفیت اجتماع شرایط و حکم به ثبوت و یا عدم آنها نیز بر عهده عرف است نه فقیه.

رابعاً: حکم به نجاست باطنی را ایشان ضروری‌الفساد دانسته، و آن را از معانی معهوده لفظ نجاست ندانسته‌اند.

اولاً: دلیلی بر این ادعای ضرورت - چنانچه در امثال آن گذشت - ارائه ننموده‌اند، و ما نیز هیچ معنای صحیحی از این ضرورت به دست نیاورده‌ایم. و ثانیاً: چنانچه قبلاً گذشت، مواردی را که در شرع بر معنای قذارت باطنی اطلاق شده است ذکر کرده‌ایم، و پر واضح است که چه در زمان نزول آیه و یا در زمان ائمه علیهم السلام شواهدی دالّه بر اراده معنای باطنی وجود داشته است؛ و ادعای ایشان در اینجا بدون دلیل می‌باشد.

خامساً: ایشان با استفاده از قول به عدم فصل، حکم آیه را به سایر افراد از غیر مسلمین، از اهل کتاب تسری داده‌اند، و این را یکی از قرائن ظهور آیه در نجاست اصطلاحی دانسته‌اند؛ در حالی که زمان نزول آیه را با عدم قول به فصل چه کار؟! و استظهار نجاست اهل کتاب از عدم قول به فصل نیز خود محلّ تأمل است؛ چنانچه در فصل بعد خواهد آمد. و همچنین اطلاق مشرک بر کافر نیز - چنانچه گذشت - ثابت نبوده، خصوصاً اینکه با توجه به قرائن موجوده در زمان نزول آیه و پس از آن، قطعاً می‌توان گفت مقصود، اهل کتاب نبوده‌اند.

سپس ایشان می‌گویند:

و ما دلّ علی نجاسة خصوص اليهود والنصارى أيضاً من المعتبرة؛ و هی و
إن كان فی مقابلها أخبار دالّة علی الطهارة و فیها الصحیح و غیره، بل هی

أوضح من تلك دلالة، بل لولا معلومية الحكم بين الإمامية و ظهور بعضها في التقيّة لأتجه العمل بها، لكن لا ينبغي أن يُصغى إليها في مُقابلة ما تقدّم. و إن أطنب بعض الأصحاب في البحث عنها و تجشّم محاملها، يُرجح الطرح عليها فضلاً عن التقيّة؛ كما أنه لا ينبغي الإصغاء للاستدلال على الطهارة أيضاً بقوله تعالى: ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلْ هُمْ﴾^۱ بعد ورود الأخبار المعتبرة و فيها الصحيح و الموثق و غيرهما، بإرادة العَدَس و الحُبُوب و البُقُولِ من الطَّعام، سبباً مع تأييدها بما عن المصباح المنير أنه: «إذا أطلق أهل الحجاز الطَّعامَ عَنَوا به البُرَّ خاصَّةً»^۲

بسیار عجیب است، مرحوم صاحب جوهر گرچه اخبار طهارت را أوضح دلالت می داند از اخبار نجاست، و حکم به طهارت را لولا معلومية الحكم بين الإمامية، متجه می شمارد، ولی غیر از صرف همین معلومیت که فقط یک ارتکاز ذهنی ایشان و امثال ایشان است، هیچ دلیلی بر رجحان حکم به نجاست اقامه نمی نماید، و با این

۱. سوره مائده (۵) آیه ۵.

۲. جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۳. ترجمه:

«و روایاتی که دلالت بر نجاست خصوص یهود و نصاری دارند هم از روایات معتبر هستند. اگرچه در مقابل این روایات، اخباری هستند که دلالت بر طهارت آنان می نمایند و در بین آنها صحیح و غیر صحیح یافت می شود، و دلالتشان از دلالت اخبار دال بر نجاست واضح تر و قوی تر است، بلکه اگر حکم در نزد امامیه معلوم نبود و هم چنین بعضی از آن روایات ظاهر در تقیه نبودند، عمل به آنها صحیح و موجه بود؛ اما بعد از ادله ای که گذشت دیگر سزاوار نیست به این دسته از روایات توجه شود. و اگرچه بعضی از اصحاب، بحث را در اینجا طولانی کرده و محمل هایی برای این روایات تراشیده اند، اما کنار گذاشتن آنها ترجیح دارد و حتی نیازی به حمل آنها بر تقیه نمی باشد؛ کما اینکه سزاوار نیست به استدلال بر طهارت اهل کتاب با آیه شریفه: ﴿و طعام اهل کتاب بر شما حلال است، و غذای شما نیز برای آنها حلال می باشد﴾ گوش داده شود و توجه شود، چراکه اخبار معتبری که بین آنها راویان صحیح و موثق و غیر آنها هستند، دلالت دارند بر اینکه مراد از طعام در آیه شریفه، عدس و حبوبات و سبزیجات است، به ویژه اینکه عبارت مصباح المنیر: «هنگامی که اهل حجاز طعام را به صورت مطلق ذکر می کنند، منظورشان فقط گندم است.» نیز این دسته از روایات را تأیید می کند.» (محقق)

ارتکاز ذهنی در صدد توجیه و تأویل اخبار طهارت به حمل بر تقیّه و غیره برمی آید و حکم به جواز اکل طعام از مأكولات اهل کتاب را حمل بر عدس و غیره می کند؛ درحالی که چنانچه گذشت، اگرچه طعام ممکن است بر حبوبات حمل شود، اما مگر کسی تا به حال حبوبات را بدون طبخ و به طور خام تناول کرده است؟! و اگر آیه حتّی در صورت محال، حمل بر حبوبات خشک و غیر مطبوخ شود، این که دیگر حلیّت و حرمت در آن معنا ندارد؛ زیرا اکل حبوبات غیر مطبوخ چه محذوری دربردارد تا آیه، حکم به حلیّت آن نماید؟!!

حقیر گوید: در اینجا بسیار مناسب است کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی - رضوان الله علیه - را نسبتاً مشروح بیان نماییم تا روشن شود که این فقیه بزرگوار نیز چه دغدغه و اضطرابی در حکم به نجاست غیر مسلمین، خصوصاً اهل کتاب داشته است، و به این سادگی که از صاحب جواهر و مرحوم وحید بهبهانی نیز نقل شده است، نبوده است.

ایشان پس از بیان نقل ادلّه قائلین به نجاست اهل کتاب و حمل اخبار طهارت

بر وجه تقیّه و توجیه آیه شریفه بر حبوب می فرمایند:

و لا یخفی ما فی هذا التّقریب؛ فإنّ التّقیّه لیست مُقتضیّه لِأَنَّ یکرهَ الإمامِ علیه السّلام تَحْرِیمَ ما حَرَّمَهُ اللهُ تَعَالَى! فَالظَّاهِرُ أَنَّ مُؤَاكِلَةَ المَجُوسِ مِنْ حَيْثُ هِيَ وَ لَوْ بِالتَّسْبِیَةِ إِلَى الحُبْزِ وَ غیره مِنَ الْأَطْعِمَةِ الْجَامِدَةِ، عَلَى مَا یَقْتَضِیهِ إِطْلَاقُ أدِلَّتِهَا، مِنَ الْأُمُورِ المَكْرُوهَةِ الَّتِی یَمْتَنِعُ اللهُ وَ أَوْلِیَاؤُهُ عَلَیْهِمُ السّلام - وَ لَعَلَّ حِکْمَتَهُ کَوْنُهَا نَحْوًا مِنَ المَوَادِّ المَمْقُوتَةِ - لَكِنَّ الإمامَ عَلَیْهِ السّلام کَرِهَ أَنْ یُکَلِّفَهُمُ بِالْمَنْعِ، إِرْفَاقًا بِهِمْ وَ تَوْسِیَةً عَلَیْهِمْ.

فمرادُه بقوله علیه السّلام: «أَنَّ أُحْرَمَ عَلَیْکُمْ» إِمَّا مُطْلَقُ الْمَنْعِ، لَا التَّحْرِیمِ المَصْطَلَحَ؛ أَوِ التَّحْرِیمُ الحَقِیقِيُّ لَكِنَّ بِلِحَاطِ تَعَلُّقِ أَمْرِ الإمامِ عَلَیْهِ السّلام بِتَرْکِهِ، کَمَا لَوْ أَمَرَ الوالدُ وَ لَدَهُ بَتَرْکِ بَعْضِ الْأَشْیَاءِ المُحَلَّلَةِ لِغَرَضٍ صَحِیحٍ. وَ قَدْ صَرَّحَ غَیْرُ وَاحِدٍ بِوُجُوبِ إِطَاعَةِ الإمامِ عَلَیْهِ السّلام فِي کُلِّ مَا یَأْمُرُ بِهِ وَ یَنْهَى عَنْهُ وَ إِنْ لَمْ یَكُنْ مُتَعَلِّقَهُ وَاجِبًا أَوْ حَرَامًا شَرْعِيًّا بِالذَّاتِ. فَلَا مُقْتَضَى

لصرف الرواية عن ظاهرها ولو بناءً على نجاسة المجوس، إذ لا مقتضى
لحملها على إرادة خصوص المايعات التي تنفعل بملاقاة النجس. فالمقصود
بها بيان حكم المؤكلة من حيث هي، محرمة كانت أو مكروهة.
و كيف كان، فلا شهادة في هذه الرواية على كون الحكم بطهارة الكتابي في
سائر الأخبار لأجل التقيّة.^۱

ملاحظه می شود ایشان صریحاً حکم به تقیّه را که توجیه بسیاری از روایات
بر آن مترتب است، رد نموده و اصلاً مورد را منافی با موارد تقیّه ذکر می نماید. اگر
مورد از موارد تقیّه باشد، امام علیه السلام نمی گوید: «من کراهت دارم که بر شما
حرام گردانم آنچه را خدای متعال حرام کرده است!» زیرا اگر واقعاً خدا این تناول

۱. مصباح الفقیه، ج ۷، ص ۲۵۲. ترجمه:

«پوشیده نیست که بر این تقریب، اشکال وارد است؛ چراکه تقیّه اقتضا نمی کند امام علیه السلام اکراه
داشته باشد که آنچه را خداوند متعال حرام نموده است تحریم نماید! چون بنا بر اقتضای اطلاق
ادله، صرف هم‌غذاشدن با مجوسی ولو اینکه نان یا غذای دیگری از غذاهای جامد باشد، از امور
مکروهه‌ای است که مورد غضب خداوند و اولیای او است؛ - و چه بسا علتش این باشد که نوعی
مودت و دوستی به حساب آید که در نزد شارع مغضوب است - اما امام علیه السلام اکراه داشته که
با منع کردن، آنان را در سختی و تکلف بیندازد، لذا با آنان مدارا نموده و توسعه داده است.

پس منظور امام علیه السلام از تحریم، آنجا که می فرمایند: «دوست ندارم بر شما حرام کنم!» یا
مطلق منع است، نه تحریم مصطلح؛ و یا اینکه تحریم حقیقی است اما با لحاظ تعلق امر امام
علیه السلام به ترک آن؛ مانند آنکه پدر به فرزندش امر نماید که بعضی از امور حلال را به جهت
غرض صحیحی، ترک کند. و بیش از یک نفر از علما تصریح نموده‌اند بر اینکه اطاعت از امام
علیه السلام در تمام اموری که بدان امر می نماید یا از آن نهی می کند، واجب است اگرچه متعلق
آن ذاتاً واجب یا حرام شرعی نباشد. پس حتی اگر بنا بر نجاست مجوسی باشد، دلیلی بر برگرداندن
روایت از ظاهرش وجود ندارد؛ چراکه مقتضی برای حمل روایت بر اراده خصوص مایعاتی که با
ملاقات نجس منفعل می شوند، وجود ندارد. پس مقصود از این روایت صرفاً بیان حکم
هم‌غذاشدن با مجوس است، چه حرام باشد و چه مکروه.

و به هر تقدیر، شاهدی در این روایت مبنی بر اینکه حکم به طهارت اهل کتاب در سایر اخبار، به
دلیل تقیّه بوده است وجود ندارد.» (محقق)

را حرام کرده است، دیگر کراهت داشتن چه معنا دارد؟!

پس معنای این عبارت می‌شود: من می‌بینم شما در معاملات و روابط خود با مجوس بسر می‌برید، و اگر بخواهم بگویم این کار را ترک کنید، موجب عسر و حرج خواهد شد؛ و لذا شما را نهی از ارتباط و معاشرت نمی‌کنم! و این معنا قطعاً با کراهت، سازگار می‌باشد نه با حرمت؛ زیرا در صورت حرمت، امام می‌تواند مطلب را به گونه‌ای دیگر بیان کند و بفرماید: تناول از اطعمه مجوس و تماس با آنان حرام است، و آنان نجس می‌باشند مگر در صورت ضرورت! چنانچه در سایر موارد ضرورت نیز حکم به رفع آن داده شده است. بنابراین چگونه امام علیه السلام با وجود علم به حرمت و نجاست ذاتیه به نحو مطلق و بدون هیچ قید و شرطی، یک امت را در جهل و ضلالت و اقدام به حرام و معصیت و تناول نجس قرار می‌دهد؟! و بر فرض اینکه مقصود امام، تقیه باشد باید بفرمایند: «من کراهت دارم از اینکه حرام کنم بر شما آنچه را خدای متعال حلال گردانیده است!» یعنی فقط در صورت ضرورت و تقیه اشکالی ندارد؛ نه اینکه آنچه را که شما انجام می‌دهید. و بسیار جای تعجب است که چطور این معنای بسیار واضح و متعارف عرفی را این عده متوجه نشده‌اند؟! و اعجب از این، اینکه با این روایت خواسته‌اند سایر روایات صریح در طهارت را نیز حمل بر تقیه نمایند!

سپس ایشان در ادامه می‌فرمایند:

مع أنّه يَظْهَرُ بالتدبُّرِ فيما أسلفناه في مبحثِ نجاسةِ الخمرِ، أنّ احتمالَ صدورِ الأخبارِ الدالّةِ على طهارتها تقيةً ليس بأقوى من احتمالِ كونِ ما دَلَّ على نجاستها كذلك. فالإنصافُ أنّه ليس في شيءٍ من أخبارِ الطّهارةِ ما يُشعرُ بصدورها تقيةً، فضلاً عن أن يدلَّ على ذلك دلالةٌ معتبرةٌ مُصححةٌ لطح هذه الأخبارِ الكثيرة؛ فلا يجوزُ رفعُ اليَدِ عن مثل هذه الرواياتِ إلا بدليلٍ معتبرٍ. و الذي يقتضيه الجمعُ بينها وبين أخبارِ النجاسةِ، إنّما هو ارتكابُ التّأويلِ في تلك الأخبارِ، فإنَّ أخبارَ الطّهارةِ لو لم تكن نصّاً فلا أقلَّ من كونها أظهرَ دلالةً من تلك الرواياتِ؛ مع ما أشرنا إليه من أنّ جملةً من هذه الرواياتِ تصلحُ أن تكونَ بمدلولها اللفظيَّ قرينةً لصرفِ تلك الرواياتِ عن ظاهرها،

خصوصاً مع ما عَرَفَتْ مِنْ وَهْنِ دَلَالَةِ تِلْكَ الْأَخْبَارِ عَلَى النَّجَاسَةِ، بَلْ إِمْكَانٍ مَنَعَ ظُهُورَهَا فِيهَا. اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُدَّعَى انْجِبَارُ ضَعْفِ دَلَالَتِهَا كَسَنَدِهَا بِفَهْمِ الْأَصْحَابِ وَعَمَلِهِمْ؛ لَكِنْ لَا يَكْفِي ذَلِكَ فِي تَرْجِيحِهَا عَلَى أَخْبَارِ الطَّهَارَةِ بَعْدَ عَدَمِ التَّنَافِي وَ إِمْكَانِ الْجَمْعِ عُرْفًا مَعَ وَجُودِ الشَّاهِدِ عَلَيْهِ، إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّ إِعْرَاضَ الْمَشْهُورِ عَنْ أَخْبَارِ الطَّهَارَةِ أَسْقَطَهَا عَنِ الْاِعْتِبَارِ. فَأَخْبَارُ النَّجَاسَةِ عَلَى هَذَا التَّقْدِيرِ حُجَّةٌ سَلِيمَةٌ مِنَ الْمُعَارِضِ، يَجِبُ الْأَخْذُ بِظَاهِرِهَا؛ لَكِنَّ الْاِقْتِنَاعَ بِهَذَا الْقَوْلِ فِي طَرَحِ مِثْلِ هَذِهِ الْأَخْبَارِ أَرَاهُ مُجَرَّدَ التَّقْلِيدِ وَ التَّصَدِيقِ مِنْ غَيْرِ تَصَوُّرٍ، فَلَا بُدَّ مِنْ تَحْقِيقِ هَذَا الْقَوْلِ.^۱

در اینجا بسیار خوب و مستدل، مرحوم حاج آقا رضا کیفیت دلالت اخبار طهارت و رجحان قطعی آنها را بر اخبار نجاست بیان داشته، و در مقام جمع با

۱. مصباح الفقیه، ج ۷، ص ۲۵۴. ترجمه:

«علاوه بر این، با تدبیر در آنچه سابقاً در مبحث نجاست شراب ذکر کردیم، مشخص می شود احتمال اینکه صدور اخبار دال بر طهارت به جهت تقیه باشد، از احتمال اینکه اخبار دال بر نجاست به دلیل تقیه باشد بیشتر نیست. و انصاف این است که در اخبار طهارت قرینه‌ای که حتی مشعر به صدور این اخبار به جهت تقیه باشد وجود ندارد، تا چه رسد به وجود دلالت معتبری بر تقیه که باعث صحّت کنار گذاشتن این اخبار کثیره باشد؛ پس رفع ید از امثال این روایات، بدون دلیل معتبر جایز نیست. پس اقتضای جمع بین این اخبار و اخبار نجاست، تأویل کردن اخبار نجاست است؛ چراکه اخبار طهارت اگر نص نباشند، حداقل دلالت آنها از اخبار نجاست ظاهرتر است. علاوه بر این، اشاره کردیم که مدلول لفظی تعدادی از این اخبار می تواند قرینه برای برگرداندن ظهور روایات نجاست باشند؛ خصوصاً همان طور که دانستی - دلالت آن اخبار بر نجاست، سست است بلکه می توان گفت اصلاً ظاهر در نجاست نیستند. مگر اینکه ادعا کنیم فهم اصحاب و عمل آنها ضعف دلالت این اخبار را همانند ضعف سندشان جبران می نماید؛ اما بعد از اینکه مشخص شد که این اخبار با اخبار طهارت منافاتی نداشته و امکان جمع عرفی بین آنها وجود دارد، دیگر این دلیل برای ترجیح این اخبار بر اخبار طهارت، کافی نخواهد بود. مگر اینکه گفته شود إعراض علمای مشهور از اخبار طهارت، آنها را از درجه اعتبار ساقط کرده است. در این صورت اخبار نجاست، حجّتی بدون معارض خواهد بود که باید ظاهر آنها را حجّت دانست. اما به عقیده من، قانع شدن به این دلیل برای کنار گذاشتن چنین روایاتی، صرفاً امری تقلیدی، و تصدیقی بدون تصور است؛ پس این نظر باید اثبات گردد.» (محقق)

دلالت بین اخبار طهارت، اخبار نجاست را مقید و حمل بر کراهت می‌نماید، و حتی مدعی است که ظهور در دلالت بر نجاست نیز در آنان منتفی می‌باشد.

ایشان پس از ترجیح قاطع اخبار طهارت بر نجاست، تنها و یگانه قرینه حمل بر نجاست را عمل اصحاب و إعراض مشهور از اخبار طهارت می‌دانند؛ و طبق قول مشهور، إعراض اصحاب را مبتنی بر قرینه مختفیه از متأخرین دانسته، و به واسطه آن رفع ید از اخبار ثقات و صحاح از روایات و ادله می‌نمایند، و چه بسا گفته شده است: کَلِمًا از دَادَتِ الرَّوَايَةُ قُوَّةً، از دَادَتِ وَهْنًا!

در اینجا باید از اینان پرسید: این قرینه مختفیه چگونه قرینه‌ای است که حتی یک نفر از قدما بحثی و کلامی از آن به میان نیاورده است؟! و چگونه است که همین قدمای اصحاب در بسیاری از مسائل عادی و روایات متعارفه، همان سیاق روایت را طبق فهم عادی خود از روایت بیان کرده‌اند، و یا اگر قرینه و شاهی بر خلاف برداشت متعارف وجود داشته است، نقل کرده‌اند؛ اما در این مورد که از مهم‌ترین مسائل در زمان ائمه علیهم السلام بوده است، به هیچ قرینه و شاهی اشاره ننموده‌اند؟! و ما دلخوش از اینکه آنها بر قرینه و تأویلی دست یافته و ما از آن محروم بوده‌ایم، باید فهم و برداشت آنان را بر اصول متقنه و ادله منصوصه از قبل امام علیه السلام ترجیح دهیم! و چه بسا کار به آنجا رسد که فهم اصحاب، خود به‌عنوان یک اصل از اصول استنباط، در مقابل کتاب و سنت قرار گیرد و بلکه بر آنان ترجیح یابد!! حال بگذریم از اینکه نه تنها هیچ قرینه و شاهی در زمان ائمه علیهم السلام بر نجاست کفار به‌طور عام وجود نداشته است، بلکه بر عکس، شواهد متعدده حتی در خود روایات همگی گویای طهارت کفار در خود زمان حاملان وحی و حفظه دین علیهم السلام وجود داشته است؛ چنانچه خواهد آمد.

۱. ترجمه: «روایتی که مشهور فقها از آن إعراض نموده باشند، به هر مقدار که قوتش بیشتر باشد، ضعف و سستی آن بیشتر خواهد بود!» (محقق)

مرحوم صاحب مصباح الفقیه در مقام توضیح و تبیین این قرینه برآمده و مطلب را این چنین ادامه می‌دهد که:

چنانچه این قرینه برای شخص، موجب قطع به حکم شود، این مسئله از باب «القاطعُ مجبُولٌ عَلَى اتِّبَاعِ قَطْعِهِ»^۱ حکم خاص خود را پیدا می‌کند، چطور که در سایر موارد قطع چنین خواهد بود؛ و اما اگر برای شخص این چنین نشود، بلکه صرفاً به عنوان یک احتمال و یا یک ظن مطرح شود، آن وقت چگونه ما می‌توانیم به واسطه یک ظن غیر معتبر، رفع ید از روایات موثوقه و ادله مستنده و حجج ملزومه بنماییم؟!^۲

سپس ایشان می‌گویند:

و کیف كان، فأخبارُ البابِ الدالَّةُ على الطَّهارةِ لتكاثرِها أو تظافرِها و صحَّةِ أسانيدِها و اعتضادِ بعضها ببعضٍ، أجلُّ من أن يطرأ عليها وهنٌّ في سندِها أو دلالتِها؛ لإمكانِ دعوى القطعِ بصدورِ أغلبِها لو لم نُقلْ بذلك في كلِّها - كما ذهب إليه بعضٌ - فلا يتطرَّقُ إليها الوهنُّ من حيث السند، و أمَّا دلالتُها فهي من القوَّةِ بمكانٍ كاد يكونُ بعضها نصًّا في المدَّعى، فلا نجدُ في نفوسنا ريباً في دلالتِها. و إمَّا الرِّيبَةُ التي تتطرَّقُ إليها إمَّا هي في جهةِ صدورِها، فيتقوَّى بإعراضِ المشهورِ عنها احتمالُ كونِها صادرةً عن تقيَّةٍ و نحوها من الأمورِ المُقتضية لإظهارِ خلافِ الواقعِ.^۳

۱. ترجمه: «شخصی که قطع دارد، طبیعتاً و فطرتاً از قطع خود تبعیت می‌نماید.» (محقق)

۲. مصباح الفقیه، ج ۷، ص ۲۵۵.

۳. مصباح الفقیه، ج ۷، ص ۲۵۶. ترجمه:

«در هر صورت، اخبار دال بر طهارت به جهت کثرتشان و تأیید یکدیگر و صحّت سندشان و تقویت بعضی از آنها توسط بعضی دیگر، بالاتر از آن هستند که سستی در سند یا دلالت بتواند بر آنها عارض گردد. چراکه اگر قائل به قطع به صدور تمام آنها نشویم - چنانکه بعضی قائل شده‌اند - در مورد اغلب آنها امکان ادعای قطع به صدور وجود دارد؛ پس وهن و سستی از حیث سند در آنها راه ندارد. و اما از حیث دلالت چنان قوی هستند که می‌توان گفت بعضی از آنها نص در مدعا بوده، و ما در درون خود هیچ‌گونه شکّی نسبت به دلالت آنها نمی‌یابیم. تنها شکّی که در

در اینجا ایشان تصریح دارد که اخبار طهارت سنداً و دلالتاً قابل خدشه نمی‌باشد؛ و فقط اگر احتمالی در آن برود، از حیث جهت صدور می‌باشد. ایشان پس از بیان نسبتاً مفصّلی راجع به إعراض اصحاب و حمل اخبار طهارت را بر صورت تقیّه، اشکالاتی نیز بر این جهت وارد کرده‌اند. از جمله در مسئله آثار وضعیّه طهارت و نجاست، که از جمله بطلان وضوء و صلاة در صورت تماس و مساوره با عین نجس است، و احتمال حکم به طهارت را در صورت ضرورت و وجود عسر و حرج تقویت نموده‌اند؛ ولی در عین حال، این احتمال را در بسیاری از موارد سؤال نمی‌توان مطرح نمود و فقط در بعضی از روایات می‌توان وارد ساخت. و علی‌کل‌حال در مورد احتمال تقیّه می‌فرمایند:

و کیف كان، فحمل الأخبار على التّقيّة لا يخلو عن بُعد؛ و على تقدير قرب احتمال لا يكفي ذلك في الحمل مع مخالفته للأصل، ما لم يدل عليه دليل معتبر. و قد أشرنا إلى أن مجرد الأعراض لا يصلح دليلاً عليه؛ اللهم إلا أن يدعى إفادته للقطع بعدم كونها مسوقة لبيان الحكم الواقعي، و عهدتها على مدعيها. فهي لا تنهض حجة على من لم يقطع بذلك حتى يجوز له طرح الأخبار المعتبرة؛ كما أن الشهرة و نقل الإجماع على الفتوى بل الإجماع المحقق أيضاً كذلك، ما لم يوجب القطع بموافقة الإمام عليه السلام.^۱

↪ آنها راه پیدا می‌کند، از حیث صدورشان است که به جهت إعراض مشهور از آنها، این احتمال تقویت می‌گردد که صدورشان به جهت تقیّه یا هر جهت دیگری که اقتضای اظهار خلاف واقع را کند، باشد». (محقق)

۱. مصباح الفقیه، ج ۷، ص ۲۵۷. ترجمه:

«به هر حال، حمل اخبار بر تقیّه بعید به نظر می‌رسد؛ و حتی بر فرض زیاد بودن احتمال آن نیز، چون مخالف با اصل (طهارت) است، بدون وجود دلیل معتبر نمی‌توان با صرف احتمال، آنها را حمل بر تقیّه نمود. و پیش از این اشاره نمودیم که اعراض به تنهایی دلیل معتبری به حساب نمی‌آید؛ مگر اینکه ادعا شود اعراض مشهور باعث یقین بر این مطلب می‌گردد که سیاق این روایات برای بیان حکم واقعی نبوده است، که اثباتش بر عهده مدعی است. و این دلیل برای کسی ↪

ایشان در این عبارت، دیگر جایی برای صارفیّت و مانعیّت از اخبار طهارت باقی نگذاشتند. زیرا عمده دلیل مخالفین بر طهارت، همان مسئله اجماع است که قبلاً ذکر شد، و اجماع در صورتی می‌تواند حجّت باشد که کاشف از موافقت معصوم علیه السّلام باشد؛ و این معنا در افراد مختلف متفاوت است، ممکن است برای بعضی موجب قطع و برای بعضی حتّی احتمالش را هم ایجاب نکند، تا چه رسد به قطع. و اینکه بعضی گفته‌اند: «اجماع، سبب عادی برای قطع به موافقت امام علیه السّلام است» نیز مردود می‌باشد، پس از اینکه انسان این معنا را در وجود خود وجدان نمود.

و بهذا ظهّر لك ضعف الاستدلال للنّجاسة بالشّهرة و نقل الإجماع و غیرهما من المؤیّدات الّتی تقدّمت الإشارة إليها.

لكن لقائل أن يقول: إن ما ذكر من أدلة النّجاسة و إن لا يصلح شيء منها في حد ذاته لإثبات المدعى في مقابلة هذه الأخبار الكثيرة، لكن ربما يحصل بملاحظة المجموع من نقل الإجماع و الشّهرة و شدوذ المخالف و مغروسيته في أذهان المُتسرّعة على وجه صار لديهم نظير الضروريات الثابتة في الشريعة الّتي يعرفها العوامّ و النساء و الصبيان و غيرها من المؤیّدات المعاضدة لظواهر أخبار النّجاسة - الجزم بنجاستهم و كون أخبار الطّهارة مؤولة أو معلولة.

و الإنصاف أنّ هذه الدعوى قريبة جداً؛ فإنّه ربّما يحصل بملاحظة معروفيته في الشريعة لدى العوامّ و الخواصّ و تجنّبهم عن مساورة أهل الكتاب، الجزم بالحكم لكونها كالسيرة القطعية كاشفة عن رأي المعصوم عليه السّلام.^۱

⇐ که قطع به آن ندارد، حجّت به حساب نمی‌آید تا بتواند به واسطه آن، اخبار معتبره را کنار بگذارد؛ کما اینکه شهرت و نقل اجماع بر یک فتوا و حتّی اجماع محقّق نیز تا وقتی که موجب قطع به موافقت امام علیه السّلام نباشد، هیچ کدام صلاحیت برای چنین امری را ندارند. (محقق)

۱. مصباح الفقيه، ج ۷، ص ۲۵۸. ترجمه:

«با این بیان، ضعف استدلال به نجاست به واسطه شهرت و نقل اجماع و مؤیّدات دیگری که ⇐

مرحوم صاحب مصباح الفقيه در این فقرات، همان کلام مرحوم وحید بهبهانی را تکرار می‌نماید و حکم به نجاست را از ضروریات مذهب می‌شمرد، و این مسئله را - چنانچه گفته شد - از جمله شعار شیعه در قبال اهل سنت به حساب می‌آورد؛ ولی با ایراد و هن بر این دلیل، استدراک نموده و در صدد تضعیف این نظریه چنین می‌گوید:

لكنّ الذی یوهنّها فی خصوص المقام السیر فی أخبار الباب. فإنّها تشهد بحدوث هذه السيرة وتأخرها عن عصر الأئمة عليهم السلام؛ لشهادة جلّها بخلوّ أذهان السائلين الذين هم من عظماء الشيعة ورواة الأحاديث عن احتمال نجاستهم الذاتية، وأنّ الذی أوقعهم فی الریبة الموجبة للسؤال عدم تجنّبهم عن النجاسات. حتّى أنّ محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری الذی كتب إلى صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فی زمان الغيبة، استشکل فی الصلاة فی الثیاب المتخذة من المجوس بواسطة أنّهم یأكلون المیتة و لا یغتسلون من الجنابة. فیستفاد من مثل هذا السؤال أنّ احتمال نجاسة المجوس ذاتاً لم یکن طارفاً بذهنه، و إلا لكان الفحص عن حکم الثیاب بملاحظتها أولى.

فیظنُّ بمثل هذه الأسئلة أنّ معرفتها لدى العوامّ و مغروسیتها فی أذهانهم

◀ بدان‌ها اشاره شد، برایت واضح و روشن گشت.

اما کسی می‌تواند ادعا نماید که: اگرچه ادله‌ای که برای اثبات نجاست ذکر شد در مقابل این اخبار بسیار، به تنهایی برای اثبات نجاست کافی نیستند، اما با ملاحظه مجموع ادله که عبارت‌اند از اجماع منقول و شهرت و نادر بودن مخالفین و ریشه‌دار بودن این عقیده در اذهان متشرّعین به نحوی که در نزد آنان مانند ضروریات ثابت در دین بوده که عوام و زنان و بچه‌ها نیز از آن اطلاع دارند، و دیگر مؤیداتی که با ظاهر اخبار نجاست تقویت می‌گردند، می‌توان جزم به نجاست کفار نموده و حکم به تأویل داشتن یا ایراد داشتن اخبار طهارت کرد.

انصافاً این ادعا بسیار نزدیک به ذهن است؛ چراکه با ملاحظه معروف و مشهور بودن این فتوا در دین در نزد عوام و خواص و اجتنابشان از هم‌غذاشدن با اهل کتاب، یقین حاصل می‌گردد که عمل آنان مانند سیره قطعیّه است که کاشف از رأی معصوم علیه السلام می‌باشد.» (محقق)

نشأت من شهرة القول بها بين العلماء الذين هم مرجع تقليد العوام. وهى فى حد ذاتها لا تُفيد الجزم بالحكم خصوصاً مع قوة احتمال كون مستند المشهور فى الحكم بالنجاسة - كما يُساعد عليه مراجعة كتبهم - استظهارها من الآية الشريفة ببعض التقريرات المتقدمة، فلم يُجوزوا رفع اليد عن ظاهر الكتاب بأخبار الطهارة؛ إيماناً منهم على أنها أخبار آحاد ولا يجوز تخصيص الكتاب بها، أو لزعمهم ابتلاء المخصص بالمعارض، أو غير ذلك من جهات الترجيح. فلا وثوق بوصول الحكم إليهم يداً بيد عن معصوم عليه السلام، أو عُثورهم على دليل معتبر غير ما بأيدينا من الأدلة.

والحاصل: أنه لا يجوز طرح الأخبار الدالة على الطهارة أو المؤيدة لها التى لا تنهاى كثرةً بمثل هذه التلفيقات التى تشبث بها القائلون بالنجاسة، حتى ألقى المسألة بعضهم بالبدييات التى رأى التكلّم فيها تضييعاً للعمر؛ مع أنه لا يرجع شىء منها إلى دليل يُعتدُّ به عدا ظواهر أخبار النجاسة التى عرفت حالها. فالحق أن المسألة فى غاية الإشكال.^۱

۱. مصباح الفقيه، ج ۷، ص ۲۵۸. ترجمه:

«أما آنچه این نظر را - خصوصاً در این مقام - تضعیف می نماید، سیر در اخبار باب است؛ چراکه اخبار شهادت می دهند که این سیره بعداً حادث شده و متأخر از عصر ائمه عليهم السلام است؛ و همه روایات گواه اند که سؤال کنندگان که از اعظم شیعه و راویان احادیث بوده اند، احتمال نجاست ذاتی کفار را نمی دادند، و آنچه آنان را در شک انداخته و موجب سؤال برای شان شده، عدم اجتناب کفار از نجاسات بوده است. حتی محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری که برای حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت نامه نوشته است، از حکم نماز خواندن با لباس هایی که از مجوس گرفته شده، به سبب آنکه آنان گوشت مردار تناول نموده و غسل جنابت نیز نمی کردند، سؤال کرده است. بنابراین از امثال این سؤالات فهمیده می شود که احتمال نجاست ذاتی مجوس اصلاً بر ذهن او خطور نکرده است، و الاً جویا شدن حکم لباس با توجه به نجاست ذاتی آنان، اولی بود.

پس با وجود چنین سؤالاتی، گمان بر این قرار می گیرد که معروفیت این حکم در نزد عوام و ریشه دار شدن آن در اذهانشان، نشئت گرفته از مشهوریت آن در میان علمایی است که مرجع تقلیدشان بوده اند، و این شهرت، به تنهایی موجب جزم به حکم نمی گردد، خصوصاً با توجه به

انصافاً باید اذعان نمود که صاحب مصباح الفقیه حقّ مسئله را در اینجا اداء نموده است؛ و ادلّه قائلین به نجاست ذاتی اهل کتاب را بافته‌های بدون دلیل و حجّت می‌داند که هیچ‌کدام از آنان، در مقام اجتهاد و استنباط لا یُسوْنُ و لا یُغنی من جوع می‌باشد. و نه تنها اجماع در این مورد، کاشف از رأی معصوم علیه السّلام نیست - زیرا اولاً: این اجماع مدرکی می‌باشد؛ و ثانیاً: چنانچه گذشت، مخالفینی در مقابل خود، چه از قدماء و چه از متأخرین و چه فی زمانها، به طور وفور وجود دارند - بلکه شهرت نجاست در بین شیعه در زمان خود ائمّه علیهم السّلام نبوده است، و این مسئله در لسان روایات کاملاً واضح و آشکار می‌باشد. بناءً علی هذا ما هیچ مدرکی قابل توجّه و اعتبار بر نجاست ذاتی، خصوصاً اهل کتاب، مشاهده نمی‌کنیم؛ بلکه ادلّه قطعیه بر طهارت آنان قائم می‌باشد.

محصل کلام در این فصل آنکه: اکثر قدماء از فقها قائل به نجاست ذاتی کفّار، اعمّ از مشرک و اهل کتاب می‌باشند، و در بسیاری از کتب، ادّعاء اجماع بر

اینکه با مراجعه به کتب مشهور فهمیده می‌شود که احتمال قوی دارد مستندشان در حکم به نجاست، ظهور گرفتن از آیه شریفه با بعضی از تقریب‌های متقدمه باشد. و در نتیجه، رفع ید از ظاهر آیه شریفه را با اخبار طهارت، جایز ندانسته‌اند؛ یا به دلیل اینکه اخبار طهارت را اخبار آحاد گرفته‌اند و تخصیص کتاب خدا با آن جایز نیست، و یا گمان کرده‌اند که مخصّص، معارضی دارد که همان اخبار نجاست است، و یا جهات ترجیح دیگر. پس هیچ اطمینانی وجود ندارد که این حکم دست به دست از جانب معصوم علیه السّلام به آنان رسیده باشد، و یا به دلیل معتبری غیر از ادلّه‌ای که در دست ما است، دست یافته باشند.

حاصل مطلب اینکه: کنار گذاشتن اخبار دالّ بر طهارت یا مؤید آن، که از جهت کثرت نامتناهی هستند، با این دلایلی که قائلین به نجاست به آن متمسک شده و حتی بعضی از آنان این مسئله را به بدیهیات ملحق نموده و صحبت راجع به آن را تزیین عمر دانسته‌اند، جایز نمی‌باشد؛ خصوصاً با توجّه به اینکه هیچ‌کدام از این ادلّه به دلیل قابل توجّهی غیر از ظواهر اخبار نجاست بازگشت نمی‌کنند، که راجع به آنها نیز توضیح داده شد. پس حق این است که مسئله نجاست کفّار، در غایت اشکال است. (محقق)

این مسئله شده است؛ و حتی بعضی همچون مرحوم وحید بهبهانی آن را شعار شیعه در قبال اهل سنت می‌داند، و صاحب جوهر نیز با تأیید کلام وحید بهبهانی بحث در این مسئله را تضييع عمر دانسته و آن را از زمره ضروریات دین می‌شمرد. ولیکن با توجه به ادله قائلین به نجاست، روشن می‌شود که هیچ‌کدام از آنها مفید مراد و منتج مقصود نمی‌باشد، و صرفاً بر اساس حدس و تخمین و استحسان، روایات داله بر طهارت را تأویل، و روایات محتمل الظهور در نجاست را مأخذ و مبنا قرار داده‌اند. و چنانچه گذشت، مرحوم حاج آقا رضا همدانی تمام ادله قائلین به نجاست را در زمره تلفیقات می‌شمرد و هیچ‌وقعی بر آنان نمی‌نهد؛ نه در اجماع مدعا، و نه در ادعاء سیره مشهوره، و نه در حکم به تقیه و سایر وجوه مفروضه. بنابراین طبق موازین و اصول مدونه، متبع همان روایات داله بر طهارت ذاتی اهل کتاب و حتی سایر فرق از مذاهب مختلف است.

نگارنده در اینجا دیگر إطاله مطلب را تضييع اوقات و تطویل بلاطائل می‌داند، و جهت توضیح و تبیین مسئله به تنها دلیل متمسکین به نجاست که همان اجماع می‌باشد، می‌پردازد. امید است که بدین وسیله پرده از رخسار حقیقت برافتد، و مبنا و مراد شارع مقدس در این مسئله غوغا برانگیز، روشن گردد!

فصل ششم

نقد و بررسی اجماع مدعا بر نجاست غیر مسلمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اجماع در مذهب امامیه به عنوان کاشف از رأی معصوم علیه السلام در قبال کتاب و سنت، حجّت و مستند است؛ البتّه بازگشت و مآل آن به سنت می‌باشد و در حقیقت نمی‌توان آن را در عداد ادلّه و مبانی استنباط، مستقلاًّ به حساب آورد. مرحوم محقق در معتبر خود، حجّیت اجماع را به دخول معصوم در میان طائفه ذکر می‌کند و می‌فرماید:

فَلَوْ خَلَا الْهَائِئِ مِنْ فَقَهَائِنَا عَنْ قَوْلِهِ لَمَا كَانَ حُجَّةً؛ وَلَوْ حَصَلَ فِي اثْنَيْنِ لَكَانَ قَوْلُهُمَا حُجَّةً.^۱

هم‌چنین سید مرتضی - اعلی الله مقامه - چنین می‌فرماید:
إِذَا كَانَ عِلَّةُ كَوْنِ الْإِجْمَاعِ حُجَّةً كَوْنِ الْإِمَامِ فِيهِمْ، فَكُلُّ جَمَاعَةٍ - كَثُرَتْ أَوْ قَلَّتْ - كَانَ الْإِمَامُ فِي أَقْوَالِهَا فِإِجْمَاعِهَا حُجَّةً.^۲

۱. المعتبر، ج ۱، ص ۳۱. ترجمه:

«اگر صد نفر از فقهای ما حکمی داده باشند اما حکم آنان حکم امام نباشد، فتوای آن صد نفر حجّت نیست؛ و اگر دو نفر باشند ولی حکمشان حکم امام باشد، قولشان حجّت است.» (محقق)
۲. الدرریعة، شریف مرتضی، ج ۲، ص ۶۳۰؛ فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۸۵، به نقل از سید مرتضی. ترجمه:

«اگر علت حجّت بودن اجماع، بودن امام در میان مجمعین باشد، پس هر جماعتی که امام در بین قائلین به فتوایشان باشد - کم باشند یا زیاد - اجماعشان حجّت است.» (محقق)

کسی از فقها انکار این مسئله را ننموده است که اجماع به خودی خود نمی‌تواند به‌عنوان دلیلی مستقل در کنار سایر ادله استنباط به حساب آید؛ ولی در کیفیت تحقق آن و تشکّل موضوع، اختلاف نظر وجود دارد.

بعضی حجّیت آن را از باب دخول امام علیه السّلام در جمله فقها، مُجمَع علیهم دانسته‌اند؛ چنانچه این نظریه، پیش قدمای اصحاب و سید مرتضی راجح بوده است. و به این طریقه، طریقه تَضَمّینیه گفته‌اند.

اشکال در این طریقه آن است که: تحقیقاً افرادی که معلوم‌الحال و شناخته شده‌اند، نمی‌توان قول آنان را به حساب آورد؛ و افرادی که شناخته‌شده نیستند و مجهول‌اند، از کجا ما قطع به وجود امام در زمره آنها پیدا کنیم؛ و با حدس و گمان هم که نمی‌توان حکمی را مستند به امام علیه السّلام دانست. و اگر قطع به وجود امام علیه السّلام در زمره عده‌ای خاص پیدا شود، این به خود قطع مربوط است نه به اجماع سایر افراد؛ چنانچه اگر این قطع بدون توجه به فتاوی فقها و فقط در یک محدوده مشخص حاصل شود، هیچ ارتباطی با اجماع فقهای معروف‌الحال ندارد. بنابراین دیگر هیچ اجماعی محقق نخواهد شد؛ زیرا شناخت فتاوی فقهای معروف و شناخته‌شده فایده‌ای ندارد، چون تطرّق خطا و نسیان در آنها مانند سایر افراد مردم می‌رود، و استنباط آنها برای خودشان حجّت است نه برای دیگران. و قطع به وجود امام علیه السّلام در افراد مجهول نیز ممکن است فقط در عالم تصوّر و خیال محقق گردد، نه در عالم عین و خارج. از این رو به نظر می‌رسد که ذکر اجماع در کتب فقها با توجه به سلوک این مسلک و طریقه، عبث و بیهوده خواهد بود؛ و باید اذعان نمود که از صدر اسلام تا کنون هیچ فردی از فقهاء ادعای یک‌چنین اجماعی با این خصوصیت را نه نموده و نه می‌تواند بنماید.

و اما طریق دوم در تحقق حجّیت اجماع، قاعده لطف است.

در توجیه این مسلک، این نکته مطرح است: از آنجا که وظیفه امام علیه السّلام تبیین و تبلیغ رسالت و شریعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می‌باشد،

باید حکم الله واقعی را به *أیّ نحوٍ من الأئحاء* به گوش مردم برساند؛ و چنانچه در زمانی تمام فقها بر مسئله‌ای خلاف واقع اتفاق نظر داشتند، وظیفه امام علیه السلام از باب لطف، بیان حکم واقع است به هر نحوی که خود صلاح می‌داند، و چون حکمی بر خلاف اجماع وجود ندارد، این مسئله کشف از موافقت معصوم علیه السلام با حکم مجمع علیه می‌نماید. و اگر چنانچه در این باب، دلیلی از کتاب و یا سنت موجود باشد دیگر این طریقه، معمول بها نخواهد بود؛ زیرا ممکن است امام علیه السلام در مقام بیان حکم مخالف، بر آن دلیل استناد و تمسک کرده باشد. اما چنانچه مبین خواهد شد، این طریقه نیز همچون مسلک سابق الذکر، بر

یک اصل رصین و پایه استواری مبتنی نمی‌باشد. زیرا:

اولاً: تکلیف و وظیفه امام علیه السلام از باب این قاعده، یا بیان حکم خلاف است در مقام افتا و حکم، و یا رفع اشتباه و خطای امت است در مقام عمل و تکلیف. اگر مقصود، ایجاد مانع و حاجز است در مقام عمل، باید اذعان نمود که این مسئله ابداً صورت خارجی و عینی پیدا نکرده است. زیرا چه بسا از منتهای حکم فقها و عمل امت بر تعیین حکمی قرار می‌گرفت و پس از مدتی حکم به خلاف پدید آمده، و به کلی حکم اول منسوخ و یا نادرالوجود گردیده است؛ چنانچه در قول به انفعال ماء بئر در ابتدای امر، و نظریه خلاف علامه حلی مبنی بر عدم انفعال، گواه و شاهدهی بر این مسئله است. و نظیر این مسئله در ابواب فقهی *الی ما شاء الله* موجود می‌باشد.

و ثانیاً: در این صورت چرا قاعده لطف منحصرأ منعطف به جمهور از امت شود، و شامل هر فرد و هر گروه و هر جا و هر زمان نشود؟! مگر افرادی که بر مقتضای تکلیف و حکم مقلد خود، خطأ مرتکب فعل خلاف حکم الله واقعی شوند، چه تقصیری در انجام تکالیف و عمل به وظیفه خود کرده‌اند که باید از عنایت و لطف حضرت، محروم گردند؟! و اگر ما جواز عمل مکلف را در زمان غیبت امام علیه السلام به مقتضای حکم ظاهری و عمل به وظیفه ظاهری - چنانچه خود ائمه علیهم السلام

بیان فرموده و مجزی دانسته‌اند - صحیح و مثاب بدانیم، دیگر چه فرقی خواهد کرد بین یک نفر یا صد نفر و یا یک امت در یک برهه از زمان و یا در ازمنه متوالیه؟!

و هم‌چنان که احکام در صدر اسلام تدریجاً نازل می‌شدند و چه بسا سال‌ها مردم در جهل از تکلیف واقعی و حکم شرعی خود، مرتکب خطا می‌شدند و سپس حکم واقعی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان می‌گردید، در زمان غیبت هم ما بگوییم بنا بر مصالح و مقتضیاتی که در حیطة علم خدا و اولیای او است، مردم از لحاظ ادراک حکم الله واقعی در حرمان قرار گیرند؛ چنانچه در احادیث مذکور است که قائم آل محمد صلی الله علیه و علی آبائه الطاهرین با احکام جدید و تکالیف جدیدی ظهور خواهد نمود.

بلی، آنچه مقتضای شئون امامت و ولایت کلیه الهیه ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است، این است که وجود امام علیه السلام با اشراف ولایی و علی خود، بر تمام اعمال و کردار و سر و سویدای نفوس ما ناظر و حاضر و شاهد می‌باشد و از جمیع نیات و خاطرات و خطورات ما، قبل از حدوث آنها آگاه و مطلع است، و لا یَشُدُّ عَنْ حَیْطَةِ عِلْمِهِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ و با قوه و قدرت ولایی خود، جمیع استعدادات و قوای ما را به مرحله و مرتبه کمال و جودی آنها رهبری و ایصال خواهد نمود.

بنابراین اگر به اندازه سرسوزنی انجام تکالیف مخالف با حکم الله و عمل به احکام منافی بخواهد در این سیر کمالی و فعلیت استعدادها تأثیر سوئی بگذارد - درحالی که از نقطه نظر اتیان به مسائل و احکام، هیچ تقصیر و یا قصوری متوجه آنها نخواهد بود -، این مسئله با شئون مقام امامت منافات و تضاد پیدا می‌نماید، و امام را از مرتبه ولایت کبری به منزله و مرتبه سایر افراد بشر تنزل می‌بخشد؛ نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأَوْهَامِ وَالْوَسْوَاسِ الدَّنِيَّةِ.

هم‌چنان که خود آن حضرت در نامه‌ای که به شیخ مفید - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ -

دارند، این مطلب را متذکر می‌شوند:

نحن و إن كُنَّا ثاوينَ بمكاننا النَّائِي عن مساكنِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي أَرَانَاهُ
اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ و لشيَعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتِ دَوْلَةُ الدُّنْيَا
لِلْفَاسِقِينَ، فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ و لَا يَعْرُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ... إِنَّا
غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ و لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ؛ و لولا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ و
اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ...^۱

مضافاً به اینکه خود امام علیه السلام وقتی که از آن حضرت راجع به تکبیر
بعد از تشهد اول، قبل از قیام به رکعت ثالثه سؤال شد، فرمودند:

الجواب: إنَّ فِيهِ حَدِيثَيْنِ: أَمَّا أَحَدُهُمَا: فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حَالَةٍ أُخْرَى،
فَعَلِيهِ تَكْبِيرٌ؛ و أَمَّا الْآخَرُ: فَإِنَّهُ رُوِيَ: أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ
فَكَبَّرَ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ، فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِلْقِيَامِ بَعْدَ الْقُعُودِ تَكْبِيرٌ. و كذلك التَّشَهُدُ
الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى. و بَأَيِّهَا أَخَذْتَ مِنْ جِهَةِ التَّسْلِيمِ كَانَ صَوَابًا.^۲

و همین طور در موارد عديده ای امام علیه السلام افراد را به همین احکام
ظاهری مستنبط از روایات و أدله سوق داده اند، چنانچه در جای خود مبین است.
و اگر مقصود از لطف، توضیح و تبیین امام علیه السلام در مقام فتوا و صرفاً

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۲. ترجمه:

«ما اگرچه تا وقتی حکومت دنیا در دست فاسقین است بر حسب آنچه که خداوند برای ما و
شیعیانمان صلاح دیده و به ما نشان داده است، در مکانی دور از مساکن ظالمین زندگی می کنیم،
اما بر احوال شما احاطه علمی داریم و چیزی از اخبار شما از ما پنهان و مخفی نمی ماند؛ ما در
مراعات شما اهمال و کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را فراموش نمی نمایم و اگر این طور نبود،
شدائد بر شما وارد شده و دشمنان نابودتان می کردند.» (محقق)

۲. الغيبة، شیخ طوسی، ص ۳۷۹. ترجمه:

«در این مورد دو حدیث وارد شده است: حدیث اول: وقتی مصلی از حالتی به حالت دیگر منتقل
می شود، باید تکبیر بگوید؛ حدیث دوم: روایت شده است که: اگر سرش را از سجده دوم برداشت و
تکبیر گفت و سپس نشست و بعد ایستاد، لازم نیست برای ایستادن بعد از رکوعش تکبیر بگوید. و تشهد
اول نیز به همین ترتیب است. و به هر کدام از این دو از روی تسلیم عمل کنی، صحیح است.» (محقق)

بیان حکم واقعی باشد، این چه تأثیری در مسئله خواهد داشت؟! زیرا یا باید به تمامی فقها در همه بلاد و همه امکنه فرداً فرداً این حکم را ابلاغ کند، که یک‌چنین چیزی نه تنها انجام نشده است بلکه این همه اختلاف فقها در جمیع امکنه و اعصار، خود شاهی بر خلاف مقتضای این قاعده لطف مدعا می‌باشد.

چگونه امام علیه السلام به خود اجازه می‌دهد که فقهی از روی ادله، بدون هیچ قصور و یا تقصیری حکمی را بر خلاف حکم الله واقعی استنباط نماید و آن را در اختیار همه افراد امت قرار دهد؟! آیا این مسئله، مخالف قاعده لطف نیست؟! و اگر ما این استثنا را در بعضی از موارد بپذیریم، از باب حکم الأمثال فیما یجوز و فی ما لا یجوز واحد^۱، در سایر موارد نیز باید بپذیریم؛ و اگر در برهه‌ای نسبت به بسیاری از فقها، حکم خطا را جایز شمیریم، در برهه‌ای نسبت به کل فقها نیز باید جایز شمرد. بنابراین حکم به وجوب بیان خلاف در صورت اجماع، و عدم وجوب در سایر موارد، حکم به متناقضین در مورد شئون امامت و ولایت است. و شاید بدین لحاظ بوده است که سید مرتضی - اعلی الله مقامه - این طریقه را مردود دانسته است.

بنابراین با توجه به اشکالات فوق، ما دلیلی بر ثبوت و حجیت این اجماع نیز نمی‌توانیم داشته باشیم؛ و الله العالم.

مسئله سوم در حجیت اجماع، طریقه حدس است؛ به این بیان که: چنانچه اجماعی در همه ازمه تا زمان معصوم علیه السلام منعقد شود و برای انسان قطع به انتساب حکم به امام علیه السلام حاصل شود، این اجماع می‌تواند حجّت باشد؛ زیرا اتفاق فقها در همه اعصار با وجود اختلاف آراء آنها در کثیری از مسائل فقهیه، خود موجب حصول این قطع خواهد بود که حکم مجمع علیه قطعاً منتسب به امام علیه السلام می‌باشد.

اما چنانچه گذشت، این اجماع نباید مستند به دلیل فقهی باشد؛ زیرا لقائل

۱. شرح الهدایة الأثریة، ملاصدرا، ص ۳۸.

آن یقول: ممکن است فهم عرفی و کیفیت استنباط فقها از یک دلیل شرعی، آنها را ملزم به اتخاذ چنین حکمی نموده است! و قطعاً شرایط استنباط و قرائن در تحقق موضوع حکم، دخالت غیر قابل انکاری دارد، و لذا ممکن است همین شرایط و قرائن برای فقهی دیگر منتج به حکم سابقین نباشد و موضوع به نحو دیگری برای او محقق گردد. و یا جلالت و عظمت بعضی از فقها، موجب عدم تعرض سایرین نسبت به حکم مستنبط از آن فقیه شده باشد؛ و همین طور سایر فقها در اعصار بعد نیز به متابعت از سلف صالح خود و عدم تجرّی بر فتوای مخالف خود، موجب تحکیم و استقرار این حکم شده باشند. از آن گذشته، ما هیچ اتّفاقی را بدین نحو در فقه نمی‌یابیم که بدون استناد به دلیل محکم شرعی، تبیین حکمی از احکام فقهی را بنمایند، و اگر چنین اتّفاقی موجود باشد مستند به ادلّه فقهیه، و از جمله ضروریات دین خواهد بود.

و مسئله ضروریات دین و یا مذهب، با مسئله اجماع حدسی تفاوت فاحشی دارد و کسی در آن اشکال و ایرادی ندارد. بنابراین ادعای یک‌هم‌چنین اجماعی نیز بدون دلیل و یا بر پایه اموری سوای مبادی اولیّه قیاسات برهانیّه و اولیّات می‌باشد. اینها طرق معروفه حجّیت اجماع است؛ گرچه بعضی از طرق دیگر نیز وجود دارد که ذکر آن تطویل بلاطائل خواهد بود.^۱

با توجه به این مسئله، حال ببینیم اجماعی که مستند فقهی بسیاری از فقها در حکم به نجاست غیر مسلم می‌باشد، در چه پایه از متانت و رزانت فقهی قرار دارد، و به چه میزان می‌توان آن را در طریق اجتهاد لحاظ نمود؟

اولاً: شکّی وجود ندارد که مبنا و دلیل مجمعین و فقهاء از زمان ائمّه علیهم السّلام به بعد، بر اساس آیه شریفه و روایات در این باب می‌باشد؛ بنابراین نکته مهم در انعقاد اجماع که عدم ابتناء آن بر ادلّه اجتهادیه است، در اینجا مفقود می‌باشد.

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم حجّیت اجماع مطلقاً، رجوع شود به *اجماع از منظر نقد و نظر*.

ثانیاً: وجود فتوای مخالف است که چنانچه گذشت، از زمان قریب به زمان ائمه علیهم السّلام به بعد در میان فقها وجود دارد؛ و در میان متأخرین حکم به طهارت ذاتی اهل کتاب بسیار رایج و دارج شده است. و این خود، دلیل بر عدم انعقاد اجماع می‌باشد؛ زیرا چگونه ممکن است با وجود اجماع مدّعا، فقیهی چنین جرأتی پیدا کند که حکم به خلاف صادر کند؟!

بنابراین صرف نظر از عدم حجّیت اجماع به‌طور کلی و عدم انعقاد آن به‌صورت عینی و خارجی، در خود نفس تحقّق این اجماع نیز خدشه و اشکال موجود می‌باشد. و لذا اگر شخصی ادّعا نماید که در حکم به نجاست ذاتی غیر مسلم هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد، سخن به‌گزار نگفته است.

در اینجا ممکن است ادّعا شود: توجّه به سیره در میان مسلمین (شیعیان) به‌حیثی که حکم به نجاست غیر مسلم، شعار آنها در مقابل مخالفین شده است، ما را به وجود سیره در زمان ائمه علیهم السّلام دلالت می‌نماید؛ و این خود، دلیل بر کیفیت استفاده از روایات دالّه بر نجاست از ناحیه فقها می‌باشد، و هم‌چنین طرح روایاتی که نص در طهارت ذاتی غیر مسلم دارند و یا اینکه ظاهر در آن می‌باشند. لذا باید گفت چنین ادّعائی عاری از حقیقت بوده، و ادّعائی بیش نیست؛ زیرا هم‌چنان‌که صاحب مصباح الفقیه افاده نموده است، این سیره پس از زمان ائمه علیهم السّلام به وجود آمده، و توسط تقلید از فقها در میان شیعه متداول شده است، و الا در زمان ائمه علیهم السّلام کاملاً حکم برعکس بوده است. دلیل بر این مسئله، کثرت روایات مصرّحه بر طهارت و یا ظاهر در آن و یا حتّی محتمل‌النجاسه از آنها می‌باشد؛ زیرا در صورت تحقّق سیره بر نجاست ذاتی اهل کتاب و غیره، چطور راوی از امام علیه السّلام درباره ثوب و یا غذا و یا امر دیگری که با آنها اختلاط دارد و به‌واسطه عدم اجتناب از شرب مسکر و عدم اغتسال از جنابت و یا اکل لحم خنزیر و عدم اجتناب از نجاسات ممکن است آلوده شوند، سؤال می‌نماید؟! و اگر سیره بر نجاست ذاتی آنها بود، دیگر این سؤال‌ها و پاسخ‌ها از ناحیه امام علیه السّلام

صد در صد لغو و بیهوده خواهد بود؛ چنانچه در نامه محمد بن عبدالله الحمیری به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه آمده است:

عندنا حاکة مجوس یأکلون المیتة و لا یغتسلون من الجنابة و ینسجون لنا
ثیاباً، فهل تجوز الصلاة فیها من قبل أن تغسل؟
فکتب إليه فی الجواب: «لا بأس بالصلاة فیها.»^۱

در این روایت که در زمان غیبت صغری صادر شده است، کاملاً سیره امت را بر حکم به طهارت ذاتی اهل کتاب بیان می کند، و سؤال محمد بن عبدالله حمیری بر عروض نجاست از ناحیه نجاست خارجی است نه نجاست ذاتی؛ و همین طور روایاتی که گذشت از امام صادق علیه السلام و از امام رضا علیه السلام که تماماً در تبیین این معنا، نص بر مطلوب و مراد بودند. و لهذا می توان گفت این ادعا نیز کاملاً بی اساس، بلکه مطلب برعکس مدعا، کاملاً واضح و روشن بوده است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۲۰. ترجمه:

«در نزد ما بافندگان مجوسی هستند که گوشت مردار می خورند و غسل جنابت نمی کنند و برای ما لباس می بافند. آیا نماز خواندن در این لباس ها قبل از شست و شوی آنها جایز است؟»
حضرت در جواب نوشتند: «نماز خواندن در این لباس ها اشکالی ندارد.» (محقق)

خاتمه

بسم الله الرحمن الرحيم

اول اینکه: بحث نجاست ذاتی مشرکان و به طور کلی غیر اهل کتاب از سایر کفار، در کتب روایی ما ذکر نشده است، و استناد فقها بر نجاست مشرکان منحصر است در آیه شریفه:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾^۱

و چنانچه ذکر شد، این آیه دلالتی بر نجاست ظاهریه ندارد و مقصود از آن، خبث باطن و قذارت نفسانی می باشد؛ مضافاً به روایاتی که در باب رضاع و یا در باب نکاح و غیره که دلالت بر عدم نجاست ذاتی مشرکان دارد، وارد است. مثلاً روایتی است از:

حمید بن زیاد ... عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله قال: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ يَصْلُحُ لِلرَّجُلِ أَنْ تُرْضَعَ لَهُ الْيَهُودِيَّةُ وَالنَّصْرَانِيَّةُ وَالْمَشْرِكَةُ؟ قَالَ: «لَا بَأْسَ.» وَقَالَ: «امْنَعُوهُمْ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ.»^۲

۱. سوره توبه (۹) آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۱۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان نجس هستند؛ و بعد از این سال نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند!»

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۶۵. ترجمه:

«عبدالرحمن بن ابی عبدالله می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا برای مرد جایز است ⇨

در این روایت - چنانچه گذشت - امام علیه السلام حکم رضاع مشرکه را در ردیف رضاع اهل کتاب، جایز شمرده است و هیچ دلیلی بر صورت ضرورت - چنانچه ادعا شده است - نمی باشد، بلکه اطلاق آن موجب جواز، و اگر نهی در این باب وارد باشد محمول بر کراهت است؛ چنانچه مقتضای جمع و حمل، بر این صورت است.

هم چنین روایتی که از زهری، از امام سجّاد علیه السلام گذشت:

قال: «لَا يَحِلُّ لِلْأَسِيرِ أَنْ يَتَزَوَّجَ مَادَامَ فِي أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ، مَخَافَةَ أَنْ يُوَلَّدَ لَهُ فَيَبْقَى وَلَدُهُ كَافِرًا فِي أَيْدِيهِمْ.»^۱

در اینجا نیز امام علیه السلام اشکالی بر نفس زواج وارد نمی کنند، بلکه اشکال متوجه آثار و تبعات زواج با مشرکه است؛ و آن، نتاج ولد و بقای آن نزد کفار و مشرکین می باشد. در این روایت نیز تلویحاً حکم به جواز نکاح با مشرکه در غیر از بلاد شرک داده شده است.

و کذلک روایتی را که احمد بن ادريس مرسلأً از امام صادق علیه السلام در مورد سؤر نقل می کند:

عن أبي عبد الله عليه السلام، أنه كرهَ سُورَ وَلَدِ الزَّانَا وَ سُورَ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ وَ الْمُشْرِكِيِّ وَ كُلِّ مَا خَالَفَ الْإِسْلَامَ؛ وَ كَانَ أَشَدُّ ذَلِكَ عِنْدَهُ سُورَ النَّاصِبِ.^۲

↳ که زن یهودی و نصرانی و مشرک برای او شیر بدهد؟ فرمود: «اشکالی ندارد.» و فرمود: «آنان را از شرب خمر منع کنید.» (محقق).

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۷. ترجمه:

«فرمود: «برای اسیر، مادامی که در دست مشرکین است حلال نیست ازدواج نماید؛ چراکه بیم آن می رود که فرزندی از او به دنیا بیاید و در دست آنان کافر باقی بماند.» (محقق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۲۹. ترجمه:

«نقل شده است که: امام صادق علیه السلام از باقی مانده آب یا غذای ولد الزنا و یهودی و نصرانی و مشرک و هرکه مخالف اسلام بود اکراه داشتند؛ و از همه اینها مکروه تر در نزد او باقی مانده آب یا غذای ناصبی بود.» (محقق)

در این روایت، لفظ کراهت محمول بر جواز است، مضافاً به قرینه سؤر یهودی و نصرانی و ولدزنا که قطعاً نجس نمی‌باشد؛ و با توجه به وحدت سیاق، مشرک نیز محکوم به طهارت خواهد بود.

با توجه به مطالب مذکوره و آنچه قبلاً در مورد ورود مشرکین در مسجدالنبی و کذلک در مسجدالحرام ذکر شد، روشن می‌گردد:

در شرع مقدّس اسلام، حکم شارع بر طهارت ذاتی مشرکان بوده است، ولی آیه در مقام اثبات قذارت باطنی آنها، مردم را از ورود آنان به مسجدالحرام برحذر می‌دارد. و این معنا آنسب است به اینکه بگوییم مقصود از نجاست، قذارت ظاهری و نجاست اصطلاحی آنان است؛ زیرا ادخال شیء نجس در مسجدالحرام در صورتی که موجب تنجیس آن نگردد، موجب هتک حرمت آن نیز نخواهد شد. و از طرفی، بسیار محتمل است که آیه شریفه در مقام بیان یک حکم سیاسی منطبق با شرایط و ظروف آن زمان باشد؛ زیرا آنان با ورود به مسجدالحرام و اتیان به عبادات خاصه خود، از طرفی موجب هتک احترام بیت‌الله‌الحرام شده و حرم توحید و بیت منزّه او را با ورود خود، دچار آشفته‌گی و هرج و مرج و تشویش اذهان و ورود خواطر و صوارف از توجه به توحید می‌گردانیدند، و از طرف دیگر موجب تثبیت موقعیت و وضعیّت سیاسی خود شده، و به عبارت دیگر این خود یک بی‌اعتنائی به نشر کلمه توحید و استقرار شرع مقدّس اسلام در همه بلاد و امکنه تلقی می‌گردید، و لذا از جانب حضرت احدیّت حکم به ممانعت از ورود آنان صادر شده است. فلذا می‌توان آیه شریفه را حمل بر نجاست باطنی و قذارت و کدورت نفسانی نمود؛ و در صورت شک در انطباق، طبعاً حکم به طهارت موافق با جریان اصول خواهد بود.

مضافاً به اینکه: در روایات مذکوره نیز به اندازه کافی شواهد دالّ بر طهارت ذاتی مشرکان موجود می‌باشد. و بناءً علی‌هذا باید اذعان نمود که مشرکان و سایر فرق از مردم، مانند اهل کتاب، محکوم به طهارت ذاتی می‌باشند؛ و الله العالم.

دوم: بسیاری از فقها در کتب فقهی و روایی خود، روایات صریحه داله بر طهارت ذاتی اهل کتاب را محمول بر صورت تقیه نموده‌اند؛ اما با توجه و تدبر در روایات در موارد مختلفه، باید اذعان نمود که نه تنها حمل روایات بر مورد تقیه مستبعد، بلکه ممتنع می‌باشد. آخر چطور ممکن است روایتی را که در آن، امام علیه السلام به آن فرد نصرانی زاده تازه‌مسلمان امر می‌کند از غذای آنان تناول کند - در صورتی که ابوبن او از استعمال گوشت خوک و شرب خمر اجتناب می‌کند - حمل بر تقیه نمود؟! و یا سایر روایات در این باب.

و آیا امام علیه السلام نمی‌تواند به آنها بگوید: در صورت تقیه از غذای آنان بخورید، ولی بعد دست و دهان و لباس خود را بشوید؟! و یا آنان را از استفاده از لباس آنها بر حذر بدارد؟! و به طور کلی آیا اصلاً تقیه در این مورد هست یا نیست؟ با توجه به اینکه مسئله طهارت و نجاست یک مسئله شخصی و قابل اخفاء و اختفاء است، و شخص می‌تواند در این مورد بدون اینکه احدی متوجه شود، به تکلیف واقعی خود عمل نماید. و آیا جواز ازدواج با اهل کتاب هم تقیه بوده است؟! و آیا کنیز نصرانی در منزل امام رضا علیه السلام هم تقیه بوده است؟! و آیا استفاده لشکر اسلام از غذای اهل ذمه نیز تقیه است؟!!

عجبا! نگارنده در اینجا نمی‌تواند تعجب خود را از این همه مبعّدات و امور مستنبطه بعیده فی نهایه البعد، پنهان نماید! و لیت شعری این فقهائی که همین طور این همه روایت را در ظروف مختلفه حمل بر تقیه نموده‌اند، آیا هیچ به حقیقت و واقعیت و وجود عینی و خارجی تقیه فکر کرده‌اند؟ و یا اینکه رجماً بالغیب تیری در تاریکی پرتاب نموده، خود را از دغدغه بحث و تحقیق و تشویش فراز و نشیب آن رها کرده، هیچ فکری و اندیشه‌ای به تبعات این مسئله نکرده‌اند؟ و لذا مرحوم صاحب مصباح الفقیه بحث در این مورد را از جمله تلفیقات می‌شمرد و ابداً و قعی به این محامل نمی‌نهد و آنها را به هیچ می‌شمرد، و ادله طهارت ذاتی اهل کتاب را بدون معارض و مناقض، قلمداد می‌کند.

و این مسئله مانند بسیاری از مسائل دیگر موجب تأسف ارباب تحقیق و تعمیق گردیده است. در بسیاری از موارد دیده می‌شود فقیهی بدون توجه به دلالت روایت و کیفیت جمع آن با سایر ادله و تأمل در مضامین آن، فوراً به حیثیت جهت روایت پرداخته و او را حمل بر تقیّه نموده، و بالکلیه از حجّیت ساقط می‌نماید؛ درحالی‌که با اندک تأملی می‌توان حمل صحیحی بر آن تصور نمود و کلام امام علیه السلام را از لغوئی خارج ساخت. مگر به این آسانی می‌توان فوراً یک روایت را به مجرد معارضه ظاهریه با روایات دیگر، از حیث حجّیت ساقط نمود؟! و یا به صرف ترکز بعضی از احتمالات و استحسان سلیقه‌های شخصی و فردی، از احکام الهی و کلمات معصومین علیهم السلام دست شست؟! و آیا متأخرین از فقها که حکم به طهارت اهل کتاب داده‌اند، چگونه متوجه این مسئله تقیّه نشده‌اند؟ اینها و نظایر اینها سؤال‌هایی است که یک محقق را به اندیشه و دغدغه نگرشی مجدد و تحقیقی مضاعف در کیفیت اخذ فتوا و استنباط احکام از اصول استنباط وامی‌دارد.

سوم اینکه: گرچه در مقام جمع بین روایات مختلفه در این باب، حکم به رجحان قاطع روایات داله بر طهارت جمیع اقسام بشر از ملل مختلفه می‌نماییم، اما این مطلب پر واضح است که مصب روایات منقوله از ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر استحباب احتیاط و اجتناب از تماس و مباشرت با فرق مختلفه می‌باشد؛ و حتی الامکان بهتر است از تناول اطعمه آنان و تماس با آنان، حتی در صورت اجتناب از مسکر و لحم خنزیر، خودداری نمود.

در اینجا بحث ما حول مسئله طهارت ذاتی انسان پایان می‌پذیرد، و با توفیق روزافزون برای محققان و اندیشمندان فقه اسلام و علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مؤلف همگی آنان را به بحث و تحقیق و نقد در رساله مذکوره فرا می‌خواند، و از نظرات سودمند و بیانات ناقدانه آنان به گرمی استقبال می‌نماید؛ و به‌عنوان هدیه‌ای درخور تأمل و تعمق به پیشگاه علم و فقاهات عرضه می‌دارد.

خداوند متعال مسیر همه ما را متقن و روش ما را ممضی و منطبق با طریق
اولیای گرام و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم بگرداند؛ بمنّه و کرمه.
الراجی الی رحمة ربّه، السید محمد محسن الحسینی الطهرانی
شب هفتم محرّم الحرام سنه ۱۴۲۴ هجری قمری
بلده طیبه قم

فهارس عامه

آيات

روايات

اشخاص

كتب

اماكن، قبائل و فرق

اصطلاحات و موضوعات خاص

منابع و مصادر

فهرست آیات^۱

البقرة (۲)

صفحه	رقم آیه	آیه
۵۸	۱۰۵	﴿مَا يَؤُدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ...﴾
۶۲	۱۲۵	﴿وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ...﴾
۱۰۶*	۱۷۳	﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ﴾

آل عمران (۳)

۳۰	۶۴	﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...﴾
----	----	---

النساء (۴)

۶۵	۵۶	﴿كُلَّمَا نَضَّجَتْ جُلُودُهُمْ...﴾
----	----	-------------------------------------

۱. علامت: «*» برای مواردی که در پاورقی آمده لحاظ گردیده است.

المائدة (٥)

١٢٢، ٨٦، ٨٥	٥	﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾
٢١	٤٨	﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ...﴾
١١٨*	٧٣	﴿إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾
١١٩*، ١١٨	١١٦	﴿أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيْ إِلَهَيْنِ﴾

الأنعام (٦)

٢٤	١٤	﴿قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخِذُوا لِيَا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُمْ وَلَا...﴾
٥٧	٧٥	﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾
٥٧	٧٦	﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكَوْكَبَ قَالَ هَذَا رَبِّي...﴾
٥٨	٧٧	﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي...﴾
٥٩	٧٨	﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي...﴾
٥٨	٧٩	﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا...﴾

الأعراف (٧)

٢٧	٢٧	﴿يَبْنِيءَ آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ...﴾
٥٧*، ٥٦	٣٣	﴿وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾
١٩	٥٤	﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾

التوبة (٩)

٥٥، ٥٠، ٤٥، ٤١، ٣٣	٢٨	﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا
٧٣، ٦٨، ٦٣، ٦٠		الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾
١٤٩، ١١٩*، ١١٨		

۶۷	۶	﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾
۶۸	۲۸	﴿وَإِنْ خِفْتُمْ عِيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾
۱۱۸، ۱۱۹*	۳۰	﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ...﴾
۱۱۸، ۱۱۹*	۳۱	﴿عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

هود (۱۱)

۲۴	۵۶	﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾
----	----	---

الإسراء (۱۷)

۶۸	۷۰	﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾
----	----	-----------------------------------

طه (۲۰)

۲۴	۴۹	﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَمُوسَى...﴾
۲۴	۵۰	﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾

الأنبياء (۲۱)

۲۳	۲۳	﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾
----	----	---

الحج (۲۲)

۶۲	۲۶	﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا...﴾
----	----	---

العنكبوت (۲۹)

۱۹	۶۱	﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ...﴾
----	----	--

- ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...﴾ ٦٥ ٥٩
- الرُّوم (٣٠)
- ﴿فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...﴾ ٣٠ ٢٦، ٢١، ٢٠
- الشُّورَى (٤٢)
- ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...﴾ ١٣ ٢١
- الزَّخْرَف (٤٣)
- ﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ...﴾ ٩ ١٩
- التِّين (٩٥)
- ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ ٤ ٢٠
- البَيِّنَة (٩٨)
- ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفِكِينَ...﴾ ١ ٥٩
- ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ...﴾ ٦ ٥٩

فهرست روایات

- ... أو ما وَجَدْتُمْ امْرَأَةً من أهل الكتابِ تَغْسِلُهَا؟ (اميرالمؤمنين عليه السلام) ١٠٩
- ... أَيَأْكُلُونَ لَحْمَ الخنزيرِ؟ ... (امام صادق عليه السلام) ٧٧
- اتَّقُوا هَذِهِ القَادُورَةَ الَّتِي تَمَيَّ اللهُ عَنْهَا. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ٣٤
- اجتَنِبُوا هذه القَادُورَةَ! (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ٣٦
- إِذَا أَرَادَ دُخُولَ المَتَوَصَّأ قَالَ: اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الرَّجْسِ ... (امام صادق عليه السلام) ٤٨
- إِذَا أَصَابَ المُسْلِمَةَ فَمَا يَصْنَعُ بِالْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ ... (امام صادق عليه السلام) ٩٥
- إِذَا دَخَلْتَ الحِمَامَ فَقُلْ فِي الوَقْتِ الَّذِي تَنْزِعُ فِيهِ ثِيَابَكَ ... (امام صادق عليه السلام)* ٥٢
- إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ نصرانيٌّ اغْتَسَلَ بِغَيْرِ مَاءِ الحِمَامِ ... (امام كاظم عليه السلام) ٩٣
- أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدِ اخْتَارَ اللهُ لَكَ دَارَ إِنْعَامِهِ قَبْلَ أَنْ يَكْتُبَ عَلَيْكَ ... (امام صادق عليه السلام) ٥٢*
- أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّاحِحَةِ وَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ ... (امام صادق عليه السلام) ٥١
- أَطْلِقُوا ثَمَامَةَ ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله)* ٤٣
- أَكْرَهُ ذَلِكَ؛ فَإِنْ فَعَلَ فِي بِلَادِ الرُّومِ فَلَيْسَ هُوَ بِحَرَامٍ ... (امام صادق عليه السلام) ٩٧
- أَلْقَى الذَّمَّ فَيُصَافِحُنِي. قَالَ: إِمسَحْهَا بِالتُّرَابِ أَوْ بِالحَائِطِ ... (امام صادق عليه السلام) ٩٢
- أَمَّا أَنَا فَلَا أُوَاكِلُ المَجُوسِيَّ ... (امام صادق عليه السلام) ٨٣
- امْنَعُوهُمْ مِنْ شُرْبِ الخَمْرِ. (امام صادق عليه السلام) ١٠٢، ١٤٩
- امْنَعُوهُمْ مِنْ شُرْبِ الخَمْرِ مَا أَرْضَعَنَ لَكُمْ ... (امام كاظم عليه السلام) ١٠٣
- ... إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عَلَى النَّصْرَانِيَّةِ ... أَكُلُ مِنْ بَيْتِهِمْ ... قَالَ: لَا بَأْسَ. (امام صادق عليه السلام) ٨٧

- ... إِنْ كَانَ مِنْ طَعَامِكَ فَتَوَضَّأْ، فَلَا بَأْسَ بِهِ. (امام صادق عليه السلام) ٨٤
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٤٩
- ... إِنْ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْجَسُ! (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٤٤
- أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَاهُ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى طَعَامٍ ... (امير المؤمنين عليه السلام) ٨٦
- إِنْ فَعَلَ فَلْيَمْنَعَهَا مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَأَكْلِ لَحْمِ الْخَنْزِيرِ ... (امام صادق عليه السلام) ٩٦
- ... إِنَّمَا أَنْجَسُ النَّاسِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ. (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٤٤
- أَنَّهُ كَرِهَ سُؤْرَ وَلَدِ الزَّانَا وَسُؤْرَ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ وَالْمَشْرُوكِ ... (امام صادق عليه السلام) ١٥٠
- إِنِّي أُعِيرُ الذَّمَّ ثَوْبِي ... فَقَالَ صَلَّى فِيهِ وَلَا تَغْسِلُهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ ... (امام صادق عليه السلام) ٨٢
- إِيَّاكَ أَنْ تَغْتَسِلَ مِنْ غَسَالَةِ الْحَتَمِ ... (امام صادق عليه السلام) ٤٦
- أَيْنَ أَنْتَ مِنَ الْبُلْهَةِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ شَيْئًا. (امام صادق عليه السلام) ٩٨
- تُرَضِعُهُ لَكَ الْيَهُودِيَّةُ وَالنَّصْرَانِيَّةُ فِي بَيْتِكَ وَتَمْتَعُهَا مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ ... (امام صادق عليه السلام) ١٠٣
- ... تَغْتَسِلُ النَّصْرَانِيَّةُ ثُمَّ تَغْسِلُهَا. (امام صادق عليه السلام) ١١٠
- الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى آيَاتِهِ وَبَلَائِهِ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٥٠
- رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَدَرْتُهُ. (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٣٥
- رِضَاعُ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ خَيْرٌ مِنْ رِضَاعِ النَّاصِبِيَّةِ. (امام صادق عليه السلام) ١٠٢
- [سَأَلْتُهُ عَمَّا يَحِلُّ مِنْ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ] إِنَّمَا ذَلِكَ الْحَبُوبُ وَأَشْبَاهُهَا. (امام صادق عليه السلام) ٨٦
- سَأَلْتُهُ عَنْ فِرَاشِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ يُنَامُ عَلَيْهِ؟ قَالَ "لَا بَأْسَ ... (امام كاظم عليه السلام) ٩٤
- [سَأَلْتُهُ عَنْ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ مَا يَحِلُّ مِنْهُ] قَالَ: الْحَبُوبُ وَ الْبُقُولُ. (امام باقر عليه السلام) ٨٥
- سَبْحَانَ اللَّهِ! إِنْ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْجَسُ! (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٤٣*
- [سُئِلَ عَنِ الْجَارِيَةِ النَّصْرَانِيَّةِ] قَالَ: لَا بَأْسَ؛ تَغْسِلُ يَدَيْهَا. (امام رضا عليه السلام) ٨١
- طَهَّرُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ، فَإِنَّهُ أَطْيَبُ ... (امام صادق عليه السلام) ٤٧
- فَمَنْ ذَا الْمَلِكِ الَّذِي أَنْتَ عَبْدُهُ؛ أَمْ مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ ... (امام صادق عليه السلام) ٦٤
- فِي آتِيَةِ الْمَجُوسِ قَالَ: إِذَا اضْطَرَّرْتُمْ إِلَيْهَا فَاغْسِلُوهَا بِالْهَاءِ. (امام صادق عليه السلام) ٩٤
- فِي رَجُلٍ صَافِحٍ رَجُلًا مَجُوسِيًّا، قَالَ: يَغْسِلُ يَدَهُ وَلَا يَتَوَضَّأُ. (امام باقر عليه السلام) ٩٠
- فِي مِصَافِحَةِ الْمُسْلِمِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ، قَالَ: مِنْ وَرَاءِ الثَّوْبِ ... (امام صادق عليه السلام) ٩٠
- لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِي الثِّيَابِ الَّتِي يَعْمَلُهَا الْمَجُوسُ وَالنَّصْرَانِيُّ وَالْيَهُودِ. (امام صادق عليه السلام) ٧٩

- لا بِأَسَ بِالصَّلَاةِ فِيهَا [الثِّيَابِ الَّتِي يَعْمَلُهَا الْمَجُوسُ]. (امام زمان عليه السلام) ٨٠، ١٤٥
- لا بِأَسَ بِهِ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ كَانَتْ تَحْتَ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ يَهُودِيَّةً ... (امام باقر عليه السلام) ٩٨
- لا بِأَسَ، وَأَنْ يُغَسَّلَ أَحَبُّ إِلَيَّ. (امام صادق عليه السلام) ٧٩
- لا تَأْكُلُهُ! وَلا تَتْرُكُهُ تَقُولُ إِنَّهُ حَرَامٌ! وَ لَكِنْ تَتْرُكُهُ تَنْزُهَا عَنْهُ ... (امام صادق عليه السلام) ٨٦
- لا تَأْكُلُوا فِي آيَتِهِمْ، وَ لا مِنْ طَعَامِهِمُ الَّذِي يَطْبُخُونَ ... (امام باقر عليه السلام) ٨٣
- لا تَسْتَرِضِعِ الصَّبِيَّ الْمَجُوسِيَّةَ؛ وَ تَسْتَرِضِعْ لَهُ الْيَهُودِيَّةَ وَ النَّصْرَانِيَّةَ ... (امام صادق عليه السلام) ١٠١
- لا تَغْتَسِلَ مِنَ الْبَيْرِ الَّتِي تَجْتَمِعُ فِيهَا غُسَالَةُ الْحَيَّامِ ... (امام صادق عليه السلام) ٤٦
- لا يَأْكُلُ الْمُسْلِمُ مَعَ الْمَجُوسِيِّ فِي قَصْعَةٍ وَاحِدَةٍ ... (امام كاظم عليه السلام) ٩٤
- لا يَحِلُّ لِلْأَسِيرِ أَنْ يَتَزَوَّجَ مَا دَامَ فِي أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ ... (امام سجّاد عليه السلام) ١٠٠، ١٥٠
- لا يَصْلُحُ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَنْكِحَ يَهُودِيَّةً وَ لا نَصْرَانِيَّةً ... (امام باقر عليه السلام) ٩٧
- لا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَزَوَّجَ يَهُودِيَّةً وَ لا نَصْرَانِيَّةً وَ هُوَ يَحِدُ مُسْلِمَةً ... (امام باقر عليه السلام) ٩٦
- لا، وَ لا ابْتَهَا الَّتِي وُلِدَتْ مِنَ الرِّزَا. (امام كاظم عليه السلام) ١٠٣
- لا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْمُوسِرِ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْأُمَّةَ إِلَّا أَنْ لا يَحِدَ حُرَّةً ... (امام رضا عليه السلام) ٩٦
- لَبَنُ الْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ وَ الْمَجُوسِيَّةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَلَدِ الرِّزَا. (امام باقر عليه السلام) ١٠٢
- ... الْمَجُوسِيَّةُ لا تُرَضِعُ لَكَ وَ لَدَكَ إِلَّا أَنْ تُضْطَرَّ إِلَيْهَا. (امام صادق عليه السلام) ١٠٣
- ... الْمُؤْمِنُ لا يَنْجَسُ. (رسول الله صلى الله عليه وآله) * ٤٤
- نَحْنُ وَ إِنْ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ ... (امام زمان عليه السلام) ١٤١
- نَعَمْ، نَحْنُ نَشْتَرِي الثِّيَابَ السَّابِرِيَّةَ فَتَلْبَسُهَا وَ لا نَغْسِلُهَا. (امام صادق عليه السلام) ٨٠
- نَعَمْ؛ قَدْ كَانَتْ تَحْتَ طَلْحَةَ يَهُودِيَّةً. (امام باقر عليه السلام) ٩٨
- ... هُنَّ الْمُسْتَضْعَفَاتُ مِنَ اللَّاقِ لا يَنْصِبْنَ وَ لا يَعْرِفْنَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ. (امام باقر عليه السلام) ٩٧
- وَ اصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ، أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ ... (امير المؤمنين عليه السلام) ٢٢
- يَا إِسْمَاعِيلُ! لا تَدْعُهُ تَحْرِيماً لَهُ؛ وَ لَكِنْ دَعُوهُ تَنْزُهَا لَهُ وَ تَنْجَسْ لَهُ! (امام صادق عليه السلام) ٨٧
- يَا بُنَيَّ، فَضَّ الْخَاتَمَ عَنْ هَدَايَا شَيْعَتِكَ وَ مَوَالِكَ ... (امام حسن عسكري عليه السلام) ٥١، * ٥٢
- يَغْتَسِلُ النَّصَارَى ثُمَّ يَغْسِلُونَهُ؛ فَقَدْ اضْطُرَّ. (امام صادق عليه السلام) ١١٠

فهرست اشخاص

(الف) أسماء أنبياء و أولياء صلوات الله عليهم أجمعين

- حضرت رسول الله، رسول خدا، پیامبر، پیامبر اسلام، النبی صلی الله علیه و آله و سلم: ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۴۲ - ۵۱، *۵۹، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۸۶، ۱۰۶ - ۱۰۹، ۱۴۰.
- حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب، علی، علیاً علیه السلام: ۲۲، ۴۹، ۵۱، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۸۶، ۱۰۹، *۸۱.
- حضرت فاطمة سلام الله علیها: ۴۹.
- حضرت امام حسن، الحسن علیه السلام: ۶۶، ۴۹.
- حضرت امام حسین، الحسین علیه السلام: ۶۶، ۴۹.
- حضرت امام سجّاد علی بن الحسین علیهما السلام: ۱۰۰، ۱۵۰.
- حضرت امام باقر، أباجعفر، أبی جعفر علیه السلام: ۷۹، ۸۲، *۸۳، ۸۵، *۸۷، ۹۰، ۹۶ - ۹۹، ۱۰۲.
- حضرت امام صادق، الصادق، أباعبدالله، أبی عبدالله، جعفر بن محمد علیهما السلام: ۴۵ - ۴۸، *۵۲، ۶۴، ۶۵، ۷۷ - ۸۷، ۸۸، ۹۰ - ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰. الله
- حضرت امام موسى بن جعفر، أبی الحسن، موسى علیهما السلام: *۸۰، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳.
- حضرت امام رضا، الرضا علیه السلام: ۸۰، *۸۱، ۱۰۰، ۱۴۵.
- حضرت امام حسن عسکری، أبو محمد علیه السلام: *۵۱، *۵۲.
- حضرت امام زمان، بقیة الله، قائم آل محمد، صاحب الزمان عجل الله فرجه الشریف: ۸۰، ۱۳۱، *۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۵.
- حضرات معصومین، ائمة معصومین، ائمه، اهل بیت، أهل البيت علیهم السلام: ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۶۴، ۱۵۳.

- | | |
|---------------------------------------|--|
| حضرت نوح عليه السلام: ٢١. | حضرت عيسى عليه السلام: ٢١، ١١٨، ١١٩*. |
| حضرت ابراهيم عليه السلام: ٢١، ٥٧، ٦٢. | حضرت هارون عليه السلام: ٢٤*. |
| حضرت اسماعيل عليه السلام: ٦٢. | حضرات انبياء، پیامبران عليهم السلام: ٢٢. |
| حضرت موسى عليه السلام: ٢١، ٢٤. | |

ب) سائر اشخاص

- ابراهیم بن ابی محمود: * ۸۰، * ۸۱.
 ابن ابی عقیل: ۱۷.
 ابن ابی العوجاء: ۶۵.
 ابن الأعرابی: ۳۴.
 ابن الأعمی: ۶۵.
 ابن المقفّع: ۶۵.
 ابن جنید: ۱۱۷.
 ابن حجر عسقلانی: ۶۹.
 ابن حزم اندلسی: ۶۸.
 ابن رشد: ۶۸.
 ابن طالوت: ۶۵.
 ابن مسکان: ۱۰۳.
 أبو الهیثم: ۳۳.
 أبوبکر: * ۵۱، ۶۶.
 ابومریم انصاری، ابی مریم انصاری: ۹۸.
 ابوهریره: ۴۲، ۴۳.
 أبی الجارود: ۸۵.
 أبی الحویرث: ۱۰۶.
 أبی ایوب المؤدّب، ابی ایوب مؤدّب: ۶۶، ۶۷.
 أبی بصیر: ۷۹، ۹۰.
 أبی جمیلة: * ۷۹، * ۸۰.
 أبی علیّ البرزازی: ۷۹.
 ابی موسی: ۳۵.
 احمد بن ادريس: ۱۵۰.
 أحمد بن إسحاق: * ۵۱، * ۵۲.
 أسلم مولى عمر بن الخطاب: ۱۰۷.
 إسماعیل بن جابر: ۸۶، ۸۷، * ۸۸.
 بدرالدین عینی: ۶۹.
 ثعلب: ۳۴.
 ثمامة بن أثال، ثمامه: ۴۲، ۴۳.
 حذیفة: ۴۴.
 حسن بصری: ۳۳.
 حضرت علی بن جعفر علیه السلام: ۸۰، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳.
 حفص بن غیاث: ۶۵، ۹۷.
 الحلبي: ۱۰۳.
 حماد بن زید: ۱۰۸.
 حمیران بن أعین: ۹۸.
 حمید بن هلال العدوی: ۱۰۷.
 خالد القلانسی، خالد قلانسی: ۹۲.
 خالد بن جنبة: ۳۴.
 زرارۃ بن أعین، زرارۃ: ۹۴، ۹۷.
 زکریّا بن ابراهیم: ۷۷، ۸۷.
 الزهري، زهري: ۱۰۰، ۱۵۰.
 زید بن علی: ۱۰۹.
 سعید الأعرج: ۹۱.
 سعید بن ابی سعید: * ۴۲.
 سعید بن یسار: ۱۰۱.
 السکونی: ۴۷.
 سلمان الفارسی، سلمان: ۶۶، ۱۰۸.
 سماعة: ۸۴، ۸۵.
 سوید خادم سلمان: ۱۰۸.
 سیّد مرتضی: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲.
 الشافعی: ۱۰۷.
 شیخ [طوسی]: ۱۱۷.
 شیخ انصاری: ۸۹.

- [شيخ مفيد] المفيد: ١١٦.
 شيطان، الشيطان: ٢٧، ٤٨.
 صاحب جواهر ← [نجفي] شيخ محمدحسن.
 صاحب المدارك [محمد بن علي عاملي]: ١١٧.
 صاحب المفاتيح [فيض كاشاني]: ١١٧.
 صاحب لسان العرب [ابن منظور]: ٣٧.
 صاحب مفتاح الكرامة [سيد جواد بن محمد عاملي]: ١١٥.
 طلحة بن عبيدالله: ٩٩*.
 عاملي (شيخ حرّ): ٤٥، ٩٣.
 العباس بن عمرو الفقيمي: ٦٥.
 عبدالرحمن الجزيري: ٦٨.
 عبدالرحمن بن أبي عبدالله: ١٠٢، ١٤٩.
 عبدالله بن أبي يعفور: ٤٥، ٤٦.
 عبدالله بن سنان: ٨١، ٨٢*.
 عبدالله بن عباس: ٥٠، ٥١.
 [عبدالله] ابن عمر: ١٠٨.
 عبدالله بن مغفل: ١٠٧.
 عبدالله بن هلال: ١٠٢.
 عبدالله بن يحيى الكاهلي: ٨٣.
 عثمان بن أبي العاص: ٤٤.
 علامه آلوسي: ٦٩.
 علامه حلي، علامه: ٧٦، ١٠٩، ١١٥، ١١٦.
 طباطبائي (علامه [سيد محمد حسين])، علامه طباطبائي: ٦٣.
 عمّار الساباطي: ٨٨.
 عمّار بن موسى: ١١٠.
 عمر بن الخطاب، عمر: ٥١*، ١٠٧.
 العياشي: ٨٦.
 عيص بن القاسم: ٨٤.
 غزالي (ابو حامد محمد): ٦٩.
 فخر رازي: ٦٨.
 فرعون: ٢٤*.
 الفضيل بن يسار: ١٠٢.
 قتيبه: ٤٢.
 معاذ بن مالك: ٣٥، ٣٦.
 محقق حلي، المحقق: ١١٧، ١٣٧.
 محمد بن عبدالله بن جعفر حميري: ٨٠، ١٣١، ١٣٦*، ١٤٥.
 محمد بن مسلم: ٨٢، ٨٣*، ٩٠، ٩٦، ٩٨، ٩٩*، ١٠١.
 معاذ بن جبل: ٤٩.
 معاوية بن عمّار: ٧٨.
 معاوية بن وهب: ٩٥، ٩٦*.
 المعلّى بن خنيس: ٧٩.
 [نجفي] شيخ محمدحسن، صاحب جواهر، صاحب جواهر الكلام: ٧٤، ٧٧، ١٠٩، ١١٧، ١١٩، ١٢٢، ١٢٣، ١٣٤.
 هارون بن خارجه: ٩١.
 هشام بن الحكم: ٦٤.
 همداني (حاج آقا رضا)، صاحب مصباح الفقيه: ١٢٠، ١٢٣، ١٢٦، ١٢٨، ١٣١، ١٣٣، ١٣٤، ١٤٤، ١٥٢.
 وحيد بهباني، صاحب حاشيه: ١١٦، ١١٨*، ١١٩، ١٢٣، ١٣١، ١٣٤.
 الوشاء: ٨٨.
 يونس بن عبدالرحمن، يونس: ٩٦.

فهرست كتب

- | | |
|---|--|
| تفسير فرات بن ابراهيم، تفسير فرات كوفى: ٥٠. | قرآن: ٢٢، ٦٠، ٧٣. |
| تفسير الميزان، الميزان: ٦٣. | نهج البلاغة: ٢٢. |
| تهذيب الأحكام، تهذيب: ٤٨، ٧٥. | * * * |
| تورات: ٢٢. | اجماع از منظر نقد و نظر: ١٤٣. |
| الثَّاقِبُ فى المناقب: ٥٢. | الإحتجاج، احتجاج: ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٨٠. |
| الجعفریات (الأشعثيات)، جعفریات: ٤٩. | أحكام القرآن: ٤٤، ٤٥. |
| جواهر الكلام، جواهر: ٧٤، ١١٨، ١٢٢. | ارشاد: ٦٥. |
| حاشية مدارك، الحاشية: ١١٦. | الله شناسى: ١٩، ٢١، ٢٣، ٢٤، ٢٧، ٥٨. |
| الخرائج و الجرائح: ١٤١. | امام شناسى: ٢٠، ٢٤، ٢٦، ٤١، ٥٥، ٦٢، ٦٨، ١٤٩. |
| الخصال، خصال: ٤٨. | الإنتصار، انتصار: ٧٥، ١١٥. |
| دلائل الإمامة، الدلائل: ٥٠، ٥١، ١١٥. | انجيل: ٢٢. |
| الدَّرْبَعَةُ: ١٣٧. | انوار الملكوت: ٥٩. |
| روح المعانى: ٦٩. | بحار الانوار، البحار: ٤٨، ٥٠، ٦٥، ٦٧، ١١٥. |
| الرياض، رياض: ١١٨، ١١٩. | بداية المجتهد: ٦٨. |
| السَّرائِر، سرائر: ٧٥، ١١٥. | تذكرة: ٧٥، ١٠٩. |
| سعد السَّعود للنفوس منضود: ٥٢. | التفسير الكبير مفاتيح الغيب: ٦٨. |
| سنن الكبرى، السنن الكبرى: ١٠٦، ١٠٨. | تفسير عيَّاشى: ٨٦. |

- شرح الهداية الأثرية: ١٤٢.
- شرح معاني الآثار: ٤٤.
- صحيح البخارى، صحيح بخارى: ٤٣، ٤٢.
- العزّيّة، عزّيّه: ١١٧، ١١٦.
- علل الشرايع: ٤٦، ٤٩، ١٠٠.
- عمدة القارى فى شرح صحيح البخارى: ٦٩.
- غريّه: ٧٥.
- الغنيّة، غنيّه: ٧٥، ١١٥، ١١٦، ١١٨، ١١٩.
- الغيبية: ٦٧، ١٤١.
- فتح البارى بشرح صحيح البخارى، فتح البارى: ٦٩.
- فرائد الأصول: ١٣٧.
- الفقه على المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت عليهم السلام: ٦٨.
- الفقه على المذاهب الأربعة: ٦٨.
- قرب الإسناد: ٤٨، ٨٠، ١٠٣.
- قواعد الأحكام، قواعد: ٧٦، ١١٥.
- الكافى، كافى: ٤٧، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ١١٠.
- كتاب الطهارة: ٨٩.
- لسان العرب: ٣٣، ٣٤، ٣٦، ٥٦، ١٠٨.
- المحاسن: ٧٨، ٨٧، ٩٤.
- المحلّى: ٦٨.
- المزار الكبير: ٥٢.
- مستدرك الوسائل: ٤٩، ٨٦، ٨٧، ٨٨.
- المسترشد فى إمامة على بن أبى طالب عليه السلام: ٥١.
- مشكاة الأنوار: ٨٧.
- مصباح الفقيه: ١٢٠، ١٢٤، ١٢٦، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٢.
- مصباح المتهدّد و سلاح المتعبّد: ٥١.
- المصباح المنير، مصباح المنير: ١٢٢.
- المصنّف: ٤٣، ٤٤.
- معاد شناسى: ٢٠، ٥٨، ٥٩، ٦٢.
- المعتبر، معتبر: ١١٥، ١٣٧.
- مفتاح الكرامة: ٧٦، ١١٥، ١١٦، ١١٧.
- من لا يحضره الفقيه: ٤٨، ٥٢.
- منتهى المطلب، منتهى، المنتهى: ٧٥، ١٠٩، ١١٥.
- الناصرىات: ١١٥.
- النُّكْت، نُكَّت: ١١٧.
- نهايه، النّهاية: ١١٦، ١١٧، ١١٩.
- نور ملكوت قرآن: ٢٢، ٢٧، ٣٠، ٥٨، ٦٧.
- الوجيز، وجيز: ٦٩.
- وسائل الشّيعّة، وسائل: ٤٥، ٤٨، ٧٧-٨٣، ٨٨، ٩٠-١٠٣، ١٠٩، ١١٠، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٠.

فهرست اماکن، قبایل و فرق

اسلام، الإسلام، دين حنيف: ١٥*، ٢٠*، ٧٧*، ١٠٦*، ١١٥، ١٥١.	٧٥*، ١١٦، ١١٨، ١٢٢، ١٣٢، ١٣٣، ١٤١، ١٤٤.
مسلمين، مسلمون، المسلمين، مسلمان، مسلم، المسلم: ١٥، ٣٠، ٤٣، ٤٥، ٧٤، ٧٥*، ٨٠*، ٨١، ٨٣، ٨٧*، ٩٣*، ٩٤، ٩٦، ٩٧، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٩، ١٤٤.	علمای شیعه، خاصه: ٦٩.
مسلمة، المسلمة: ٩٦، ٩٥.	الروم: ٦٦.
اهل ذمه، أهل الذمة، ذمی: ٩٢، ١٠٦، ١١٦، ١١٧*.	الغلاة: ١١٥.
اهل سنت، اهل تسنن: ٦٨، ٦٩، ١١٩، ١٣١.	مجوس، المجوس، المجوسی، مجوسی، زرتشتی: ٥٧، ٧٨*، ٧٩، ٨٣*، ٨٤، ٩٠، ٩١، ٩٤، ١٢٣، ١٢٤*، ١٣١، ١٣٢*، ١٤٥.
علماء العامة: ١١٦، ١١٨.	زن مجوسی، زن مجوسیة، المجوسیة: ١٠١، ١٠٣، ١٠٤*، ١٠٦.
اهل كتاب، أهل الكتاب: ١٥، ٥٨، ٥٩*، ٦٠، ٦٥، ٧٨، ٧٩، ٨٤، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠٢، ١٠٥، ١٠٩، ١١١، ١١٨، ١٢١، ١٢٣، ١٣٣، ١٥١، ١٥٢.	مدینه، المدينة: ٤١، ٤٢، ٤٤، ٦١، ٦٤، ٦٦، ٦٧.
بنی ثقیف: ٤٤.	مسجد النبی، مسجد رسول الله، مسجد رسول خدا، مسجد مدینه: ٤٢، ٦١، ٦٤، ٦٧، ١٢٠.
الخوارج: ١١٥.	منزل امام رضا علیه السلام: ١٥٢.
شیعه، الشیعة، الإمامیة، الخاصة، شیعیان: ١٦، ١٦٠.	مصر: ٦٤.
	مکه، مکة: ٦١، ٦٤.
	بيت الله الحرام: ١٢٠.

نصرانيّ، ملّت نصارى: *٣٠، *٨٧.	-مسجدالحرام، المسجدالحرام: ٤١، ٤٢، *٥٥، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٧، ١٢٠.
-النّصارى، نصارى، نصراني، النّصرانيّ: *٢٢، ٤٧، *٥٩، ٧٥، ٧٧، ٧٩، *٨٤، ٨٧، *٩٠، ٩٣، ٩٤، *٩٦، ١٠٦، ١٠٩، ١١٠، *١١٧، ١١٨، *١١٩.	ملّت يهود: *٣٠. -يهود، اليهود، يهودى، اليهودى: *٢٢، ٤٧، *٥٩، ٧٥، ٧٩، *٨٤، *٨٦، *٩٠، ٩٣، *٩٦، *١١٧، *١١٨، *١١٩.
-زن نصراني، نصرانيّة، النّصرانيّة: ٨١، ٩٥، ٩٧، *٩٩، ١٠١ - ١٠٤، ١٠٦، ١٤٩، *١٥٠.	-زن يهودى، زن يهوديه، اليهودية، يهودية: ٩٥، ٩٧، *٩٩، ١٠١ - ١٠٤، ١٠٦، ١٤٩، *١٥٠.
-كنيز نصراني، جارية نصرانيه، الجارية النّصرانيّة: ٨٠، ٨١، ١٠٠.	ناصبي، ناصب: ٤٦، ٤٧، ٩٢، *٩٨، ١٠٣. نجد: ٤٢.

فهرست اصطلاحات و موضوعات خاص^۱

- اجتهاد: ۲۹.
← فقه شیعه.
- استنباط: ۲۵.
- دخالت زمان و مکان در نحوه اجتهاد:
۱۹، ۲۵.
- دخالت زمان و مکان: ۲۸.
- زمان و مکان: ۲۶.
- مولوئیت: ۲۴.
اجماع: ۴۶، ۷۵*، ۷۷، ۸۹، ۱۱۶، ۱۲۰،
۱۳۰، ۱۳۳.
← انفعال ماء بئر.
- اجماع در مذهب امامیه: ۱۳۷.
- اجماع مدرکی: ۷۶.
- ادعای اجماع: ۹۵.
- انعقاد اجماع: ۱۱۹، ۱۴۳.
- حجیت اجماع با قاعده لطف: ۱۳۸.
- طریقه تضمینیه: ۱۳۸.
- طریقه حدس: ۱۴۲.
- قاعده لطف: ۱۳۹.
- نقل الإجماع: ۱۳۰.
احتیاط: ۹۵، ۹۹.
- استحباب احتیاط و اجتناب از تماس و
مباشرت با فرق مختلفه: ۱۵۳.
احکام وضعیه: ۱۰۶.
استثمار فرهنگی: ۲۷.
استرقاق: ۱۱۱.
استعمار: ۲۷.
اسم فاعل: ۵۸، ۵۹.
اشتراک لفظی: ۴۱.
اصل: ۸۵.
- جریان اصل: ۸۲.
اضطرار: ۱۰۴.
← عسر و حرج.

۱. قابل ذکر است که علامت: - جهت موضوعات
ذیل عنوان اصلی، و علامت: ← جهت موضوعات
مرتبط لحاظ شده است.

- اطلاق [لفظ]: ۶۰.
- إعراض مشهور: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹.
- إعراض اصحاب از روایات: ۹۵.
- إعراض علما: ۱۲۶.
- شهرة: ۱۳۰.
- فهم اصحاب و عمل آنها: ۱۲۶.
- امامت و ولایت کلیة الهیه: ۱۴۰.
- احاطة علمی: ۱۴۱.
- شئون امامت و ولایت: ۱۴۲.
- عقل منفصل: ۲۳.
- امر اعتباری: ۶۳.
- انفعال ماء بئر: ۱۳۹.
- اهل کتاب: ۵۸، ۶۰.
- بعثت: ۲۳.
- بعثت انبیا: ۲۲.
- بلوغ: ۱۰۶.
- تحريم مصطلح: ۱۲۴.
- تحريم حقیقی: ۱۲۴.
- مطلق منع: ۱۲۴.
- نهی تحريمی مولوی: ۹۵.
- تقیه: ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۲.
- حمل بر تقیه: ۱۵۳.
- تکلیف: ۲۳.
- توحيد: ۱۹، ۶۳، ۱۵۱.
- ← شرک، کفر، مشیت حضرت حق.
- اسماء و صفات و افعال ذات: ۵۷.
- ذات و حقیقت وجود: ۵۷.
- کثرات: ۶۳.
- مکاتب إحدای: ۲۰.
- جنابت: ۸۰، ۸۱.
- جنب: ۷۸.
- جهل و ضلالت: ۱۲۵.
- خاتمیت: ۲۸.
- نفی خاتمیت: ۲۶.
- خمس: ۱۰۸.
- دین: ۲۱.
- ← فطرت، وحی، تکلیف.
- انطباق تشریح بر تکوین: ۲۳.
- تخلف احکام از مقتضای تکوین: ۲۴.
- ترتب احکام بر موضوعات: ۲۹.
- جهل از تکلیف واقعی: ۱۴۰.
- حکم الله واقعی: ۱۴۲.
- نسخ شریعت: ۲۶.
- سیره: ۱۴۴.
- سیره القطعیة: ۱۳۰.
- شرک: ۵۵، ۵۶، ۵۷.
- شعار: ۱۴۴.
- شعار شیعه: ۱۱۶.
- ضرورت دین: ۴۶.
- ← تقیه.
- ضرورت و اتفاق امت: ۱۱۶.
- ضرورت و تقیه: ۱۲۵.
- ضروریات دین: ۱۱۹، ۱۴۳.
- ضروریات مذهب: ۱۳۱.
- ضروریات: ۷۷.
- طهارت انسان: ۱۵.

- اصل طهارت: ۶۷، ۹۱.
 - طهارت اهل کتاب: ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۹.
 - طهارت ذاتی: ۴۷، ۶۸، ۹۲، ۱۰۸.
 - طهارت ذاتی انسان: ۱۱۱.
 - طهارت ذاتی اهل کتاب: ۱۰۱، ۱۰۹.
 - طهارت ذاتی مشرکان: ۱۵۱.
 - طهارت کفار: ۱۲۷.
 - ظن غالب رافع اصل: ۸۲.
 - ظن غیر معتبر: ۱۲۸.
 - ظن متأخیم به علم: ۸۲.
 - ظهور [امام زمان علیه السلام]: ۱۴۰.
 - ظهور لفظ: ۶۳.
 - امر اعتباری.
 - انعقاد ظهور: ۶۷.
 - متبادر: ۶۰.
 - وحدت سیاق: ۸۹، ۱۵۱.
 - عرف: ۱۲۱.
 - ارتکاز عرفی: ۴۲.
 - تحقق موضوع: ۱۲۱.
 - عرف متشرعه: ۳۷.
 - فهم عرفی: ۱۴۳.
 - عسر و حرج: ۹۹، ۱۰۴، ۱۲۵.
 - علیت: ۲۶.
 - علل معده: ۲۸.
 - علیت غائی در خلق: ۲۴.
 - غسل: ۴۶، ۹۳.
 - فطرت: ۲۰، ۲۱.
 - فعلیت استعداد: ۱۴۰.
 - فقه الحدیث: ۹۲.
 - ← تقیه، ضرورت دین، ظن غالب رافع اصل.
 - ابتلاء المخصّص بالمعارض: ۱۳۲.
 - ارسال: ۸۹، ۹۵.
 - تخصیص کتاب: ۱۳۲.
 - جهت صدور: ۱۲۹.
 - حکومت: ۱۰۶.
 - مفهوم: ۶۰.
 - نص: ۱۲۶.
 - فقه شیعه: ۲۵.
 - جلالت و عظمت فقها: ۱۴۳.
 - فقه اجتهادی شیعه: ۱۶.
 - قطع، القطع: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۲.
 - کراهت: ۷۵، ۹۶.
 - کفر: ۵۸.
 - مجوسی: ۴۶.
 - مشیت حضرت حق: ۲۳.
 - مصالح و مفاسد نفس الامری: ۲۳، ۲۶.
 - مقول به تشکیک: ۴۷، ۶۰.
 - ناصبی: ۴۶.
 - نجاست: ۴۶، ۴۷، ۶۴.
 - ← طهارت، نکاح، هتک احترام بیت الحرام، نماز، اهل کتاب، مجوسی، ناصبی، نصرانی، یهود.
 - «نجس» در استعمال شرعی: ۴۱.
 - النجاسة المعنویة: ۶۸.
 - قذارت باطنی و کدورت نفسانی: ۱۲۰.
 - قذارت باطنی: ۵۰.

- قذارت روحی: ۶۳.
- قذارت ظاهری: ۷۴*.
- قذارت معنوی: ۵۶.
- قذارت نفسی و کدورت باطنی: ۱۰۳.
- کراهت تماس با اهل کتاب: ۸۴.
- نجاست باطنی: ۱۲۱، ۴۴.
- نجاست باطنیه: ۳۶.
- نجاست حکمیّه: ۷۵*.
- نجاست خبیثه: ۳۶.
- نجاست ذاتی مشرکان: ۱۴۹.
- نجاست ذاتی و جبلی: ۵۶.
- نجاست ذاتی: ۶۰، ۶۸، ۷۸، ۸۱، ۹۱، ۹۹.
- نجاست ذاتیه: ۱۰۱.
- نجاست شرک: ۵۰.
- نجاست ظاهری: ۴۹، ۶۷، ۱۲۰.
- نجاست عرضی: ۴۶، ۷۳، ۸۱، ۹۱.
- نجاست عینی: ۸۴.
- نجاست عینیّه: ۷۵*.
- نجاست غیر مسلمان: ۱۱۹.
- نجاست کافر: ۱۱۶.
- نجاست مشرک: ۱۱۶.
- نجاست مشرکین و اهل کتاب: ۷۷.
- نجاست مشرکین: ۶۲.
- نجاست معنوی: ۴۷.
- نجس: ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۴۵، ۱۱۹.
- نجس در استعمال شرعی: ۴۱.
- نصرانی: ۴۶.
- نفس ناطقه: ۲۰، ۲۱.
- نکاح: ۳۶.
- جواز ازدواج با اهل کتاب: ۹۵، ۱۵۲.
- جواز تزویج کتابیه: ۹۸.
- جواز نکاح با مشرکه: ۱۵۰.
- نکاح با مشرکین: ۱۰۰.
- نماز: ۹۴.
- هتک احترام بیت‌الله‌الحرام: ۱۵۱.
- وجوب حفظ نفس محترمه: ۲۸.
- وحی: ۱۹.
- یهود: ۴۶.

فهرست منابع و مصادر

- القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).
نهج البلاغه: حضرت أمير المؤمنين عليه السلام، محقق: محمد عبده، ٤ ج.
- * * *
- الإحتجاج على أهل اللجاج: طبرسي، احمد بن علي، ٢ ج، محقق: محمدباقر خراسان، انتشارات نشر مرتضى، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ. ق، مشهد - ايران.
- أحكام القرآن: الجصاص، ٣ ج، محقق: عبدالسلام محمدعلي شاهين، انتشارات دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٥ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: شيخ مفيد، محمد بن محمد، ٢ ج، تحقيق: مؤسسہ آل البيت عليهم السلام، انتشارات كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ هـ. ق، قم - ايران.
- الله شناسی: علامه حسيني طهراني، سيد محمدحسين، ٣ ج، انتشارات علامه طباطبائي، چاپ سوم، ١٤٢٣ هـ. ق، مشهد مقدس - ايران.
- امام شناسی: علامه حسيني طهراني، سيد محمدحسين، ١٨ ج، انتشارات علامه طباطبائي، چاپ پنجم، ١٤٢٨ هـ. ق، مشهد مقدس - ايران.
- أنوارالملکوت: علامه حسيني طهراني، حاج سيد محمدحسين، ٢ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ١٤٢٩ هـ. ق، قم - ايران.
- بحار الأنوار: علامه مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ١١١ ج، تحقيق: جمعی از محققان، انتشارات دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ١٤٠٣ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- بداية المجتهد و نهاية المقتصد: ابن رشد الحفيد، ٢ ج، محقق: خالد العطار، انتشارات دارالفکر،

١٤١٥ هـ. ق، بيروت - لبنان.

التفسير الكبير (مفاتيح الغيب): فخر رازی، محمد بن عمر، ٣٢ ج، تحقيق: مكتب تحقيق دار إحياء التراث العربي، انتشارات دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان.

تفسير فرات الكوفي: كوفي، فرات بن ابراهيم، محقق: محمد كاظم، انتشارات سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، چاپ اول، ١٤١٠ هـ. ق، تهران - ايران.

تهذيب الأحكام: طوسي، محمد بن الحسن، ١٠ ج، محقق: حسن الموسوي خراسان، انتشارات دارالكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٤٠٧ هـ. ق، طهران - ايران.

الثاقب في المناقب: ابن حمزه طوسي، محمد بن علي، محقق: نبيل رضا علوان، انتشارات انصاريان، چاپ سوم، ١٤١٩ هـ. ق، قم - ايران.

الجعفریات (الأشعثيات): ابن اشعث، محمد بن محمد، انتشارات مكتبة النينوي الحديثة، چاپ اول، بی تا، طهران - ايران.

جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: نجفی، محمدحسن (صاحب جواهر)، ٤٣ ج، محققين: عباس قوجانی، محمد آخوندی، انتشارات دار إحياء التراث العربي، چاپ هفتم، بيروت - لبنان.

الخراج و الجرائح: قطب الدين راوندي، سعيد بن هبة الله، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، انتشارات مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ١٤٠٩ هـ. ق، قم - ايران.

الخصال: ابن بابويه، محمد بن علي (شيخ صدوق)، ٢ ج، محقق: علي أكبر غفاري، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ١٣٦٢ هـ. ش، قم - ايران.

دلائل الإمامة (ط - الحديثة): طبري أملي صغير، محمد بن جرير بن رستم، محقق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، انتشارات بعثت، چاپ اول، ١٤١٣ هـ. ق، قم - ايران.

الذريعة (أصول الفقه): الشريف المرتضى، ٢ ج، محقق: ابوالقاسم گرجي، انتشارات دانشگاه طهران، ١٣٤٨ هـ. ش.

روح المعاني في تفسير القرآن العظيم: آلوسي، سيد محمود، ١٦ ج، محقق: علي عبدالعلي عطية، انتشارات دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٥ هـ. ق، بيروت - لبنان.

سعد السعود للنفوس منمضود: ابن طاووس، علي بن موسى، انتشارات دارالذخائر، چاپ اول، قم - ايران.

السنن الكبرى: البيهقي، احمد بن الحسين، ١٠ ج، انتشارات دارالفكر.

شرح اصول کافی: صدرالدين شيرازي، محمد بن ابراهيم (ملاصدرا)، ٤ ج، محقق: محمد خواجهوي، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، چاپ اول، ١٣٨٣ هـ. ش، تهران - ايران.

- شرح معانی الآثار: الأزدی الحجری النصدی الطحاوی، احمد بن محمد بن سلمة، ۴ ج، محقق: محمد زهری النجار، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ سوم، ۱۴۱۶ هـ.ق.
- صحیح البخاری: البخاری، ۸ ج، انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ.ق.
- علل الشرائع: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۲ ج، انتشارات کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ هـ.ش، قم - ایران.
- عمدة القاری: العینی، بدرالدین، ۲۵ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان.
- الغیبة (للطوسی)، الغیبة للحجة: طوسی، محمد بن الحسن، محققین: عبادالله تهرانی، علی احمد ناصح، انتشارات دارالمعارف الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.ق، قم - ایران.
- الغیبة: ابن أبی زینب، محمد بن ابراهیم (النعمانی)، محقق: علی اکبر غفاری، انتشارات نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ.ق، تهران - ایران.
- فتح الباری: عسقلانی، ابو حجر، ۱۳ ج، انتشارات دارالمعرفة، چاپ دوم، بیروت - لبنان.
- فرائد الأصول: شیخ الأنصاری، ۴ ج، تحقیق: لجنة تحقیق التراث الشیخ الأعظم، انتشارات مجمع الفكر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ.ق، قم - ایران.
- الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت وفق لمذهب أهل البيت علیهم السلام: جزایری، عبدالرحمن، ۵ ج، محققین: سید محمد غروی، یاسر مازح، انتشارات دارالثقلین، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ.ق، بیروت - لبنان.
- قرب الأسناد (ط - الحدیثة): حمیدی، عبدالله بن جعفر، محقق: مؤسس آل البيت علیهم السلام، انتشارات مؤسس آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.ق، قم - ایران.
- قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام: علامه حلی، حسن بن یونس بن مطهر الأسدی، ۳ ج، تحقیق: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.ق، قم - ایران.
- الكافی (ط - اسلامیة): کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۸ ج، محققین: علی اکبر غفاری، محمد آخوندی، انتشارات دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق، طهران - ایران.
- لسان العرب: ابن منظور، ۱۵ ج، انتشارات نشر أدب الحوزه، ۱۴۰۵ هـ.ق.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن: طبرسی، فضل بن حسن، ۱۰ ج، محقق: محمدجواد بلاغی، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ هـ.ش، تهران - ایران.
- المحاسن: برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۲ ج، محقق: جلال الدین محدث، انتشارات دارالکتب

- الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ه. ق، قم - ایران.
- المزار الكبير:** ابن مشهدی، محمد بن جعفر، محقق: جواد قیومی اصفهانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه. ق، قم - ایران.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل:** نوری، حسین بن محمدتقی، ۲۸ ج، محقق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه. ق، قم - ایران.
- المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب علیه السلام:** طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم، ۱ ج، محقق: احمد محمودی، انتشارات کوشانپور، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق، قم - ایران.
- مصباح الفقيه:** همدانی، آقا رضا، ۱۴ ج، محققین: محمد باقری، نورعلی نوری، محمد میرزایی، انتشارات عترة، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه. ق، قم - ایران.
- مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد:** طوسی، محمد بن الحسن، انتشارات مؤسسه فقه الشیعة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ق، بیروت - لبنان.
- المصنّف:** الکوفی، ابن ابی شیبة الکوفی، ۸ ج، محقق: سعید اللعام، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه. ق، بیروت - لبنان.
- معاد شناسی:** علامه حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ۱۰ ج، انتشارات نور ملکوت قرآن، چاپ یازدهم، ۱۴۲۷ ه. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- المعتبر فی شرح المختصر:** حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن (محقق حلّی)، ۲ ج، محققین: محمدعلی حیدری، سید مهدی شمس الدین، سید ابومحمد مرتضوی، سید علی موسوی، انتشارات مؤسسه سیدالشهداء علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه. ق، قم - ایران.
- المعلی:** ابن خرم، ۱۱ ج، انتشارات دارالفکر.
- مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط - الحدیثة):** عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، ۲۳ ج، محقق: محمدباقر خالصی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه. ق، قم - ایران.
- من لا یحضره الفقيه:** ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۴ ج، محقق: علی اکبر غفّاری، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه. ق، قم - ایران.
- منتهی المطلب فی تحقیق المذهب:** علامه حلّی، حسن بن یونس بن مطهر الأسدی، ۱۵ ج، تحقیق: بخش فقه در جامعه پژوهش های اسلامی، انتشارات مجمع البحوث الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق، مشهد - ایران.

- الميزان فى تفسير القرآن: علامه طباطبائى، حاج سيد محمد حسين، ۲۰ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.
- نور ملكوت قرآن: علامه حسينى طهرانى، سيد محمد حسين، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبائى، چاپ سوم، ۱۴۲۷ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- الوجيز: غزالي، ابو حامد محمد.
- وسائل الشيعة: شيخ حرّ عاملى، محمد بن حسن، ۳۰ ج، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.

آثار منتشره

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام تشیع

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
 - اربعین در فرهنگ شیعه
 - اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
 - حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله
 - اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
 - تعلیقه بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
 - مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ): از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
 - گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
 - مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه

- مقدمه و تزییلاتی بر **سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح** از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
- **عنوان بصری**
- **مهر تابناک**
- ترجمه و تعلیقات بر «**اجتهاد و تقلید**» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سرّه
- **نوروز در جاهلیت و اسلام** تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام
- **سالک آگاه**: بیاناتی پیرامون پیرامون علم و علماء
- **نفحات انس**: انسان کامل در فرهنگ شیعه
- مقدمه و تعلیقات بر «**شرح فقراتی از دعای افتتاح**» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سرّه
- **فقاہت در تشیع**: نگرشی در مبانی اجتهاد و شرایط افتاء

۱ - تفسیر (قرآن - حدیث)

انوار الملکوت: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جنگ های خود ثبت نموده بودند. این دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

شرح فقراتی از دعای افتتاح: کتاب حاضر، حاصل ده جلسه برجای مانده از فرمایشات حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سرّه - در شرح دعای شریف افتتاح است، که در شب های ماه مبارک رمضان در جمع رفقا و شاگردان سلوکی خویش، به شرح و تبیین اسرار و نکات عرفانی و توحیدی این دعای عالیة المضامین پرداخته بودند.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام

که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری: این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی‌هایی است که حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - تحت عنوان «شرح حدیث عنوان بصری» طی سالیان متمادی برای اعزه و احبه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - بیان فرمودند که شرح مبسوط آن تحت عنوان *اسرار ملکوت* به قلم خود ایشان تنظیم و تبویب گردیده است.

۲- ادعیه و اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

سالک آگاه: این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد که در مناسبت‌های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده‌اند که به همراه مقدمه و تعلیقات و اضافات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - به زیور طبع آراسته گردیده است.

۳- فلسفه و عرفان

اسرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

حریم قدس: مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خاتمه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش

یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است. لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه، به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود؛ لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

۴- کلام، فقه و اصول

رسالة طهارت انسان: کتاب حاضر.

اجماع: این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاہت و اجتهاد که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

صلاة الجمعة: این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می‌باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه‌برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می‌شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند.

اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی شیخ حسین حلّی در حوزه علمیه نجف به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می‌باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق متحیر کننده است. معلق محترم با ترجمه، توضیح و تعلیقاتی بر اتقان این اثر افزوده‌اند.

این کتاب با عنوان *الدّر النّضید فی الاجتهاد و التقلید* نیز به عربی منتشر شده است.

فقاہت در تشیع: اساس و بنیان این کتاب عبارت است از خاتمه‌ای که مؤلف محترم بر کتاب اجتهاد و تقلید والد مکریشان نگاشته‌اند، که بنا بر اهمیت موضوع به صورت کتابی مستقل با مقدمه‌ای مفصل در باب شرایط مرجعیّت و افتاء و وظایف مراجع تقلید تدوین گردیده است. کتاب حاوی دیدگاه اهل معرفت در این باب است.

نوروز در جاهلیت و اسلام: این اثر تحقیقی است پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام که مؤلف محترم از منظر عقل و شرع و بر اساس مبانی و مطالب والد بزرگوارشان، به تحلیلی شیوا و جامع درباره نوروز و بدعت‌های وارده در دین مقدس اسلام پرداخته‌اند.

۵- تاریخی، اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السلام است. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

۶- یادنامه و تذکره، رجال

مهر فروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می‌باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب با عنوان الشمس المنيرة به عربی نیز ترجمه شده است.

مهر تابناک: مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت‌های مختلف از شمه‌ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدس الله نفسه الزکیه - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده‌اند، که مناسب دیده شد این مطالب ارزنده در مجموعه‌ای جمع‌آوری و در اختیار مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گیرد.

نفحات انس: در این نوشتار، بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - که به بهانه تبیین شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حداد - قدس الله نفسه الزکیه - ایراد شده است، به طرح دقیق آموزه‌های اصیل عرفانی به خصوص بحث انسان کامل و حجیت سیره و فعل ولی مطلق الهی و ملازمت روحی و معیت او با ائمه اطهار علیهم السلام می‌پردازد.

۷- دوره محقق و مذهب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهدب و موبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - آماده طبع و نشر گردیده است.

- أهم مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:
- جلد اول: مراسلات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.
- جلد دوم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.
- جلد سوم: ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علماء و شخصیت‌های تأثیرگذار.
- جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.
- جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.
- جلد ششم: اجازه‌نامه‌های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.
- جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.
- جلد هشتم: ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).
- جلد نهم: ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).
- جلد دهم: یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.
- جلد یازدهم: ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).
- جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.
- جلد چهاردهم: فهارس عامه این موسوعه (آیات و روایات، اشعار و اعلام و...).

نرم افزار

آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - را شامل می‌شود.

کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و اکثر تألیفات استاد علمی و مربی سلوکی ایشان، حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - و مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابو حمزه و سایر معارف اسلامی می‌باشد.

کتب در دست تألیف

● سیمای عاشورا

● سیره صالحان

● ارتداد در اسلام